



**اسلام المسلم باسلام محمد خاتم الانبياء**

**فی فقہ ابوحنیفہ ؒ**

**(ترجمہ مختصر الوقایہ ہمراہ با دلائل مستند)**

**جلد ۳**

**ویژہ اہل سنت**

**مؤلف: دکتر عبدالصديق کشمیری**

**حمایت: محمد آخوند کشمیری**

**حافظ کل قرآن کریم - مدرس حوزہ - کارشناس علوم قرآن و حدیث - کارشناس ارشد**

**علوم قرآنی تفسیر - دکترای زبان و ادبیات عرب**

سرشناسه:	آخوند کشمیری، عبدالصديق، ۱۳۴۰ -
عنوان و نام پديدآور:	اسلام المسلم باسلام محمد خاتم الانبياء (فى فقه ابوحنيفه (ره)) ويژه اهل سنت/ مولف عبدالصديق کشميرى؛ حمايت محمد آخوندکشميرى.
مشخصات نشر:	گرگان: انتشارات نوروزى، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهرى:	ج. ۳
شابک:	دوره ۶-۹۵۴-۱۵۱-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۳۱-۹۵۵-۱۵۱-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۰۲-۹۵۶-۱۵۱-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۷۳-۹۵۷-۱۵۱-۹۶۴-۹۷۸؛
وضعيت فهرست نویسى:	فيا
موضوع:	فقه حنفى
موضوع:	حنفيه - عقايد
شناسه افزوده:	آخوند کشميرى، محمد
رده بندى کنگره:	ک ۵الف ۵/ BP ۱۷۲
رده بندى ديويى:	۲۹۷/۳۳۲
شماره کتابشناسى ملى:	۳۴۱۸۸۳۱

نام اثر:	اسلام المسلم باسلام محمد خاتم الانبياء
مؤلف:	عبدالصديق کشميرى
نوبت چاپ:	اول-۱۳۹۳
مشخصات ظاهرى:	۱۶۴ ص
قطع:	وزيرى
شمارگان:	۱۰۰۰
شماره شابک:	ISBN ۹۷۸-۹۶۴-۱۵۱-۹۵۵-۳
نشر:	نوروزى، گرگان/ ۱۷۱۲۲۴۲۲۵۸
چاپ:	اميد شمال/ ۲۲۳۰۰۸۰
قيمت:	رايگان

کلمه‌ی تشکر:

با سپاس از پدر بزرگوارم و مادر جانم و برادرانم و دوستانی که مرا در این امر یاری نمودند.  
این تحفه تقدیم ایشان باد.

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لولیه و الصلاة لنبیه و علی آله و صحبه المتأدیین بآدابہ.

اما بعد:

شکر و سپاس بی پایان الله تعالی را که توفیق خدمت به فقه حنفی را به بنده ناچیز عطا نمود. دین مبین اسلام فضلی از الله تعالی می باشد که برای نجات عالمیان از ظلمت و بدبختی در دنیا و آخرت بر پا داشته است و دشمنان اسلام در ابتدای ظهور اسلام سعی کردند که آن را با سلاح و زور ریشه کن کنند ولی در آخر این اسلام بود که پیروز شد.

و دشمنان دست به کار شدند تا از طریقی دیگر نور اسلام را خاموش کنند و برای این کار وارد اسلام شدند و سعی کردند با شبهه افکنی بین مسلمین و وارونه کردن احکام به فساد در دین مبین اسلام بپردازند و این کار در زمان حضرت رسول الله ﷺ برای دشمنان غیر ممکن بود زیرا هر کسی حکمی بیان می کرد، صحابه رضی الله عنہم آن را از حضرت رسول الله ﷺ می پرسیدند و همچنین در زمان صحابه نیز چنین امری برای دشمنان اسلام ممکن نبود زیرا اینان صحابه ی رسول الله ﷺ بودند که در قبول احکام موشکافی می کردند و آنان می دانستند که باید مواظب باشند مبادا حکمی غیر از آنچه حضرت رسول الله ﷺ به آنان آموخته بود را کسی وارد اسلام کند و وقتی گذر زمان کم کم صحابه مکرم حضرت رسول الله ﷺ را از روی زمین برچید در این برهه از زمان بود که دشمنان که بین مسلمین نفوذ کرده بودند شروع به فتوی دادن احکامی مغایر دین اسلام پرداختند و ادعا می کردند که این حکم رسول الله ﷺ و یا حکم شاگردان وی هستند و در این برهه از زمان، این امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت رضی الله عنہ بودند که با تنی چند از دوستان و بزرگان دین قیام کردند و برای قبول حکم اصول وضع کردند و در این کار بحمد الله موفق نیز بودند؛ زیرا در عصر حاضر، مسلمانان حنفی مذهب بیشترین درصد را در اختیار خود دارند یعنی بیش از هشتاد درصد مسلمانان را حنفی مذهبان تشکیل می دهند که متشکل از زبان های مختلفی هستند و علمای بعد از ایشان نیز در اشاعه مذهب کوشش های بسیار نمودند و کتاب ها نوشتند و از بین این کتاب ها مسائلی هستند که به ظاهر روایت مشهور می باشند و گروهی دیگر از مسائل را روایت نوادر و بعضی از احکام هستند که از امامان مذهب روایتی در آن نیست ولی بر پایه اصولی که امام اعظم رضی الله عنہم بنا نهاده است پایه گذاری شده اند.

امام شافعی رحمه الله: مردم در علم فقه همه به مانند اهل خانه هستند برای پدر. (رد المختار ج ۱ ص ۵۰)  
در این زمان با اینکه کتاب های بسیاری از کتب مذهب به زبان های مختلف نگارش شده است، کمبود کتابی فارسی که مسائل را بیان و ادله ی آن را ذکر کند، احساس می شد و مؤلف به دستور استاد و پدر بزرگوارشان الحاج محمد آخوند کشمیری و به املا ی ایشان، به این مهم مشغول گشتند و برای علاقه مندان تقدیم می گردد، این کتاب در بیست فصل جمع آوری شده است که شامل مسائل فقهی و عقیدتی مذهب حنفی می باشد، امید است پاسخگوی تشنگان علم راستین باشد.

محتاج دعای خیر برادران و خواهران دینیم عبدالصمد کشمیری.

هیچ کسی غیر از انبیاء معصوم نیست، پس از دوستان و علمای عظام تقاضا می شود که اگر لغزشی و یا خطایی در این تحریر مشاهده نمودند، راهنمایی فرمایند.  
و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب.

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: عَلَيْكُمْ بِالْعِلْمِ قَبْلَ أَنْ يُقْبَضَ، وَقَبْلَ أَنْ يُرْفَعَ. (الاربعون حديثاً للأجرى ج ١ ص ٧٥)

حضرت محمد ﷺ: بر شماست که علم را لازم بگیرید قبل از اینکه علم برداشته شود.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. (سنن ابن ماجه ج ١ ص ١٥١)

رسول الله ﷺ: طلب علم فرض است بر هر شخص مسلمان.

عن رسول الله ﷺ: وَطَالِبُ الْعِلْمِ أَوْ صَاحِبُ الْعِلْمِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْحُوتُ فِي الْبَحْرِ»  
بر طالب علم و یا صاحب علم همه ی اشیاء استغفار گویند؛ حتی ماهیان در دریا. (از الله ﷺ طلب آموزش طالب علم می کنند)

رسول الله ﷺ: وَإِنَّ فَضْلَ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ. (سنن ابن ماجه ج ١ ص ١٥١)

رسول الله ﷺ: برتری عالم بر عابد مانند برتری ماه بر ستاره های دیگر است.

و عنه ﷺ: مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ، (همان)

رسول الله ﷺ: هر کس قدمی در راه علم بپیماید، الله ﷻ بر وی راه بهشت را آسان می گرداند.

و عنه ﷺ: وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا رِضًا لَطَالِبِ الْعِلْمِ. (همان)

رسول الله ﷺ: همانا فرشتگان بال های خود را از روی رضایت بر سر طالب علم می نهند.

و عنه ص"مَنْ دَخَلَ مَسْجِدَنَا هَذَا لِيَتَعَلَّمَ خَيْرًا أَوْ يُعَلِّمَهُ كَانَ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

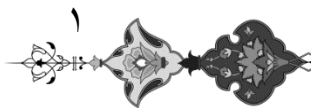
(صحيح ابن حبان ج ١ ص ٢٨٨)

هر کس بر مسجدمان برای آموختن علم خیر وارد شود، وی مانند مجاهد در راه الله ﷻ است.

## فهرست مطالب

۱.....	کتاب الرضاع (شیر خوردن کودک از غیر مادر خود):
۶.....	کتاب الطلاق:
۹.....	طلاق دادن به سه (۳) صورت انجام می پذیرد:
۱۲.....	واقع کردن طلاق به دو (۲) صورت انجام می پذیرد:
۲۵.....	فصل تفویض طلاق به غیر:
۳۲.....	فصل شرط صحت تعلیق:
۳۸.....	فصل طلاق مردی که در شرف مرگ است:
۴۱.....	فصل برگشت (رجعت و رجوع) از طلاق:
۴۸.....	فصل ایلاء:
۵۳.....	فصل خلع:
۶۱.....	فصلظهار:
۶۳.....	کفارتظهار:
۶۶.....	فصل قذف و لعان:
۷۳.....	فصل عنین و جبی:
۷۷.....	فصل عدت:
۸۸.....	فصل حضانت:
۹۵.....	فصل مدت حمل، مدت حاملگی:
۹۸.....	فصل نفقه:
۱۲۰.....	کتاب الایمان (قسم):
۱۲۵.....	فصل: حلف به فعل (قسم خوردن به انجام یا ترک کاری):
۱۴۹.....	فصل حلف بالقول:
۱۶۰.....	کتاب البیع:

١٦٨.....	فصل خيار الشرط:
١٧٤.....	فصل خيار رؤيت:
١٧٨.....	فصل خيار عيب:
١٨٦.....	فصل بيع الفاسد:
١٩٩.....	فصل اقاله:
٢٠١.....	فصل التولية:
٢٠٣.....	فصل ربا، ربوا، وام:
٢١٣.....	فصل لايجوز بيع قبل قبضه:
٢١٨.....	فصل سلم، سلف، گوگليک:
٢٢٣.....	فصل صرف، صرافى:
٢٢٦ .....	كتاب ال شفعه:
٢٣٨ .....	كتاب القسمة:
٢٤٨ .....	كتاب الهبة:
٢٥٩ .....	منابع و مأخذ



## کتاب الرضاع (شیر خوردن کودک از غیر مادر خود):

**مسئله ۱** ◀ اگر کودکی از بدو تولد تا دو و نیم سالگی از پستان کسی غیر از مادر خودش یکبار بمکد، آن زن حکم مادر کودک را دارد و شوهر آن زن نیز حکم پدر شیرخوار را دارد.  
دلیل:

الله تعالی می فرماید: مدت بارداری و مدت شیردهی کودک ۳۰ ماه است. (سوره احقاف/۱۵)

**مسئله ۲** ◀ پس زن و شوهر آن زن که شیرش از آن شوهر بوده است، بر آن کودک حرام می گردد.

**مسئله ۳** ◀ همچنین قوم آنها نیز بر وی حرام می شود، همچنان که در نسب حرام است.

**مسئله ۴** ◀ فرزندان و نوه و نتیجه و نسل آن کودک بر آن زوج که شیر از آنها خورده است حرام می گردد.

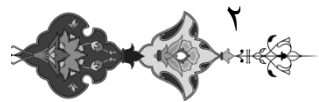
**مسئله ۵** ◀ همچنین، همسر آن کودک نیز محرم می گردد.

**مسئله ۶** ◀ و با یکبار مکیدن، رضاع ثابت می شود.

دلیل:

قرآن کریم: و (حرام است بر شما) ..... مادرانی که شمارا شیر داده اند.  
(آیه ۲۳ / سوره نساء)

شوهر آن زن نیز پدر رضاعی آن کودک شده است. (بدائع الصنائع ج ۴ ص ۳)



رسول الله ﷺ: آنچه در نسب حرام است، با رضاع حرام می‌گردد.  
(مسند امام احمد ج ۳ ص ۳۵۹ - سنن ابن ماجه ج ۳ ص ۱۱۹)

**مسئله ۷** ◀ خواهر و برادر رضاعی او برای برادرش حلال است همچنان که در نسب چنین است.  
صورت مسئله:

اگر کودکی در مدت رضاع از زنی، شیر بخورد، فرزندان آن زن، برادر و خواهر رضاعی این کودک می‌گردند و «خواهر رضاعی» آن کودک را «برادر نسبی» کودک می‌تواند به نکاح خود درآورد.

توضیح: شخصی به نام زید از زنی شیر می‌خورد و آن زن دختری دارد و این دختر، خواهر رضاعی زید محسوب می‌شود و این خواهر رضاعی زید برای برادر نسبی زید حلال می‌باشد و این گونه است که گفته می‌شود که خواهر برادرش را به نکاح خود درآورده است.  
**مسئله ۸** ◀ همچنین در نسب نیز حلال است.

صورت مسئله این چنین است:

کسی برادر مادری و خواهر پدری دارد، پس خواهر پدری وی را برادر مادری می‌تواند به نکاح خود درآورد.

توضیح: مادر شخصی به نام زید دختری دارد که پدر آن دختر غیر از پدر زید است. این دختر خواهر مادری زید محسوب می‌شود و پدر زید دو زن دارد و پدر زید پسری دارد که مادر آن پسر، مادر زید نمی‌باشد، پس وی برادر پدری زید می‌شود. حال برادر پدری زید با خواهر





مادری زید می توانند ازدواج کنند. این گونه می شود که برادر زید، خواهر زید را به نکاح خود درآورده است.

**مسئله ۹** ◀ با «احتقان» شیر زن به کودک، رضاع ثابت نمی شود.

دلیل:

زیرا از این طریق به معده غذا نمی رسد و رشد و نمو حاصل نمی شود.  
(الاختیار لتعلیل المختار ج ۳ ص ۱۲۰)  
احتقان: غذا دادن از مقعد.

**مسئله ۱۰** ◀ اگر پستان مردی شیر داشته باشد و به کودک بدهد، رضاع ثابت نمی شود.

دلیل:

زیرا آنچه از پستان مرد می آید حقیقتاً شیر نیست؛ زیرا شیر از جنسی که ولادت دارد تولید می شود. (العنایه شرح الهدایه ج ۳ ص ۴۵۶)

**مسئله ۱۱** ◀ اگر شیر زنی را با غذا مخلوط کنند و به کودک بدهند، رضاع ثابت نمی شود.

دلیل:

زیرا طعام اصل است و شیر مخلوط شده به آن تابع آن است و با طعام رضاع ثابت نمی شود. (البنایه شرح الهدایه ج ۵ ص ۲۷۱)

**مسئله ۱۲** ◀ اگر شیر را با چیزی غیر از طعام مخلوط کنند و به کودک بدهند، در این صورت اگر شیر بیشتر باشد رضاع ثابت می شود و اگر غیر طعام بیشتر از شیر باشد رضاع ثابت نمی شود.

دلیل:



زیرا در این موارد شیر مقصود است؛ یعنی اصل است. (البنایه شرح الهدایه ج ۵ ص ۲۷۱)

طعام مثل شیر و نان و مانند آن و غیر طعام مانند آب و دواء.

**مسئله ۱۳** ◀ اگر شیر از راه بینی به کودک داده شود، رضاع ثابت می شود. دلیل:

زیرا شیر از راه بینی به معده می رسد به طوری که تغذیه محسوب می شود. (مجمع الانهر ۱ ص ۳۷۸)

**مسئله ۱۴** ◀ اگر دختری شیر داشته باشد، آن هم حکم رضاع را ثابت می کند. دلیل:

زیرا وی نیز مادر رضاعی محسوب می شود و سبب رضاع که همان شیر دادن است تحقق یافته است. (المبسوط للسرخی ج ۳۰ ص ۲۹۵) و دیگر اینکه آیهی حرمت رضاع مطلق است و بکر یا ثیب بودن را مطرح نکرده است. (هدایه ج ۱ ص ۲۱۹)

آیه حرمت رضاع: ..... و مادرهایتان که به شما شیر داده اند و خواهران رضاعی شما، ..... (آیه ۲۳ سوره نساء).

**مسئله ۱۵** ◀ اگر از شیر زن فوت شده بخورد، حکم رضاع ثابت می شود.

**مسئله ۱۶** ◀ اگر شخصی دو زن داشته و یکی از آنها «شیرخوار» باشد، در این صورت اگر زن بزرگ تر آن فرد، به زن کوچک آن فرد، شیر بدهد، هر دوی آنها بر آن فرد، حرام می گردند.

دلیل:



زیرا با این کار بین مادر و دختر رضاعی جمع نموده است و این کار حرام است. (البحر الرائق ج ۳ ص ۲۴۷)

و زن بزرگش به حکم رضاع مادرزنش شده و زن کوچکش نیز دختر رضاعی آن مرد شده است. (البحر الرائق ج ۳ ص ۲۴۷)

مسئله ۱۷ ◀ و در این صورت اگر با زن بزرگ ترش هم خوابی نکرده باشد، نصف مهر باید بدهد و اگر نزدیکی کرده باشد کل مهر ثابت می شود و برای زن کوچکش نصف مهر واجب می شود.

مسئله ۱۸ ◀ و اگر زن بزرگ به قصد فساد این کار را کرده باشد، نصف مهری که به زن کوچکش داده از زن بزرگش بگیرد و الا خیر.



## کتاب الطلاق:

**مسئله ۱** ◀ رکن طلاق لفظ است؛ یعنی با گفتن کلمات طلاق (که در ادامه بیان خواهد شد)، طلاق واقع می‌شود و آنچه که در «حکم» گفتن طلاق می‌باشد، نوشتن و اشاره است. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۹۸ و ۹۹ - البحر الرائق ج ۳ ص ۲۵۲)

**مسئله ۲** ◀ پس در طلاق، اینکه «سند ازدواج» را باطل کردید یا که خیر مطرح نیست بلکه با گفتن طلاق، طلاق واقع می‌شود و «سند ازدواج» را دولت برای این گذاشته است تا به وسیله‌ی آن بداند که چه کسانی زن و شوهر هستند. پس منظور دولت هم این نیست که طلاق محضری طلاق باشد و غیر محضری طلاق محسوب نشود. رسول الله ﷺ: لَعَنَ اللَّهُ كُلَّ ذَوَّاقٍ مِطْلَاقٍ. (مرقاۃ المفاتیح ۵ ص ۲۱۳۷ - المبسوط للسرخسی ج ۶ ص ۲)

ترجمه: رسول الله ﷺ: لعنت الله جلّ و علا بر کسی که زن اختیار می‌کند و طلاق می‌دهد.

ذواق: اهل عیش و نوش.

مطلاق: زیاد طلاق دهنده.

رسول الله ﷺ: هر زنی که بدون ناسازگاری از مرد خود طلاق بگیرد، بر وی لعنت الله جلّ و علا و فرشتگان و مردم باد. (مرقاۃ المفاتیح ۵ ص ۲۱۳۷ - المبسوط للسرخسی ج ۶ ص ۲)



رسول الله ﷺ: **بدترین مباحات نزد الله ﷻ، طلاق است.**

(فیض الباری شرح صحیح البخاری ج ۲ ص ۴۶۳)

**مسئله ۳** ◀ **بدترین نوع زنا،** این است که زن و شوهر باهم دعوا کنند و شوهر طلاق دهد و بعد از فروکش کردن غضب، هر دو پشیمان شده به زندگی مشترک ادامه دهند. پس باهم بودنشان و عمل زناشویی آنان «زنا» است و از آنجا که بر این کار حرام اصرار می‌ورزند، پس به کفر داخل می‌شوند و مستحق عذاب ابدی می‌شوند. **فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ.** (سوره بقره/۲۳۰)

قرآن مجید: .... پس اگر (بار سوم) طلاق دهد، پس دیگر زوجه بر شوهرش حلال نیست تا وقتی که خود را به کسی دیگر نکاح نکرده باشد.

**مسئله ۴** ◀ شوهر دوم بعد از نکاح باید با وی نزدیکی داشته باشد و اگر این زوج دوم طلاق دهد، زن حق ازدواج با شوهر اولش را دارد. حلال دانستن گناه کفر است. (الدر المختار ج ۲ ص ۲۹۲)

**مسئله ۵** ◀ طلاق مرد مکلف واقع است و طلاق غیر مکلف واقع نیست. دلیل:

از رسول الله ﷺ: قلم از سه کس برداشته شده است: ۱- کسی که خواب است تا وقتی که بیدار شود. ۲- کودک تا وقتی که بزرگ شود. ۳- مجنون تا وقتی که عقلش را بازیابد. (سنن ابن ماجه ج ۳ ص ۱۹۸)



از حضرات علی و ابن مسعود و عمر رضی الله عنہ: طلاق واقع است به غیر از طلاق صبی و معتوه (مجنون). (المبسوط للسرخی ج ۶ ص ۵۳ - مصنف عبدالرزاق ج ۷ ص ۸۵ - شرح السنه للبغوی ج ۹ ص ۲۲۰) همچنین در مورد معتوه (مجنون) از ایشان حکم ثابت است که طلاق وی واقع نیست. (السنن الکبری للبیهقی ج ۷ ص ۵۸۸) مکلف: کسی که احکام بر وی فرض شده باشد؛ یعنی به غیر از صبی (نابالغ) و مجنون.

**مسئله ۶** ◀ اگر مرد مکلفی در حالت مستی طلاق دهد، طلاقش واقع می شود.

دلیل:

بزرگان صحابه رضی الله عنہ از قبیل ابن عمر رضی الله عنہ و علی رضی الله عنہ و ابن عباس رضی الله عنہ و معاویه رضی الله عنہ طلاق مست را واقع می دانستند. (البنایه شرح الهدایه ج ۵ ص ۳۰۰)

زیرا عقل وی با چیزی که حرام است مغلوب شده است؛ پس برای زجر (تنبیه) وی از این کار، حکم به وقوع طلاق کرده می شود. (البنایه ج ۳ ص ۴۹۰)

**مسئله ۷** ◀ طلاق بنده نیز واقع است.

دلیل:

زیرا نکاح حق وی است؛ پس حق اسقاط آن را نیز دارد. (اللباب فی شرح الکتاب ج ۳ ص ۴۰)

**مسئله ۸** ◀ اگر سید (مولای) بنده ای زن بنده را طلاق دهد، واقع نیست.



دلیل:

زیرا وی در حق نکاح سهمی ندارد؛ پس نمی‌تواند آن را اسقاط کند.  
(اللباب فی شرح الکتاب ج ۳ ص ۴۰)

مسئله ۹ ◀ اگر در خواب طلاق دهد واقع نمی‌شود.

دلیل:

زیرا وی اختیار و اراده‌ای ندارد. (اللباب فی شرح الکتاب ج ۳ ص ۴۰)

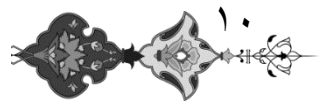
### طلاق دادن به سه (۳) صورت انجام می‌پذیرد:

مسئله ۱۰ ◀ ۱- طلاق احسن (بهتر): در طهری (پاکی از حیض) که در آن طهر نزدیکی نکرده باشد، یک طلاق دهد.

دلیل:

صحابه رضی الله عنهم مستحب می‌دانستند که طلاق را بیش از یکی در یک طهر ندهند. (البنایه ج ۵ ص ۲۸۲ - مصنف ابن ابی شیبۀ ج ۴ ص ۵۶)  
زیرا برای پشیمانی نیز فرصتی باقی است و ضررش برای زن کمتر است و در واقع شدن یک طلاق در یک زمان، خلافی بین مجتهدین نیست. (هدایه ج ۱ ص ۲۲۱)

مسئله ۱۱ ◀ ۲- طلاق حسن (خوب) (طلاق سنی): یک بار طلاق دادن زنی که هنوز با وی هم‌بستر نشده باشد گرچه این طلاق در زمان حیض اتفاق بیفتد؛ و دیگر اینکه طلاق حسن در مورد زنی است که با وی نزدیکی داشته و سه طلاق را جدا جدا واقع کند؛ به این صورت که در هر طهر یک طلاق دهد و در این طهرها نزدیکی نکند. این در



مورد کسی است که حیض می بیند ولی اگر به خاطر صغر سن و یا یائسگی حیض نمی بیند، در طول سه ماه طلاق دهد گرچه در این مدت نزدیکی داشته باشد.

دلیل:

رسول الله ﷺ: سنت طلاق این است که در هر طهر یک طلاق دهی. (السنن الصغیر للبيهقي ج ۳ ص ۱۱۵)

از عبدالله رَضِيَ اللهُ عَنْهُ (صحابی): طلاق سنتی این است که در طهری که نزدیکی نداشته است یک طلاق دهد و وقتی حیض دیگری دید و پاک شد، یک طلاق دیگر دهد و بار دیگر حیض ببیند و پاک شود و سومی را طلاق دهد. (سنن النسائی ج ۶ ص ۱۴۰ - البنايه ج ۵ ص ۲۸۴)

مسئله ۱۲ ◀ طلاق زن حامله نیز حکمش همین است.

مسئله ۱۳ ◀ ۳- طلاق بدعی (بد): دو نوع است:

نوع اول: یکبار طلاق دادن است در طهری که در آن نزدیکی داشته است و همچنین طلاق دادن در حیض است.

نوع دوم: در یک طهر دو یا سه طلاق دهد، بدون اینکه بین آن طلاق ها رجعت کند.

مسئله ۱۴ ◀ اگر در زمان حیض طلاق دهد باید رجوع کند و اگر بعداً خواست طلاق دهد پس در طهر یعنی وقتی از حیض پاک شد طلاق دهد.

دلیل:





ابن عمر رضي الله عنهما: از رسول الله ﷺ پرسیدم: اگر من سه طلاق بدهم چه می شود؟ حضرت رسول الله ﷺ جواب دادند: طلاق واقع خواهد شد و با این کار گناه کرده ای. (المعجم الكبير للطبرانی ج ۱۳ ص ۲۵۱ - فتح القدير ج ۳ ص ۴۶۹)

**مسئله ۱۵** ◀ سقف طلاق زن آزاد سه (۳) می باشد و بعد از سه طلاق دیگر نمی تواند به نکاح شوهرش دربیاید مگر اینکه کسی دیگر وی را نکاح کند و با وی هم خوابی کند و وی نیز طلاق دهد و عدّتش بگذرد.

**مسئله ۱۶** ◀ و برای کنیز (امّه) دو (۲) است.

**مسئله ۱۷** ◀ در این مورد، فرقی نمی کند که زوج آن ها عبد (برده) باشد یا آزاد.

دلیل:

۱- قرآن کریم: طلاق دو است. (طلاقی که بعد از آن رجعت می توان نمود)..... پس اگر باز طلاق (طلاق سوم) دهد، پس دیگر بر وی حلال نیست که رجعت کند تا وقتی که دیگری آن زن را نکاح کند. (سوره بقره/۲۲۹)

۲- رسول الله ﷺ: طلاق کنیز دو است و عدّتش نیز دو حیض است. (المعجم الكبير للطبرانی ج ۱۳ ص ۱۷۰ - معرفة السنن و الآثار ج ۱۱ ص ۹۲ - المبسوط للسرخسی ج ۶ ص ۱۵)



## واقع کردن طلاق به دو (۲) صورت انجام می‌پذیرد:

**مسئله ۱۸** ◀ ۱- طلاق صریح: طلاق را واقع کردن با لفظی که فقط برای طلاق استعمال می‌شود و در غیر از طلاق استعمال نمی‌شود، مانند این الفاظ: «أنت طالق» (تو طلاق شونده هستی) یا «أنت مطلقه» (تو طلاق شده هستی) و یا «طلقتک» (طلاق دادمت).  
دلیل:

زیرا این الفاظ فقط برای طلاق استعمال می‌شود و بر چیزی دیگر استعمال نمی‌شود. (هدایه ج ۱ ص ۲۲۵)

**مسئله ۱۹** ◀ با لفظ صریح یک طلاق رجعی واقع می‌شود هرچند نیت فرد چیز دیگری باشد.  
دلیل:

زیرا در قرآن کریم آمده است: و شوهرانشان مستحق‌تر هستند بر بازگردان مطلقه‌ی خود. (سوره بقره/۲۲۸)

در این آیه شوهری که وی را طلاق داده است هنوز به‌عنوان شوهر نامیده شده است و شوهر تنها در طلاق رجعی چنین حقی دارد.  
(العنایه ج ۴ ص ۳)

**مسئله ۲۰** ◀ در لفظ صریح نیت لازم نیست و با گفتن کلمه‌ی طلاق، طلاق واقع می‌شود.  
دلیل:



لفظ صریح این است که با زیاد تکرار شدن در بین مردم معنی مراد از آن مفهوم است؛ پس برای اثبات به نیت احتیاج ندارد. (العنایه ج ۴ ص ۵)

**مسئله ۲۱** ◀ اگر مصدر را ذکر کند مثلاً بگوید: «أنت طلاق» (تو طلاق هستی)، در این صورت اگر نیت سه طلاق را کند، سه طلاقه می شود و الا یک طلاق رجعی واقع می شود.  
دلیل:

زیرا مصدر اسم جنس است مانند آب که به کم و زیادش آب گفته می شود، پس طلاق گفتن احتمال یک طلاق و سه طلاق را دارد؛ زیرا سه نیز یک مجموعه ی کامل از طلاق است. (هدایه ج ۱ ص ۲۵۵)

**مسئله ۲۲** ◀ اگر کسی بگوید «تمام تو طلاق است»، طلاق واقع می شود و همچنین است اگر به عضوی از بدنش نسبت دهد که آن عضو به عنوان کل بدن محسوب می شود؛ مثلاً بگوید: «سرت طلاق است»، پس واقع می شود و یا بگوید: «گردنت» و یا «روح» و یا «صورت» و یا «فرجت» طلاق است.  
دلیل:

۱- گردن را در آیه ۹۲ سوره ی نساء عبارت از کل بدن آورده است و گفته است: «آزاد کردن گردن».

۲- در حدیثی رسول الله ﷺ فرج را عبارت از کل آورده است. (هدایه ج ۱ ص ۲۲۶ - فیض القدیر ج ۶ ص ۲۷۷)



۳- به رئیس قوم «رأس القوم» گفته می شود؛ یعنی «سر طائفه».

(هدایه ج ۱ ص ۲۲۶)

۴- در قرآن کریم آمده است: همه چیز هلاک شوند است به غیر از وجه الله (سوره قصص ۸۸) که منظور به غیر از ذات الله جلّ جلاله است.

(البنایه ج ۵ ص ۳۱۲)

۵- عرب به شخص می گوید: «یا وجه القوم»، یعنی «ای صورت

طائفه»؛ پس منظور شخص است نه صورت. (هدایه ج ۱ ص ۲۲۶)

۶- عرب می گوید: «هلاک روحه»، یعنی «روحش هلاک شد» و

منظور هلاک خود شخص است. (هدایه ج ۱ ص ۲۲۶).

مسئله ۲۳ ◀ همچنین اگر بعضی از وی را طلاق دهد، طلاق واقع است؛

مثلاً بگوید «نصف تو طلاق است».

مسئله ۲۴ ◀ ولی اگر بگوید: «دستت طلاق است» و یا بگوید «پایت» و

یا بگوید «شکمت» و یا بگوید «سینهات طلاق است»، در این

صورتها طلاق واقع نمی شود.

دلیل:

زیرا طلاق برداشتن قید نکاح است و نکاح را با دست ارتباطی نیست.

(هدایه ج ۱ ص ۲۲۶)

مسئله ۲۵ ◀ اگر بگوید: «تو را بعض طلاق دادم (جزئی از طلاق را

دادم)»، در این صورت یک طلاق واقع خواهد شد.

دلیل:



زیرا طلاق یک طلاق تجزیه پذیر نیست؛ پس مقداری از آن به منزله‌ی یک طلاق کامل است مانند عفو کردن از خون عمدی که اگر بعضش بخشیده شود، دیگر قصاصی در کار نیست. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۹۸)

**مسئله ۲۶** ◀ اگر بگوید: «تو دو در دو طلاق هستی»، دو طلاق واقع می‌شود. در این صورت اگر نیتش جمع باشد، نیتش معتبر است.

دلیل:

زیرا عمل ضرب، تکثیر اجزاء یک شیء است و طلاق دارای اجزاء نمی‌باشد. پس هر عددی که اول ذکر شده است همان واقع می‌شود و اگر منظورش ضرب ریاضی باشد، همه‌اش واقع می‌شود. (هدایه ج ۱ ص ۲۲۷)

**مسئله ۲۷** ◀ ابتدای غایت (مبدأ فاصله) داخل است ولی انتهای غایت داخل نیست. مثلاً بگوید: «از یک تا دو طلاق دادم»، پس یک واقع است و دو واقع نیست؛ و اگر بگوید: «یک تا سه طلاق»، دو طلاق واقع می‌شود.

دلیل:

زیرا داخل بودن انتهای غایت مشکوک است و حکم با شک ثابت نمی‌شود. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۶۰)

**مسئله ۲۸** ◀ لفظ «مابین» مانند لفظ مین (حرف جار) است.

**مسئله ۲۹** ◀ اگر بگوید: «تو در مکه طلاق هستی»، در حال واقع می‌شود؛ و اگر بگوید: «به هنگام ورودت به مکه طلاق هستی»، پس تعلیق است و وقتی به مکه داخل شود واقع می‌شود.



دلیل:

زیرا طلاق به مکان مربوط نمی‌شود، پس اگر در یک مکان طلاق شود، در همه‌ی مکان‌ها طلاق است. (الجوهره النیره ج ۲ ص ۴۴)

**مسئله ۳۰** ◀ اگر بگوید: «تو فردا طلاق هستی» و یا «در فردا»؛ پس به هنگام طلوع فجر فردا طلاق واقع می‌شود. اگر «در فردا» بگوید و نیتش عصر فردا باشد، نیتش صحیح است و در عصر فردا واقع می‌شود.

دلیل:

زیرا معنی «فردا» از ابتدا تا انتهای آن روز است، پس باید در تمام فردا موصوف به صفت طلاق باشد و در گفتن «در فردا»، منظور در «جزئی از فردا» است، پس می‌تواند که عصر فردا باشد. (المبسوط ج ۶ ص ۱۱۵)

**مسئله ۳۱** ◀ اگر بگوید: «تو دیروز طلاق هستی»، پس در حال طلاق واقع می‌شود.

دلیل:

زیرا این کلام، انشاء و به وجود آوردن طلاق در گذشته است و این کار ممکن نیست، پس در حال واقع می‌شود. (الهدایه ج ۱ ص ۲۲۹)

**مسئله ۳۲** ◀ اگر این را بگوید در حالی که بعد از دیروز نکاح کرده باشد، پس گفته‌اش لغو است و حکمی بر آن مترتب نیست.

**مسئله ۳۳** ◀ اگر بگوید: «اگر تو را طلاق ندهم تو طلاق هستی» و طلاق ندهد، در آخر عمرش طلاق واقع می‌شود.

دلیل:

زیرا شرط وقوع طلاق، طلاق ندادن وی است و وجود شرط مادامی که زنده باشد معلوم نیست. (المبسوط للسرخی ج ۶ ص ۱۱)

مسئله ۳۴ ◀ اگر بگوید: «هر وقت تو را طلاق ندهم، تو طلاق هستی» و سکوت کند، پس در حال طلاق واقع می‌شود.

دلیل:

زیرا این شخص طلاق وی را مشروط به زمان طلاق ندانش نموده است و وقتی بعد از گفتن سکوت کند، پس وقت طلاق ندانش که شرط بود یافت شد، پس مورد شرط واقع شده است. (المبسوط للسرخی ج ۶ ص ۱۱۱)

مسئله ۳۵ ◀ اگر بگوید: «إذا لم اطلقک»، (هر زمان که طلاق ندادمت تو طلاق هستی) باید نیتش را پرسیده شود و هر آنچه نیت کرده، همان واقع می‌شود؛ یعنی اگر نیتش مثل «إن (شرطیه)» باشد همان معتبر است و همچنین اگر نیتش «متی» باشد همان است و اگر نیت نداشته باشد، در این صورت به نزد امام اعظم رحمته الله مانند «إن» است؛ یعنی در آخر عمر واقع می‌شود.

مسئله ۳۶ ◀ «روز (یوم)»؛ در صورتی که جزای شرط عملی باشد که امکان امتداد دادن وجود داشته باشد، به معنی روز مقابل شب خواهد بود؛ مثلاً مردی به زن خود بگوید: امر طلاق تو در «روزی» که زید بیاید در دست خودت است، پس در این صورت اگر زید در روز بیاید، امر طلاق در اختیار زن خواهد بود و اگر شب بیاید، اختیار ثابت نمی‌شود.



مسئله ۳۷ ◀ امر در دست زن بودن فعل، ممکن الامتداد است.

مسئله ۳۸ ◀ و اگر جزای تعلیق (شرط) فعل غیر ممتد باشد، روز به معنی وقت خواهد بود. مثلاً اگر مردی به زنش بگوید: تو طلاق هستی «روزی» که زید بیاید، پس در اینجا منظور از روز، وقت است و هر وقت زید آمد، طلاق واقع می‌شود.

کار ممتد: کاری که می‌توان آن را ادامه داد مثل تکلم کردن و غیر ممتد را نمی‌توان به درازا کشاند مانند طلاق دادن.

مسئله ۳۹ ◀ طلاق از جمله کارهای غیر ممتد است.

مسئله ۴۰ ◀ اگر به زنی که هنوز با وی نزدیکی نکرده است بگوید: «تو سه طلاق هستی»، پس سه طلاق واقع می‌شود.

غیر موطوءه: زنی که شوهرش با وی همخوابی و عمل زناشویی انجام نداده است و با وی خلوت نکرده است.

دلیل:

زیرا هرگاه طلاق همراه با عدد بیاید، وقوع آن طلاق توسط عدد مذکوره است نه لفظ طلاق. (البنایه ج ۵ ص ۳۹۶)

مسئله ۴۱ ◀ اگر به این زن با عطف بگوید، مثلاً «تو طلاق و طلاق و طلاق هستی»، پس با طلاق اول یک طلاق بائن واقع می‌شود و بقیه واقع نیست؛ یعنی یک طلاق می‌شود.

دلیل:





زیرا با گفتن طلاق اول زن غیر موطوءه، طلاق بائن واقع شده است و عدت بر وی نیست، پس بقیه‌ی طلاق‌ها در غیر محل خودش آمده است و لغو است. (تبیین الحقائق ج ۲ ص ۲۱۳)

توضیح: اگر زنی نکاح کرده شود و قبل از نزدیکی به وی و قبل از خلوت با وی طلاق داده شود، پس بر وی عدت لازم نیست. در نتیجه اگر وی را با یک لفظ سه طلاق دهد، همه باهم واقع می‌شوند ولی اگر کلمات طلاق را جداگانه ذکر کند، در این صورت با اولی طلاق بائن می‌شود و دیگر آن زن زوجه‌ی وی نیست. پس کلمات دیگر طلاق مانند این است که به زن غریبه گفته است: «تو طلاق هستی»، پس به غیر از طلاق اول طلاق واقع نمی‌شود.

**مسئله ۴۲** ◀ اگر طلاق غیر موطوءه (زنی که با وی، یک بار نیز، خلوت نشده باشد) را به یک شرط معلق کند و طلاق را با عطف بیاورد، در این صورت اگر شرط را اول بگوید، یک طلاق واقع می‌شود. مثلاً بگوید: «ان دخلت الدار فانت طالق و طالق و طالق»؛ «اگر به خانه داخل شوی تو طلاق هستی و طلاق و طلاق».

**مسئله ۴۳** ◀ اگر شرط را در آخر بیاورد، همه‌ی طلاق‌ها واقع می‌شود، هر چند طلاق را با عطف گفته باشد. مثلاً بگوید: «أنت طالق و طالق و طالق ان دخلت الدار».

دلیل:

زیرا اگر جزا را بعد از شرط بیاوریم در این صورت با جزای اول که همان «فانت طلاق» است، یک طلاق واقع می‌شود و لفظ طلاق‌های



بعدی در محلش واقع نمی‌شود؛ چون آن زن دیگر همسر وی نیست تا بتواند وی را طلاق دهد ولی اگر جزا را اول بیاورد و شرط را در آخر بیاورد، پس جزا جمله‌ی کامل نیست، پس همه‌ی طلاق‌ها نیازمند شرط هستند و با گفتن شرط، همه‌ی طلاق‌ها باهم واقع می‌شوند. (شرح التلویح علی التوضیح ج ۱ ص ۱۹۰)

توضیح: به غیر مدخوله می‌گوید: «تو طلاق و طلاق و طلاق هستی اگر به فلان خانه داخل شوی»؛ در اینجا شرط (اگر به فلان خانه داخل شوی) بعد از جزاء (تو طلاق و طلاق و طلاق هستی) آمده است، پس جمله‌ی جزا هنوز ناقص است و با شرط کامل می‌شود و قبل از تکمیل جمله، همه‌ی طلاق‌ها گفته شده است، پس همه‌ی آن‌ها باهم واقع می‌شود ولی اگر شرط را قبل از جزا بیاورد و بگوید: «اگر به فلان خانه داخل شوی تو طلاق و طلاق و طلاق هستی»، در این صورت شرط با گفتن «تو طلاق» کامل شده است و با این جمله طلاق واقع شده و این زن، دیگر همسر وی نیست تا وی را طلاق دهد؛ پس بقیه‌ی طلاق‌ها مانند این است که به زن غریبه گفته شده و بیهوده است.

مسئله ۴۴ ◀ اگر به زن غیر موطوءه بگوید: «أنت طالق واحدة قبل واحدة»، «تو یک طلاق هستی قبل از یکی»، در این صورت یک طلاق واقع می‌شود.  
دلیل:



زیرا با گفتن «طالق واحده»، زن وی طالق بائن شده و دیگر همسر وی نیست. پس «قبلها واحده» در غیر محلش آمده است؛ یعنی مانند این است که به غریبه گفته باشد که «تو طالق هستی». (هدایه ج ۱ ص ۲۳۴)

مسئله ۴۵ ◀ اگر مسئله بالایی را در مورد موطوءه بگویند، دو طالق واقع است.

موطوءه: زنی که با وی نزدیکی داشته است.

مسئله ۴۶ ◀ اگر بگویند: «أنت طالق واحده قبلها واحده» معنی: (تو یک طالق هستی قبل آن یکی) و یا بگویند: «أنت طالق واحده بعدها واحده» معنی: (تو طالق هستی بعد آن یکی)؛ و یا بگویند: «أنت طالق واحده مع واحده»، معنی: (تو یک طالق هستی همراه یکی)، در این گونه مسئله‌ها دو طالق واقع می‌شود؛ فرقی ندارد زن موطوءه باشد یا غیر موطوءه.

مسئله ۴۷ ◀ اگر برای بیان عدد طالق با انگشتان دست اشاره کند، انگشتان باز شده اعتبار کرده می‌شود.

مسئله ۴۸ ◀ و اگر کف دست به طرف خود گوینده باشد، انگشتان بسته شده اعتبار کرده می‌شود.

دلیل:

رسول الله ﷺ در مورد بیان عدد روزهای یک ماه فرمودند: ماه این گونه است و با انگشتان دودست نشان دادند؛ دو بار ده انگشت را و بار سوم



انگشت ابهام خود را بستند. (صحیح مسلم ج ۲ ص ۷۵۹ - سنن ابی داود ج ۲ ص ۲۹۶)

پس وقتی که کف دست به طرف مخاطب باشد، معتبر عدد انگشتان باز است. (المبسوط للسرخی ج ۶ ص ۱۲۱)

مسئله ۴۹ ◀ اگر طلاق را به شدت یا طول و یا عریض بودن وصف کند، در این صورت اگر گوینده نیتش سه طلاق باشد، همان سه طلاق واقع می شود و اگر نیتش غیر از سه باشد، یک طلاق بائن واقع می شود.

دلیل:

زیرا وقتی صفت طولانی بودن یا سخت بودن یا عریض بودن به طلاق داد، احتیاج به بیان منظور دارد؛ پس اگر نیتش سه بوده باشد همان می شود ولی اگر نیت نداشته باشد پس بین طلاق رجعی و طلاق بائن اگر شدت و ضعف قائل شویم، در نتیجه طلاق رجعی ضعیف و بائن شدید خواهد بود؛ پس طلاق بائن واقع می شود. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۱۰)

مسئله ۵۰ ◀ اگر طلاق را به چیزهایی تشبیه کند که در آنها صفت طویل بودن یا عریض بودن و یا شدت باشد، در این صورت نیز اگر نیتش سه طلاق باشد همان واقع می شود و در غیر این نیت، یک طلاق بائن واقع می شود.

دلیل:



زیرا وی صفتی را به طلاق اضافه کرده است که بر بزرگی دلالت دارد؛ پس طلاق بائن نسبت به رجعی قوی تر است. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۱۱)

مانند اینکه بگوید: تو را طلاقى مانند کوه است یا به درازای رودخانه طلاق هستی.

مسئله ۵۱ ◀ طلاق کنایه: به الفاظی گفته می شود که آن لفظ احتمال طلاق و غیر طلاق را دارا باشند؛ یعنی در آن، هم می توان معنی طلاق قائل شد و هم غیر طلاق.

مسئله ۵۲ ◀ الفاظی مانند: «اخرجی»؛ (برو بیرون) و «اذهبی» (برو) و «قومی» (بلند شو)؛ هم احتمال طلاق و هم احتمال رد طلاق دادن (معنی دیگر) را دارا می باشد.

مسئله ۵۳ ◀ و الفاظی مانند: «أنتِ خلیّة» (خالی هستی)، «بریّة» (مبرا هستی)، «بتّة» (بریده شده هستی)، «بائن» (جدا هستی) و «حرام» (حرام هستی)، احتمال طلاق و نیز احتمال ناسزا را داراست؛ یعنی وقتی این الفاظ را به زنش می گوید، احتمال دارد که منظورش طلاق باشد و همچنین احتمال ناسزا نیز هست.

مسئله ۵۴ ◀ و الفاظی مانند: «اعتدی» (عده بین)، «استبرئی رحمک» (پاک بودن رحم خود از ولد را طلب کن)، «انت واحدة» (تو یک هستی)، «انت حرة» (تو آزاد هستی)، «اختاری» (اختیار کن)، «امرک بیدک» (امر تو در دست خودت است)، «امرک بیمینک» (امرت در



راست است است)، «سرحتك» (تو را ول کردم)، «فارقتك» (از تو جدا شدم)، این الفاظ احتمال ناسزا بودن و رد کردن را ندارد.

**مسئله ۵۵** ◀ پس اگر چنین الفاظی در حالت رضا گفته شود، همه‌ی این الفاظ بسته به نیت شخص است؛ اگر نیت طلاق کند، همان شود و اگر نیتش طلاق نباشد، همان شود.  
دلیل:

این الفاظ محتمل هر یک از منظوره‌ای ذکر شده می‌باشد؛ پس در حالتی غیر از بحث طلاق، نیت وی معتبر است. (تحفة الفقهاء ج ۲ ص ۱۸۳)

**مسئله ۵۶** ◀ و اگر در حالت غضب چنین الفاظی را به زبان بیاورد، در دو نوع اول که احتمال رد و سب (ناسزا) داشت، بسته به نیت شخص است.

**مسئله ۵۷** ◀ و اگر چنین الفاظی را در مجلس مذاکره‌ی طلاق بگوید، فقط در نوع اول بستگی به نیت شخص دارد.

**مسئله ۵۸** ◀ در الفاظ کنایه، اگر نیت سه طلاق کند، همان سه واقع می‌شود و الا یک طلاق بائن واقع می‌شود.

**مسئله ۵۹** ◀ و در «استبرئی رحمک» (پاک بودن رحم خود از ولد را طلب کن) و «اعتدی» (عده ببین) و «أنت واحدة» (تو یک هستی)، یک طلاق رجعی واقع می‌شود.

دلیل:



زیرا حضرت رسول الله ﷺ سوده<sup>۱</sup> را با گفتن «اعتدی» طلاق دادند و بعد رجوع کردند. (المبسوط للسرخسی ج ۶ ص ۱۹ - الاثار لابی یوسف ج ۱ ص ۱۴۸)

**مسئله ۶۰** ◀ اگر به مرد نسبت بائن بودن و حرام بودن داده شود، طلاق واقع است ولی اگر نسبت طلاق داده شود، طلاق واقع نمی شود.  
مثال: مرد بگوید: «من بر تو حرام هستم» یا «من از تو بائن هستم».  
مثال: مرد بگوید: «من از تو طلاق هستم» یا «من از تو طلاق گرفتم».

دلیل الفاظ کنایه:

الفاظی که چندمعنا را محتمل باشد، یکی از معانی آن را نمی توان بدون نیت یا استعمال غالب بودن تعیین نمود؛ زیرا این کار ترجیح بدون مرجح است؛ یعنی ترجیح دادن یک معنی بر دیگری بدون دلیل ترجیح و همچنین وقوع طلاق مشکوک است و با شک چیزی ثابت نمی شود. (المبسوط للسرخسی ج ۶ ص ۷۳)

## فصل تفویض طلاق به غیر:

**مسئله ۶۱** ◀ تفویض: سپردن انجام کاری به دیگری.

دلیل درست بودن اختیار دادن طلاق به زن این است که رسول الله ﷺ به وسیله ی آیه ی ۲۸ سوره ی احزاب، زنان خود را مخیر گرداند بین اینکه با وی باشند و یا جدا شوند. (المبسوط للسرخسی ج ۶ ص ۲۱۱)



**مسئله ۶۲** ◀ اگر مردی به زنش اختیار طلاق را بدهد، این اختیار مقید به وقت دانستن زن به اختیار خود است و در آن مجلس می‌تواند از اختیارش استفاده کرده خود را طلاق نماید مگر اینکه مرد بگوید «هر وقت که خواستی» (کلما شئت و یا متی شئت و یا اذا شئت)، در این صورت زن هرگاه که بخواهد، اختیار طلاق در دستش می‌باشد.  
دلیل:

اجماع صحابه رضی الله عنہم بر این است که اختیار زن به مدت مجلسی است که در آن مجلس علم بر مختار بودن یافته است. (فتح القدير ج ۴ ص ۷۷)

**مسئله ۶۳** ◀ ولی اگر بگوید: «ان شئت» (اگر خواستی)، در این صورت فقط حق اختیار در آن مجلس ثابت است.  
**مسئله ۶۴** ◀ اگر کسی طلاق را به زنش تفویض کرد، در این صورت مرد حق پس گرفتن آن تفویض را ندارد.  
دلیل:

زیرا این تفویض، مالک گرداندن طرف مقابل بر این عمل است و وقتی کسی را بر چیزی مالک گردانده شود، به این معنی است که اختیار خود را ساقط نموده است. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۱۳)

**مسئله ۶۵** ◀ اگر به کسی غیر از زوجه اختیار طلاق را بدهد، به مجلس وقت دانستن مقید نمی‌شود و زوج حق برگشت از تفویض را دارد.

**مسئله ۶۶** ◀ مجلس مختلف می‌شود با: ۱- بلند شدن کسی که نشسته است. ۲- رفتن کسی که توقف کرده و ایستاده است. ۳- شروع در



کلامی که به ماقبلش مربوط نباشد. ۴- شروع در عملی که مربوط به ماقبلش نیست.

دلیل:

- ۱- بلند شدن از مجلس به معنی روی گرداندن از بحث است.
- ۲- زیرا انجام کارهای ذکرشده دلیل روی گرداندن از اختیار خود می باشد. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۱۴)

مسئله ۶۷ ◀ کشتی مانند بیت است؛ یعنی حرکت کشتی حرکت شخص محسوب نمی شود.

دلیل:

زیرا به کسی که در کشتی باشد، رفتن کشتی را به شخص نسبت نمی دهند و وی قادر بر متوقف نمودن کشتی نیست. (هدایه ج ۱ ص ۲۴۰)

مسئله ۶۸ ◀ به راه افتادن مرکب، مانند حرکت خود شخص است.

دلیل:

زیرا حرکت مرکب به شخص نسبت داده می شود و وی قادر بر متوقف نمودن آن می باشد. (هدایه ج ۱ ص ۲۴۰)

مسئله ۶۹ ◀ اگر کسی به نیت تفویض طلاق به زنش بگوید: «اختاری» (اختیار کن) و زن در جوابش بگوید: «اخترت» (اختیار کردم)، یک طلاق بائن واقع می شود.

دلیل:



زیرا «اختیار نمودن» نفس خود در این است که زن مالک خود گردد و این اختیار با طلاق بائن حاصل می‌شود؛ زیرا با طلاق بائن است که زوج بدون اجازه‌ی زوجه نمی‌تواند از طلاق رجوع کند و به همسری گیرد. (المبسوط للسرخی ج ۶ ص ۲۱۲)

**مسئله ۷۰** ◀ در مورد مسئله‌ی «اختاری» شرط است که لفظ نفس یا مانند آن از طرف یکی از زوجین ذکر شود؛ مثلاً بگوید: «اختاری نفسک» (نفس (جان) خود را اختیار کن) یا بگوید «اختاری اختیاره» (اختیار کن اختیار کردنی) و زن بگوید: «اخترت». دلیل:

زیرا در کلامی که در آن «نفس» ذکر نشود، ابهامی وجود دارد و طلاق بودن آن کلام، معلوم نمی‌شود، پس لفظی لازم است که قصد طلاق داشتن مشخص و تعیین گردد. (المبسوط للسرخی ج ۶ ص ۲۱۲)

**مسئله ۷۱** ◀ اگر مرد لفظ «اختاری» را سه بار تکرار کند و زن در جوابش بگوید: «یکی از آنها را اختیار کردم»، در این صورت هر سه طلاق واقع می‌شود.

**مسئله ۷۲** ◀ اگر در مسئله‌ی فوق زن در جواب بگوید: «طلقت نفسی» (نفس خود را طلاق نمودم) و یا بگوید: «اخترت نفسی بتطليقه» (نفس خود را به یک طلاق اختیار نمودم)، در این صورت یک طلاق بائن واقع می‌شود. دلیل:

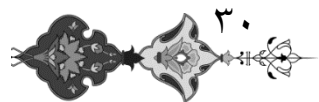


زیرا کلام زوجه جواب است برای درخواست زوج و وقتی یکی از آنها را جواب داد، به این معنی است که به کل کلام زوج جواب داده است. (المبسوط للسرخی ج ۶ ص ۲۱۴)

**مسئله ۷۳** ◀ اگر مردی به زنش بگوید: «امروز و فردا اختیار طلاق دست تو است»، در این صورت شب بین آنها نیز داخل اختیار است و اگر زن اختیار کردن را یکبار رد کند، دیگر برگشت ندارد و نمی‌تواند بعد از رد اختیار کند.  
دلیل:

زیرا این قول یک امر است به مدت امروز و فردا، پس اگر رد کند، کل آن رد می‌شود و دیگر اختیار ندارد. (المبسوط للسرخی ج ۶ ص ۲۲۳)  
**مسئله ۷۴** ◀ و اگر بگوید: «امروز و بعدش فردا»، در این صورت شب داخل نیست و اگر امروز رد کند، فردا اختیارش باقی است. عکس مسئله فوق می‌باشد.  
دلیل:

زیرا زوج در دو وقت متفاوت اختیار را به زنش داد؛ پس دو اختیار برای زن ثابت می‌شود. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۱۶)  
**مسئله ۷۵** ◀ اگر بگوید: «نفس خود را طلاق کن» و زن طلاق کند، در این صورت اگر مرد نیتش سه طلاق باشد، همان سه واقع می‌شود و الا یک طلاق رجعی است.  
دلیل:



زیرا در این لفظ هر دو احتمال وجود دارد؛ یعنی احتمال یک طلاق و همچنین احتمال سه طلاق که کل طلاق است. پس هر کدام را می‌تواند منظور کند و اگر نیتی نداشته باشد، پس یک بودن آن یقین است و حکم به وقوع یک طلاق می‌شود. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۰۴)

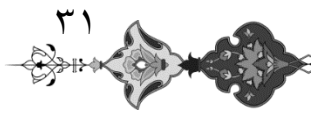
**مسئله ۷۶** ◀ اگر مرد بگوید: «خود را سه بار طلاق کن» و زن یک طلاق دهد، هم آن یک واقع می‌شود.

**مسئله ۷۷** ◀ اگر عکس قضیه‌ی فوق اتفاق بیفتد؛ یعنی مرد بگوید: «خود را یک طلاق کن» و زن بگوید: «سه طلاق نمودم»، در این صورت هیچ نوع طلاقی واقع نمی‌شود.  
دلیل:

زیرا بین قول زوج و زوجه ضدیت و مغایرت وجود دارد؛ پس هیچ کدام واقع نمی‌شود. (جامع الرموز ج ۲ ص ۲۸۶)  
**مسئله ۷۸** ◀ اگر مرد امر به طلاق بائن و یا رجعی کند و زن عکس آن بگوید، همان می‌شود که مرد امر کرده بود.  
دلیل:

زیرا وقتی زوج نوع طلاق را مشخص کرد، پس فقط به اختیار کردن زوجه نیاز دارد نه به صفت طلاق، پس همان گفته‌ی زوج واقع می‌شود. (هدایه ج ۱ ص ۲۴۱)

**مسئله ۷۹** ◀ اگر مرد بگوید: «تو طلاق هستی اگر خواهی»، در این صورت زن برای استفاده از اختیار طلاق برای خود باید فوری آن را اختیار نماید و یا به شرطی تعلیق کند که در حال وجود آن را فهمیده



می‌شود؛ مثلاً زن در جواب بگوید: «خواستم اگر آسمان بالای سر ما باشد».

**مسئله ۸۰** ◀ در این صورت اگر زن اختیار کردن خود را به چیزی تعلیق کند که بعداً دانسته می‌شود، اختیار زن باطل است و با این خواستن طلاق نمی‌شود؛ مثلاً زن در جواب بگوید: «خواستم اگر تو خواهی» و مرد بگوید: «خواستم».

دلیل:

۱- زیرا طلاق که اختیارش به زوجه داده شده است همانا طلاق منجز یعنی سریع است؛ پس برای استفاده از این اختیار باید بی‌درنگ انتخاب کند. (المحیط البرهانی ج ۳ ص ۲۶۷ - المبسوط للسرخی ج ۶ ص ۲۰۰)

۲- زیرا مربوط نمودن به شرطی که موجود باشد، به مثابه‌ی تنجیز و جواب سریع دادن به کلام است. (المبسوط للسرخی ج ۶ ص ۲۰۲)

**مسئله ۸۱** ◀ «کلما شئت»: اگر مرد بگوید: «تو طلاق هستی هر بار که خواستی»، در این صورت زن اختیار دارد خودش را تا سه بار طلاق کند، البته جداجدا، نه سه را به یک باره؛ و اگر زن بعد از تحلیل با آن مرد ازدواج کند، این اختیار باطل می‌شود.

**مسئله ۸۲** ◀ «کیف شئت»: اگر مرد بگوید: «تو طلاق هستی هر طور که خواستی»، در این صورت اگر نیت زن با نیت مرد یکی باشد، یک طلاق بائن یا سه طلاق واقع می‌شود و اگر یکی نباشد، یک طلاق رجعی واقع می‌شود.



**مسئله ۸۳** ◀ اگر مرد بگوید: «تو طلاق هستی هر آنچه از سه خواهی»، در این صورت اختیار زن در کمتر از سه می باشد. دلیل:

زیرا «مِنْ» (حرف جار) به معنی بعضی از سه است. (جامع الرموز ج ۲ ص ۲۸۶)

### فصل شرط صحت تعلیق:

**مسئله ۸۴** ◀ تعلیق به شرط: واقع شدن چیزی را به چیزی دیگر مربوط و وابسته نمودن.

**مسئله ۸۵** ◀ تعلیق طلاق به شرط در صورتی معتبر است که آن زن، زوجه‌ی وی باشد و یا اینکه تعلیق به هنگام نکاح وی کند. دلیل:

۱- تعلیق طلاق در زمانی که زنش باشد، به اجماع مجتهدین صحیح است.

۲- اگر طلاق را به زمان نکاح معلق کند، نیز طلاق واقع می شود؛ زیرا در زمان وجود شرط، زن در ملک وی می باشد. (تحفه الفقهاء ج ۲ ص ۱۹۶)

**مسئله ۸۶** ◀ الفاظ تعلیق: اِنْ، کُلَّمَا، اِذَا، اِذَا مَا، مَتَّى، مَتَّى مَا، کُلَّ.

**مسئله ۸۷** ◀ زایل شدن ملک (نکاح و عدت) تعلیق را باطل نمی کند؛ یعنی شرط باقی است.



**مسئله ۸۸** ◀ پس اگر شرط وقتی حاصل شود که زن زوجه‌ی مرد باشد، جزای شرط لازم می‌شود. مثلاً مردی به زنش بگوید: «تو طلاق هستی اگر به فلان خانه داخل شوی» و زن داخل آن خانه شود، پس شرط حاصل می‌شود و جزای آن که همان طلاق ذکر شده در صورت یافت شدن شرط است، لازم می‌گردد.

**مسئله ۸۹** ◀ و اگر شرط در غیر ملک حاصل شود، تعلیق بدون جزا یعنی بدون وقوع طلاق (تعلیق شده به آن شرط) از بین می‌رود. در غیر ملک یعنی اینکه شرط زمانی رخ می‌دهد که آن زن در نکاح این مرد نباشد؛ مثلاً مردی به زنش بگوید: «اگر به خانه‌ی فلانی بروی طلاق هستی»، در اینجا طلاق زن را به رفتن به خانه‌ی فلانی تعلیق نموده است. در این صورت اگر زنش را قبل از رفتن به خانه‌ی فلانی طلاق دهد و زن در موقعی که در نکاح این مرد نیست به خانه‌ی فلانی داخل شود، شرط یافت شده است ولی از آنجاکه در نکاح این مرد نیست، به خاطر رفتن طلاق واقع نمی‌شود.

دلیل:

زیرا در وقت وجود شرط، محل طلاق موجود نیست؛ یعنی زوجه‌ی وی نیست تا طلاق واقع شود. (تبیین الحقائق ج ۲ ص ۲۳۶)

**مسئله ۹۰** ◀ اگر در شرط، ذکر «هر بار» «کَلِّمًا» آمده باشد، در این صورت تعلیق بعد از سه بار حاصل شدن شرط از بین می‌رود. اگر مردی به زنش بگوید: «هر بار که به فلان خانه داخل شوی طلاق



هستی»، در این صورت بعد از سه بار داخل شدن است که این تعلیق از بین می‌رود.

**مسئله ۹۱** ◀ اگر زن بعد از سه طلاق به کسی دیگر تزویج شده بعد به شوهر اولش برگردد، دیگر آن تعلیق از بین رفته است مگر اینکه گفته باشد: «هر بار که تو را تزویج کنم طلاق هستی»، در این صورت هر بار که تزویج کند طلاق معلق واقع می‌شود.  
دلیل:

برای هر زن سه طلاق متصور است و وی همه‌ی آن‌ها را با گفتن «کَلِّمًا» تعلیق نمود و وقتی سه بار طلاق شد، دیگر محلی برای طلاق دادن وجود ندارد؛ پس با این سه طلاق، تعلیقش نیز از بین می‌رود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۳ ص ۱۴۰)

**مسئله ۹۲** ◀ اگر زوجین بر سر وجود شرط اختلاف کنند، قول شوهر همراه با سوگند وی قبول است، مگر اینکه زن شاهد بر ادّعی خود بیاورد.  
دلیل:

رسول الله ﷺ: بر مدعی لازم است که شاهد بیاورد و بر منکر قسم خوردن لازم است. (السنن الصغیر للبيهقي ج ۴ ص ۱۸۸)





زیرا در این مسئله زوج منکر و زوجه مدعی است؛ پس بر منکر قسم و بر مدعی شاهد لازم است. (الهدایه ج ۱ ص ۲۴۵)

**مسئله ۹۳** ◀ اگر شرط به کاری شده باشد که فقط زن از آن خبر دارد، پس قول زن مقبول است.  
مثال: مرد گفته باشد: «اگر حیض ببینی تو و فلانه طلاق هستی»، در این صورت بعد از سه روز حیض دیدن به طلاق آن زن حکم کرده می شود ولی در حق فلانه قابلیت اجرا ندارد و فلانه طلاق نمی شود.  
دلیل:

زیرا زن در حق خودش امین محسوب می شود ولی در حق دیگری متهم است؛ پس فقط در مورد خودش قبول کرده می شود. (الهدایه ج ۱ ص ۲۴۵)

**مسئله ۹۴** ◀ اگر بگوید: «إن حضت حیضة» (اگر حیض کامل ببینی طلاق هستی)، در این صورت وقتی حیض دید و از آن پاک شد طلاق واقع می شود.  
دلیل:



زیرا «حیضه» به یک حیض کامل گفته می‌شود؛ زیرا رسول الله ﷺ

چنین اعتبار کرده‌اند. (البنایه ج ۱۲ ص ۱۷۰ - بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۲۹

- المستدرک علی الصحیحین ج ۲ ص ۲۱۲)

**مسئله ۹۵** ◀ اگر بگوید: «اگر روزه‌گیری طلاق هستی»، در این صورت به هنگام غروب خورشید طلاق می‌شود.

**مسئله ۹۶** ◀ اگر بگوید: «اگر پسر به دنیا بیاوری یک طلاق و اگر دختر باشد دو طلاق»، در این صورت اگر معلوم نباشد که کدام اول آمده است، در قضاوت و حکم قاضی یک طلاق واقع می‌شود و بین خود و الله جلّ و علا (دیانت) دو طلاق واقع است.  
دلیل:

زیرا یک طلاق شدن یقینی است و دو بودن آن مشکوک و طلاق با شک ثابت نمی‌شود، پس قاضی به یقین حکم نماید ولی احتیاط در این است که فرض را دو طلاق بودن بگذارد. (درر الحکام ج ۱ ص ۳۷۸)

**مسئله ۹۷** ◀ و عدت با خروج ولد دومی تمام می‌شود.  
دلیل:

قرآن مجید: عدت زنان حامله وضع حمل آنان است. (سوره طلاق ۴/)

**مسئله ۹۸** ◀ اگر طلاق را به دو چیز تعلیق کند، در این صورت اگر شرط دوم در ملک یافت شود، طلاق واقع می‌شود.



دلیل:

زیرا شرط تعلیق طلاق این است که به هنگام زوجه‌ی وی بودن باشد و همچنین برای وقوع طلاق نیز باید شرط در زمان زوجه‌ی وی بودن تکمیل شود تا طلاق واقع شود و الا واقع نمی‌شود؛ پس باوجود شرط دوم کامل می‌شود. (درر الحکام ج ۱ ص ۳۷۹)

**مسئله ۹۹** ◀ تنجیز سه طلاق، تعلیق را باطل می‌کند؛ یعنی اگر طلاق را به شرطی تعلیق کرده باشد و قبل از حصول شرط مرد زن را سه طلاقه کند و بعد از تزویج به زوج دیگر به نکاح زوج اول دربیاید، دیگر آن شرط از بین رفته است.  
دلیل:

زیرا جزاء، همان طلاق‌های این نکاح است و آن، با سه طلاق شدن از بین رفته است. (البحر الرائق ج ۳ ص ۳۶۹)

**مسئله ۱۰۰** ◀ اگر در طلاقش «انشاءالله» بگوید این کلام باطل و طلاق واقع نمی‌شود؛ به شرطی که ان شاءالله متصل به کلامش باشد.  
دلیل:

رسول الله ﷺ: هر کس به زنش بگوید: «تو طلاق هستی انشاءالله»، پس بر وی چیزی نیست. (فتح القدیر ج ۴ ص ۱۳۷ - المطالب العالیه



لابن حجر ج ۵ ص ۲۳۲ - مصنف عبدالرزاق ج ۶ ص ۳۸۹ - السنن  
الكبرى للبيهقي ج ۷ ص ۵۹۲)

## فصل طلاق مردی که در شرف مرگ است:

مسئله ۱ ◀ اگر کسی در شرف مرگ باشد مثلاً بیماری داشته باشد و از انجام دادن حاجت خود در بیرون خانه عاجز باشد و یا در جنگ، برای مبارزه از صف بیرون آمده باشد و یا کسی که برای اجرای حکم اعدام به خاطر قصاص یا رجم، وی را به اعدام گاه برده باشند، به این گونه اشخاص، مریض مرض الموت گفته می شود.

مسئله ۲ ◀ اگر چنین شخصی در این حالت، بدون رضایت زنش وی را طلاق بائن نماید، در این صورت اگر وی بمیرد درحالی که عدت زن تمام نشده باشد، زن ارث می برد.  
دلیل:

به اجماع صحابه رضی الله عنہم اگر زن این گونه طلاق شود، ارث می برد.  
(المبسوط للسرخی ج ۶ ص ۱۵۵)

مسئله ۳ ◀ اگر شخصی در صف قتال باشد و هنوز برای مبارزه بیرون نیامده باشد، وی سالم محسوب می شود و حکم مرض الموت را ندارد.



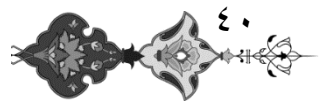
مسئله ۴ ◀ همچنین کسی که تب کرده باشد وی نیز سالم است و حکم مرض الموت را ندارد.

مسئله ۵ ◀ همچنین کسی که برای قصاص زندانی شده باشد نیز سالم است و حکم مرض الموت را ندارد.  
دلیل:

زیرا در اکثر اوقات از این مهلکه و امراض خود را خلاص می‌کند؛  
چراکه اسباب نجات بسیار است. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۲۲۴)

مسئله ۶ ◀ اگر شخص مریض مرض الموت با زنش چنین ادعا کند که قبل از مریضی وی را طلاق داده است و عدّتش نیز گذشته است و یا وی زنش را به دستور زن طلاق بائن نماید و بعد از این قضیه اقرار کند که به زن مطلقه‌اش بدهکار است و یا برای مطلقه‌اش مالی را وصیت کند، در این صورت از بین وصیت و ارث و یا بدهی و ارث کمترین آن‌ها می‌رسد؛ یعنی بین این‌ها هر کدام کمتر باشد همان می‌رسد.  
دلیل:

زیرا ممکن است که برای بردن مال بیشتر باهم توافق کرده باشند؛  
پس در ارث این اتهام را در نظر گرفته می‌شود. (المبسوط للسرخی  
ج ۶ ص ۱۶۵)



**مسئله ۷** ◀ اگر طلاق زن را به شرطی تعلیق کند و آن شرط تعلیق به فعل خود مرد باشد، در این صورت زن اگر عدّتش تمام نشده باشد و مرد بمیرد، ارث می‌برد.  
دلیل:

زیرا این مرد با گذاشتن شرط و تعلیق کردن آن، قصد ابطال حق زن خود را، نموده است. (تبیین الحقائق ج ۲ ص ۲۴۹)

**مسئله ۸** ◀ و همچنین اگر تعلیق به کاری نماید که از زن سر می‌زند و زن چاره‌ای جز آن نداشته باشد، در این صورت نیز اگر عدّت تمام نشده باشد و مرد بمیرد، ارث می‌برد؛ مانند اینکه بگوید اگر نفس بکشی طلاق هستی.  
دلیل:

زیرا زن بر انجام آن کار مضطر است و چاره‌ای جز انجام آن ندارد، پس با این کار رضایت وی بر ساقط شدن حق ارث ثابت نمی‌شود.  
(المبسوط للسرخی ج ۶ ص ۱۵۸)

**مسئله ۹** ◀ همچنین است اگر شرط وقوع طلاق را به فعل کسانی غیر از خودشان منوط کند و این عمل در زمان مرض الموت باشد و بمیرد و عدّت زن تمام نشده باشد، زن از وی ارث می‌برد.  
دلیل:



زیرا قصد وی از این شرط، فرار از دادن ارث به زن می باشد. (تبیین الحقائق ج ۲ ص ۲۴۹)

## فصل برگشت (رجعت و رجوع) از طلاق:

مسئله ۱۰ ◀ اگر مردی زن خود را طلاق کند و آن طلاق بائن و یا سه طلاق نباشند، اگر عدت زن تمام نشده باشد، در این صورت شوهر حق رجوع و برگشت دارد؛ گرچه بدون رضایت زن باشد.  
دلیل:

رسول الله ﷺ امّ المؤمنین حفصه رضی الله عنها را طلاق نمودند و جبرئیل (ع) آمدند و گفتند: رجوع کن زیرا وی بسیار روزه دار و بسیار نمازخوان است و در بهشت همسرت است و رسول الله ﷺ به وی رجوع نمودند.  
(مسند حارث ج ۲ ص ۹۱۴ - مسند البزار ج ۴ ص ۲۳۷)

رضایت زوجه در ابتدای عقد می باشد و رجعت ادامه ی عقد قبلی است، پس رضایت وی شرط نیست. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۸۱)  
زیرا وی یکبار بر این وصلت، رضایت داده است.



مسئله ۱۱ ◀ با گفتن «رجوع کردم» و همچنین با «نزدیکی کردن» و همچنین با «لمس کردن زن از روی شهوت» و همچنین با «نظر کردن به شرمگاه زن»، رجوع ثابت می‌شود.  
دلیل:

۱- رجعت یعنی ادامه دادن عقد قبلی است؛ پس با نزدیکی این امر اعلام کرده می‌شود.

۲- زیرا این افعال مختصّ ملکی است که مستلزم حلالیت محل است؛ پس اقدام وی به این کار نشانه‌ی ادامه دادن عقد است.  
(المبسوط للسرخی ج ۶ ص ۲۱)

مسئله ۱۲ ◀ مستحب است که مرد برای رجوع خود شاهد بگیرد و رجوع خود را به زنش اعلام کند.  
دلیل:

زیرا در آیه‌ی رجعت طلاق و احادیث مربوط به آن، شاهد گرفتن ذکر نشده است و اگر شاهد نگیرد ممکن است که زن ادعا کند که رجوع وی بعد از تمام شدن عدّت بوده است؛ پس برای جلوگیری از این احتمال بهتر است که شاهد بگیرد. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۸۱)

مسئله ۱۳ ◀ اگر مرد قصد رجوع نداشته باشد، مستحب است که برای وارد شدن بر زن، اول از وی اجازه بگیرد.



دلیل:

زیرا ممکن است که زن در خانه‌اش برهنه باشد و با دیدن وی رجوع حاصل شود درحالی که چنین قصدی نداشته است و عدّت به درازا بکشد و در این کار بر زن مشقّت است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۵۷)

مسئله ۱۴ ◀ در مدت عدّت طلاق رجعی، بر زن مستحب است که خود را آرایش کند.

دلیل:

زیرا شوهر وی تا زمان انقضای عدّت بر وی حلال است و رجعت مستحب است؛ پس برای جلب شوهرش خوب است که آرایش کند. (الهدایه ج ۲ ص ۲۵۷)

مسئله ۱۵ ◀ اگر زنش را طلاق رجعی داده باشد، وی می‌تواند در مدت عدّت با وی نزدیکی کند.

دلیل:

در آیه ۲۲۸ سوره ی بقره آمده است که: «شوهرانِ آنان بر رجعت اولی (مقدم) هستند از دیگران». در اینجا آنان را شوهر نامید، پس نکاح بین آنان بر جاست و نزدیکی و آمیزش بر زن و شوهر حلال است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۳ ص ۱۴۷)



تا وقتی که شاهد بر رجوعش نگرفته باشد، مرد حق ندارد با معتده  
اش به مسافرت برود.

دلیل:

قرآن کریم: آنان (معتده ها) را از خانه شان خارج نکنید. (سوره  
طلاق/۱)

مسئله ۱۶ ◀ اگر زن ادعا کند که عدّتش تمام شده است و در مدتی که از  
طلاقش گذشته است احتمال انقضای عدّت وجود داشته باشد، پس  
قول وی مقبول است.

مسئله ۱۷ ◀ همچنین در مورد باقی بودن عدّت، قول زن معتبر است.

مسئله ۱۸ ◀ همچنین اگر زن بگوید که رجوع وی در زمان عدّت نبوده  
است، قول زن قبول است.

دلیل:

زیرا زن در این موارد امین دانسته شده است و در آیه ۲۲۸ سوره ی  
بقره، به زنان امر شده است که حیض و حمل را کتمان نکنند. (بدائع  
الصنائع ج ۳ ص ۱۸۶)

مسئله ۱۹ ◀ اگر کسی زن خود را سه طلاق نماید، دیگر آن زن بر وی  
حرام است تا وقتی که به نکاح دیگری دربیاید و آن زوج دوم با وی



نزدیکی داشته باشد و زوج دوم طلاق دهد و عدت زوج دوم نیز بگذرد.

دلیل:

قرآن کریم: پس اگر باز زن را طلاق داد دیگر بر او حلال نیست، مگر آنکه به نکاح مردی دیگر درآید. (سوره بقره/۲۳۰)

رسول الله ﷺ به کسی که شوهرش وی را سه طلاق داده بود و آن زن به نکاح دیگری درآمده بود گفتند: تو بر شوهر اولت حلال نیستی تا وقتی که شوهر دومت با تو نزدیکی و آمیزش داشته باشد. (مسند ابی داود الطیالسی ج ۳ ص ۸۰ - المعجم الکبیر للطبرانی ج ۲۴ ص ۳۵۰ - المبسوط للسرخی ج ۶ ص ۹)

مسئله ۲۰ ◀ توجه: طلاق یعنی گفتن الفاظ طلاق و به زبان آوردن آن و در این مورد اگر یک طلاق دهد، یکی واقع می شود و دو طلاق دیگر دارد و اگر بعداً یک طلاق دیگر دهد، طلاق دوم نیز واقع می شود و یک طلاق برای مرد باقی مانده است و اگر بار سوم طلاق دهد، زنش سه طلاقه شده است؛ پس حکمش مسئله ی فوق الذکر است.

مسئله ۲۱ ◀ و همچنین است اگر در همان اول بگوید: «دو طلاق»، برای وی یک طلاق باقی می ماند و اگر بار دیگر طلاق دهد، حکم فوق الذکر شامل وی می شود.



مسئله ٢٢ ◀ و همچنین است اگر به یک باره سه طلاق دهد، بر وی حکم فوق‌الذکر جاری می‌شود.

مسئله ٢٣ ◀ زوج دوم اگرچه بالغ باشد و یا مراهق، در صورتی که با زن نزدیکی نماید، با این عمل برای زوج اول حلال می‌گردد.  
دلیل:

زیرا مراهق نیز همانند بالغ قدرت نزدیکی دارد و بر زنی که مراهق نزدیکی کند، غسل واجب می‌شود. (الجوهرة النيرة ج ٢ ص ٥٣)  
مراهق: نوجوانی که در شرف بلوغ است ولی بالغ نشده است.

مسئله ٢٤ ◀ نکاح زوج دوم باید «نکاح صحیح» باشد و اگر «نکاح فاسد» باشد، تحلیل (حلالیت) حاصل نمی‌شود.  
دلیل:

زیرا در قرآن آمده است که «نکاح کند» و معتبر در شرع نکاح صحیح است. (هدایه ج ٢ ص ٢٥٨)

مسئله ٢٥ ◀ نکاح کردن جهت «حلال گرداندن» برای «زوج اول» مکروه است و با انجام این عقد و عمل باوجود کراهت، این زن برای زوج اول حلال می‌گردد.  
دلیل:



رسول الله ﷺ: لعنت الله <sup>جلاله</sup> بر محلل و محلل<sup>ه</sup> له. (سنن ابن ماجه

ج ۳ ص ۱۱۸ - السنن الصغير للبيهقي ج ۳ ص ۶۰)

مُحَلِّل: کسی که برای «حلال گرداندن» بر زوج اول، زن مطلقه‌ی کسی را نکاح می‌کند.

محلل<sup>ه</sup> له: کسی که برای «حلال گرداندن»، مطلقه‌ی خود را بر کسی دیگر نکاح می‌کند.

مسئله ۲۶ ◀ اگر زنی بگوید من تحلیل (حلال) شده‌ام و زوجی که سه طلاقش داده است بر گمانش چنین بیاید که وی راست می‌گوید و در مدت ذکر شده امکان تحلیل باشد، در این صورت بر زوج اولش جایز است که وی را به نکاحش دریاورد.  
دلیل:

زیرا نکاح نوعی معامله و یا امری دینی است و در این گونه کارها قول یک نفر مقبول می‌باشد و مدت نیز این امکان را به وی داده است؛ پس انکاری بر وی نیست. (البحر الرائق ج ۴ ص ۶۴)

مسئله ۲۷ ◀ زوج دوم طلاق‌های زوج اول را از بین می‌برد؛ چه یک طلاق باشد و چه دو طلاق؛ و اگر زوج اول بعداً نکاح کند، سه طلاق اجازه دارد و امام محمد رحمته الله می‌گویند که زوج دوم یک و دو طلاق را از بین نمی‌برد.



دلیل:

- ۱- زیرا رسول الله ﷺ گرچه محلل و محلل له را لعنت کردند ولی با این وجود وی را محلل نامیدند؛ یعنی کسی که زن مطلقه‌ی کسی را برایش حلال می‌گرداند و در اینجا رسول الله ﷺ یک طلاق یا چند طلاق بودن را شرط نکردند؛ پس معلوم می‌شود که زوج دوم تمام طلاق‌های قبلی زوج اول را از بین می‌برد؛ و این قول ابن مسعود رضی الله عنه و ابن عمر رضی الله عنه و ابن عباس رضی الله عنه می‌باشد. (الغرة المنفیة ج ۱ ص ۱۵۴)
- ۲- دلیل امام محمد رضی الله عنه: زیرا زوج دوم به انتها رساننده‌ی حرمت نکاح بر زوج اول می‌باشد و قبل از ثبوت یک شیء نمی‌تواند به پایان برسد؛ یعنی اول باید چیزی ثابت شود تا بتوانیم بعداً بگوییم تمام شده است و به انتها رسیده است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۵۸)

## فصل ایلاء:

- مسئله ۲۸ ◀ تعریف ایلاء: مردی قسم می‌خورد که با زوجه‌ی آزاد خود به مدت چهار ماه نزدیکی نداشته باشد.
- دلیل:



قرآن کریم: کسانی که زن خود را ایلاء می کنند بر آنان است که چهار ماه انتظار کشند. (سوره بقره ۲۲۶) یعنی از نزدیکی با زن خود بازایستند.

مسئله ۲۹ ◀ اگر زوجه کنیز باشد، در این صورت مدت ایلاء دو ماه است.  
دلیل:

ایلاء مانند عدت زن است و عدت کنیز نصف زن آزاد است. (المبسوط للسرخی ج ۷ ص ۳۳)

مسئله ۳۰ ◀ اگر کسی زن خود را ایلاء نماید پس نباید چهار ماه نزدیکی داشته باشد و اگر در این مدت نزدیکی کند و قسم به الله جلّالہ و علاّہ و صفاتش خورده باشد، حانث می شود و کفارت قسم واجب می گردد و ایلاء ساقط می گردد.  
دلیل:

زیرا در آیه ۸۹ سوره ی مائده کفارت قسم بیان شده است و ایلاء نیز با قسم همراه شده است؛ پس با شکستن ایلاء، کفارت قسم لازم می گردد. (المبسوط للسرخی ج ۷ ص ۲۰)

مسئله ۳۱ ◀ اگر به غیر قسم ایلاء نموده باشد؛ یعنی برای نزدیکی نکردن به مدت چهار ماه شرط گذاشته باشد و در این مدت قبل از چهار ماه نزدیکی کند، پس بر وی جزای شرط واجب است. مثلاً کسی به زن



خود بگوید: «تا چهار ماه با تو نزدیکی نخواهم داشت و اگر در این مدت نزدیکی کنم بر من فلان چیز واجب باد» (مثلاً بندهام آزاد است)، در صورت نزدیکی داشتن در طول این مدت، جزا که همان آزاد نمودن بنده بود بر وی لازم می‌شود و ایلاء ساقط می‌گردد. دلیل:

زیرا ایلاء نیز مانند دیگر قسم‌ها و دیگر تعلیق‌ها می‌باشد. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۷۵)

**مسئله ۳۲** ◀ اگر ایلاء نماید و در این مدت نزدیکی نکند، باگذشت چهار ماه زنش یک طلاق بائن می‌شود و قسم موقت ساقط می‌شود. دلیل:

زیرا زوج با قسم خوردن بر عدم نزدیکی با زوجه، عزم منع حق زوجه را نموده است و باگذشت چهار ماه آن را عملی نموده است و ظلم خود را تأکید نموده است. پس برای تنبیه وی و خلاص نمودن زوجه، حکم به طلاق زن وی کرده می‌شود تا زوجه بتواند حق خود را با زوجی دیگر به سامان برساند. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۷۶)

وقوع طلاق بعد از مدت مذکور قول حضرات علی رضی الله عنه و ابن مسعود رضی الله عنه و ابن عباس رضی الله عنه و ابن عمر رضی الله عنه و عایشه رضی الله عنها از صحابه می‌باشد.





ایشان گفته‌اند عزیمت طلاق مذکور در آیه‌ی ۲۲۷ سوره‌ی بقره همان گذشت مدت ایلاء می‌باشد. (المبسوط للسرخی ج ۷ ص ۲۰)

قسم موقت: یعنی اگر قسم خورد که چهار ماه نزدیکی نکند موقت است و اگر بیش از آن باشد موقت نگویند.

مسئله ۳۳ ◀ اگر قسم خورد که با زنش هیچ‌گاه نزدیکی نکند و در طول هر چهار ماه بعد از هر نکاح نزدیکی نداشته باشد، یک طلاق بائن می‌شود.

دلیل:

زیرا با نکاح حق نزدیکی برای زوجه ثابت می‌شود و با امتناع در این مدت، زوج وی ظالم محسوب می‌شود. (البحر الرائق ج ۴ ص ۶۸)

مسئله ۳۴ ◀ و بعد از سه طلاق شدن و تحلیل نکاح قسمش باقی است ولی ایلاء از بین می‌رود؛ یعنی با نزدیکی باید کفارت قسم بدهد ولی با نزدیکی نکردن طلاق نمی‌شود.

دلیل:

زیرا بعد از سه طلاق شدن حق طلاق وی به پایان رسیده و تمام‌شده است و دیگر برای وی حق طلاقی از این عقد نیست. (المبسوط للسرخی ج ۷ ص ۳۰)



**مسئله ۳۵** ◀ اگر مردی که ایلاء کرده باشد و از نزدیکی کردن با زن عاجز باشد، پس با گفتن «رجوع کردم»، رجوع و برگشت از ایلاء محسوب می‌شود؛ یعنی در این مورد قول مرد عاجز جای نزدیکی حقیقی را می‌گیرد.  
دلیل:

از ابن مسعود رضی الله عنه چنین روایت شده است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۳ ص ۱۵۵)

**مسئله ۳۶** ◀ عجز گاهی از طرف مرد می‌باشد و گاهی دیگر از طرف زن و گاهی ممکن است از غیر آنها باشد.  
**مسئله ۳۷** ◀ اگر قبل از اتمام مدت ایلاء عجز برطرف شود، پس نزدیکی وی باید بالفعل باشد؛ یعنی با جماع باشد.  
دلیل:

از حضرات ابن مسعود رضی الله عنه و علی رضی الله عنه و ابن عباس رضی الله عنه چنین روایت شده است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۳ ص ۱۵۵)

**مسئله ۳۸** ◀ اگر کسی به زنش بگوید: «انت علی حرام» (تو بر من حرام هستی)، در این صورت اگر نیتش از این گفتار ظاهر باشد، همان ظاهر است و اگر نیتش سه طلاق باشد نیز همان سه طلاق واقع شود و اگر نیتش دروغ گفتن از این گفتار باشد، دروغ محسوب می‌شود. اگر



نیتش حرام گرداندن زن باشد، پس ایلاء است و حکم ایلاء بر وی ثابت می‌شود.

دلیل:

زیرا در این کلام احتمال چندین معنی می‌باشد، پس منظورش را از وی پرسیده می‌شود. (المبسوط للسرخی ج ۶ ص ۷۰)

مسئله ۳۹ ◀ اگر بگوید: «کل حل لی حرام» (هر حلالی بر من حرام است)، اگر نیت نداشته باشد و یا نیتش طلاق باشد، یک طلاق بائن واقع می‌شود.

دلیل:

زیرا در عرف منظور از این قول خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها و زن می‌باشد. (شرح الوقایه ج ۴ ص ۴۰۹)

## فصل خلع:

مسئله ۴۰ ◀ خلع: زن «طلاق» خود را به ازای پرداخت «مبلغی» یا «مالی» درخواست کند.

مسئله ۴۱ ◀ خلع در وقت حاجت صحیح است.

دلیل:

قرآن کریم: بر آن‌ها (زوجین) گناهی نیست در آنچه (زن) می‌پردازد....

(سوره بقره/۲۲۹)



مسئله ۴۲ ◀ هر مالی که صلاحیت «مهر» بودن داشته باشد می تواند عوض خلع باشد.

زیرا آنچه از زوجه مورد استفاده قرار می گیرد هنگام نکاح دارای قیمت است و در هنگام خارج شدن از نکاح قیمتی ندارد؛ پس آنچه که صلاحیت عوض بودن در برابر شیء دارای قیمت را دارا باشد، پس در مقابل شیء بدون قیمت به طریق اولی صلاحیت خواهد داشت.

(الاختیار لتعلیل المختار ج ۳ ص ۱۵۷)

مسئله ۴۳ ◀ خلع یک طلاق «بائن» محسوب می شود.  
دلیل:

زیرا رسول الله ﷺ خلع را یک طلاق بائن محسوب کرده اند. (مسند ابی یعلی ج ۱ ص ۱۹۶)

و اکثر مجتهدین بر طلاق بائن بودن خلع نظر داده اند. (شرح السنه للبغوی ج ۹ ص ۱۹۶)

مسئله ۴۴ ◀ اگر ناسازگاری از طرف خود مرد باشد، گرفتن عوض از طرف مرد مکروه است.  
دلیل:



قرآن کریم: اگر قصد عوض کردن زوجه خود را کرده‌اید و به آن‌ها قنطار داده باشید از وی پس نگیرید. (سوره نساء/۲۰)

زیرا زوج زن خود را با جدائی در وحشت انداخته است، پس با درخواست مال این وحشت را بیشتر نگرداند. (هدایه ج ۲ ص ۲۶۱)

قنطار: طلا به مقدار تقریبی ۵۶ کیلوگرم و یا به دیگر معنی مال بسیار و پوست گاو که از زر پرشده باشد.

مسئله ۴۵ ◀ اگر ناسازگاری از طرف زن باشد، گرفتن بیش از مهر مکروه است.  
دلیل:

زنی از شوهرش طلاق خواست. پس رسول الله ﷺ فرمودند آیا باغی (مهر) را که گرفته‌ای به وی برمی‌گردانی؟ زن جواب داد بله و زیادتى نیز می‌دهم. رسول الله ﷺ فرمودند: اما بیشتر خیر. (السنن الصغرى للبيهقى ج ۳ ص ۱۰۵ - معرفة الآثار و السنن ج ۱۱ ص ۹ - هدایه ج ۵ ص ۵۱۲)

مسئله ۴۶ ◀ اگر بر سر مالی برای خلع کردن توافق شود، بدل آن بر گردن زن واجب می‌گردد.  
دلیل:



زیرا زوج صاحب حق طلاق می باشد که می تواند با شرط یا بدون شرط طلاق را واقع کند و در خلع طلاق را موکول به قبول زوجه نموده است و زن نیز صاحب حق در اموال خود می باشد و وقتی امری را قبول کند، پس بر وی واجب می گردد؛ زیرا ملک نکاح از اشیائی می باشد که در آن معاوضه جاری است. (هدایه ج ۲ ص ۲۶۱)

مسئله ۴۷ ◀ اگر مردی زن خود را درازای گرفتن مالی طلاق دهد و زن قبول کند، طلاق «بائن» واقع می شود.  
دلیل:

زیرا رسول الله ﷺ خلع را یک طلاق بائن محسوب کرده اند. (مسند ابی یعلی ج ۱ ص ۱۹۶)

و اکثر مجتهدین بر طلاق بائن بودن خلع نظر داده اند. (شرح السنه للبغوی ج ۹ ص ۱۹۶)

مسئله ۴۸ ◀ اگر خلع را در مقابل پرداخت خمر یا خوک انجام دهد، در این صورت چیزی بر گردن زن واجب نمی شود و یک طلاق بائن واقع می شود؛ زیرا خلع است.

مسئله ۴۹ ◀ و اگر در مسئله ی فوق طلاق را در برابر خوک و یا خمر واقع کند، در این صورت نیز چیزی بر گردن زن واجب نمی شود و یک طلاق رجعی واقع می شود.

دلیل:

زیرا در مسئله‌ی اول، طلاق با لفظ خلع واقع شده است و لفظ خلع از کنایات طلاق می‌باشد

حکم طلاق با لفظ کنایه بائن می‌باشد و در مسئله‌ی دوم با لفظ طلاق واقع شده است و این کلمه صریح است و حکم طلاق با لفظ صریح، طلاق رجعی می‌باشد. (الهدایه ج ۲ ص ۲۶۲)

مسئله ۵۰ ◀ اگر زن در مقابل پرداخت هزار (بالف)، سه طلاق را درخواست کند و مرد یک طلاق دهد، در مقابل یک سوم هزار یک طلاق بائن واقع می‌شود.

مسئله ۵۱ ◀ اگر زن در مقابل پرداخت هزار (علی الف) سه طلاق را درخواست کند و مرد یک طلاق دهد، یک طلاق رجعی واقع می‌شود، بدون وجوب شیء بر گردن زن. این نزد امام اعظم رحمته الله می‌باشد.  
دلیل:

فرق این مسئله با مسئله‌ی فوق این است که در مسئله‌ی قبل حرف جار «ب» مذکور است و این حرف در معاملات به معنی این است که اجزاء یک کالا مقابل اجزاء کالای مقابل آن است. پس در اینجا این معنی را می‌دهد که هر طلاق را در مقابل یک سوم هزار خواهان است ولی در مسئله‌ی بعدی حرف جار «علی» مذکور است و آن در معنی



شرط است؛ یعنی به شرطی که سه طلاق دهی من هزار می‌دهم؛ پس اگر به شرط عمل کند همان هزار واجب شود و اگر عمل نکرد چیزی واجب نمی‌شود. (الهدایه ج ۲ ص ۲۶۲)

**مسئله ۵۲** ◀ خلع در حق زن، معاوضه است؛ پس برای زن حق رجوع از آن ثابت است و همچنین برای وی خیار شرط نیز ثابت است. معاوضه: عوض کردن مالی با مالی دیگر.

**مسئله ۵۳** ◀ قبول خلع بر مجلس مذاکره‌ی آن بسته است و بعد از آن ساقط است؛ یعنی باید در آن مجلس قبول کند و الا بعداً قبول کردن آن سودی ندارد.

**مسئله ۵۴** ◀ خلع در حق مرد یمین (قسم) است، طوری که احکامش برعکس احکام ثابت برای زن می‌باشد. دلیل:

زیرا طلاق حق مرد است و در طلاق حق رجوع، نیست؛ یعنی وقتی گفت «طلاق»، دیگر واقع شده است و در این مسئله زن طلاق خود را در مقابل مال درخواست می‌کند، پس این نوعی معامله است مانند خرید و فروش؛ و در خرید و فروش و کلاً در معاملات حق فسخ قبل از اتمام معامله وجود دارد و در معاملات شرط است که در همان مجلس معامله قبول کرده شود. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۴۵)





مسئله ۵۵ ◀ برده در مورد عتق به مال، به منزله‌ی زن است.

مسئله ۵۶ ◀ خلع و مبارات حقوق ثابت با نکاح را از گردن طرفین (زن و شوهر) ساقط می‌گرداند.

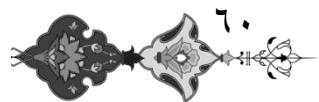
مبارات: اعلام بیزاری زن و شوهر از یکدیگر.

دلیل:

زیرا خلع به معنی از هم گسیختن و انتزاع از یکدیگر می‌باشد و آن با از بین رفتن حقوقی است که با نکاح برای یکدیگر واجب کرده بودند و همچنین معنی مبارات نیز همین است و نیز قطع مشاجره از طرفین می‌باشد و آن نیز با برداشتن حقوق ثابت با نکاح می‌باشد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۳ ص ۱۶۰)

مسئله ۵۷ ◀ اگر ولی (مثل پدر) صبیّه‌اش را در مقابل مال صبیّه خلع کند، در این صورت مال واجب نمی‌شود و لغو است ولی طلاق واقع می‌شود؛ به‌طور مثال اگر صبیّه مالی داشته باشد و ولی وی بخواهد که طلاق او را از شوهرش بگیرد، مال خلع را از اموال صبیّه شرط کند، در صورت انجام این کار طلاق ثابت می‌شود ولی مال بر صبیّه واجب نمی‌شود.

دلیل:



زیرا ملک نکاح در وقت فسخ آن متقوم (دارای قیمت) نیست و عوض مقابل خلع، مال متقوم است؛ پس ولی حق ندارد مال صغیره را بیهوده و بدون عوض خرج کند. (الهدایه ج ۲ ص ۲۶۴)

صبیه: دختر نابالغ.

مسئله ۵۸ ◀ در صورتی که صبیه پرداخت مال را قبول کند، بازهم حکم همین است.  
دلیل:

زیرا صبیه اهل غرامت نمی باشد؛ یعنی غرامت بر وی ثابت نمی شود.  
(الهدایه ج ۲ ص ۲۶۴)

مسئله ۵۹ ◀ در مسئله ی فوق اگر ولی صبیه ضمانت پرداخت مال کند، در این صورت مال بر گردن ولی واجب می شود.  
دلیل:

زیرا در خلع، پرداخت عوض خلع را بر عهده ی کسانی غیر از زوج گذاردن نیز صحیح است و اگر این غیر زوج پدر باشد، به طریق اولی درست خواهد بود. (الهدایه ج ۲ ص ۲۶۴)

## فصل ظهار:

**مسئله ۶۰** ◀ تعریف ظهار: تشبیه کردن زن خود به عضوی از اعضای محرم خود که نگاه کردن به آن عضو محرم بر شخص حرام باشد.

**مسئله ۶۱** ◀ حکم ظهار: هر کس زن خود را ظهار کند، پس تا وقتی که کفارت آن را بدهد، نزدیکی کردن و اعمال مربوط به آن بر آن شخص حرام می گردد.

دلیل:

قرآن کریم: آن هایی که زنانشان را ظهار می کنند، آنگاه از آنچه گفته اند پشیمان می شوند، پیش از آنکه با یکدیگر تماس یابند، باید بندهای آزاد کنند..... اما کسانی که بندهای نیابند، پیش از آنکه با یکدیگر تماس یابند، باید دو ماه پی در پی روزه بدارند؛ و آن که نتواند، شصت مسکین را طعام دهد. (سوره مجادله/۲ تا ۴)

**مسئله ۶۲** ◀ اگر کسی به زن خود بگوید: «تو بر من به مانند مادرم هستی»، در این صورت احتمال دارد که منظورش از این سخن، احترام و یا ظهار و یا طلاق باشد و هر یک از این ها را نیت کند، همان می شود.

دلیل:



زیرا این کلام چندوجهی است و احتمالات زیادی دارد؛ زیرا این سخن می‌تواند تشبیه کسی در موارد مختلف باشد، پس بستگی به نیت گوینده دارد.

اگر نیتی نداشته باشد، این سخن لغو است و بر آن حکمی مترتب نمی‌شود. (المبسوط للسرخی ج ۶ ص ۲۲۸)

مسئله ۶۳ ◀ اگر بگوید: «تو به مانند مادرم بر من حرام هستی»، در این صورت منظور از این سخن می‌تواند ظهار باشد و یا طلاق و یا ایلاء و هر کدام را نیت کرده باشد، همان می‌شود.

مسئله ۶۴ ◀ اگر نیتی نداشته باشد، در این صورت نزد امام اعظم رحمته الله و امام ابویوسف رحمته الله ایلاء است و نزد امام محمد رحمته الله ظهار است. دلیل:

زیرا این کلام احتمال حرمت و احترام را ندارد؛ زیرا بر حرام بودن تصریح داشته و احتمال یکی از عمل‌های ظهار و طلاق و ایلاء را دارد. (المبسوط للسرخی ج ۶ ص ۲۲۹)

۱- اگر نیت نداشته باشد «ظهار» است؛ زیرا از بین احتمالات این کلام، منظور ظهار بودن به یقین ثابت است؛ زیرا حرمت ظهار کمتر از طلاق است.



۲- اگر نیت نداشته باشد «ایلاء» است؛ زیرا این کلام به مثابه‌ی «أنت علی حرام» (تو بر من حرام هستی) می‌باشد و با این قول «ایلاء» ثابت می‌شود. (المبسوط للسرخی ج ۶ ص ۲۲۹)

**مسئله ۶۵** ◀ اگر شخصی به زنان خود بگوید: «شماها برای من به‌مانند پشت مادرم هستید»، در این صورت شخص باید برای هر کدام از زنان خود کفارت دهد.  
دلیل:

زیرا برای هر کدام از زنان خود ظهار قائل شده و برای از بین رفتن حرمت هر کدام کفارتی جداگانه لازم است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۶۶)

**مسئله ۶۶** ◀ کفارت وقتی واجب می‌شود که شوهر قصد رجوع به زن خود را داشته باشد؛ یعنی قصد نزدیکی به زنش را کند.

## کفارت ظهار:

**مسئله ۶۷** ◀ ۱- آزاد نمودن برده‌ی سالم است.

**مسئله ۶۸** ◀ اگر جنس منفعت دهنده‌ی برده فوت شده باشد؛ مثلاً کور باشد و یا دودستش قطع شده باشد و یا دو انگشت ابهامش قطع شده باشد و یا یک پا و یک دست از یک جهت قطع شده باشد و یا مدبر باشد و یا مکاتبی باشد که بعضی از قیمت خود را ادا کرده باشد و نصف بنده‌ی مشترک را اول آزاد کند و نصف دیگر را بعد از ضمانت آزاد کند و یا نصف بنده خود را آزاد کند و نصف دیگر را بعد از نزدیکی با



زنش آزاد کند، در این صورت‌های مذکوره نمی‌تواند از کفارت محسوب باشد.

**مسئله ۶۹** ◀ ۲- اگر از آزاد کردن بنده عاجز باشد پس بر وی واجب است که دو ماه کامل پشت سر هم روزه بگیرد و آن دو ماه نباید رمضان و ایام منہیہ باشد.  
دلیل:

آیات ۲ تا ۴ سوره‌ی مجادله، قبلاً بیان شده است.

روزه‌ی رمضان مستقلاً بر وی فرض است و با قرار دادن آن به‌عنوان کفارت، یکی از واجب‌های الله ﷻ را باطل نموده است.

ایام منہیہ: روزهایی که در آن روزه گرفتن حرام است، پس نمی‌تواند واجب کامل خود را اداء نماید. (الهدایه ج ۲ ص ۲۶۸)

**مسئله ۷۰** ◀ اگر در بین روزه گرفتن یک روز افطار کند و روزه نگیرد، باید از اول شروع نماید.  
دلیل:

آنچه در قرآن ذکر شده متتابعین یعنی پی‌درپی بودن را شرط کرده است. (سوره مجادله ۴/۳/۲)

**مسئله ۷۱** ◀ اگر در شب در مدت این دو ماه با زنش عمداً نزدیکی نماید، روزه‌ی کفارت را باید از اول شروع نماید.



دلیل:

قرآن کریم عدم مساس را در زمان کفارت روزه شرط کرده است.  
(المجادله/۲ و ۳ و ۴)

مسئله ۷۲ ◀ اگر در روز نزدیکی نماید، چه عمدی و چه غیرعمدی، باید روزه را از اول شروع نماید.

دلیل:

زیرا کفارت واجب بر وی این است که دو ماه روزه بگیرد درحالی که در خلال آن دو ماه نزدیکی نباشد. (المبسوط للسرخسی ج ۳ ص ۸۴)

مسئله ۷۳ ◀ ۳- اگر از روزه گرفتن عاجز باشد، پس بر وی واجب است که به شصت مسکین طعام دهد.

مسئله ۷۴ ◀ به هر مسکین به مقدار یک فطریه یا قیمت فطریه را بدهد.

مسئله ۷۵ ◀ اگر به مساکن صبحانه و شام دهد و آنان را سیر نماید، از کفارت کفایت می کند.

دلیل:

زیرا مساکن با این عمل نیاز خود را برطرف می کنند. (المبسوط للسرخسی ج ۷ ص ۱۵)

زیرا مذکور در قرآن، اطعام یعنی غذا دادن است. (المبسوط للسرخسی ج ۷ ص ۱۵)



مسئله ۷۶ ◀ اگر یک من گندم برای هر مسکین دهد کفایت می کند.

مسئله ۷۷ ◀ اگر دو من جو یا خرما دهد نیز کفایت می کند.

دلیل:

زیرا مقصود که همان اطعام باشد با این کار حاصل می شود. (الهدایه

ج ۲ ص ۲۶۸)

مسئله ۷۸ ◀ اگر به یک مسکین به مدت دو ماه این چنین کند، کفایت

می کند.

مسئله ۷۹ ◀ اگر به یک باره به مقدار شصت مسکین به یک نفر طعام دهد،

از کفارتش کفایت نمی کند.

دلیل:

زیرا مقصود از «کفارت دادن» رفع نیاز مسکین می باشد و نیاز وی

برای غذا هرروز تجدید می شود و با یک بار در روز نمی تواند همه ی

غذا را مصرف کند. (الهدایه ج ۲ ص ۲۶۹)

## فصل قذف و لعان:

مسئله ۸۰ ◀ اگر کسی به زن پاک دامن خود نسبت زنا دهد و بودن فرزند

از سلب خودش را نفی نماید و هردوی آنها صلاحیت شهادت را دارا

باشند و زن حکم آن را خواستار شود، در این صورت باید این دو





یکدیگر را لعن نمایند؛ به این طریق که زوج بگوید: «أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنِّي صَادِقٌ فِيمَا رَمَيْتُهَا بِهِ مِنَ الزَّنا يَا نَفِي وَلَد»، یعنی: «الله جلّ و علاه را گواه می گیرم که من در مورد نسبت زنا دادن و یا نفی فرزند از خودم راست گو هستم». این را چهار بار تکرار کند.

و در بار پنجم بگوید: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ كَاذِبًا فِيمَا رَمَاهَا بِهِ مِنَ الزَّنا يَا نَفِي وَلَد»، یعنی: «لعنت الله جلّ و علاه بر من باد اگر در نسبت زنا دادن و یا نفی ولد دروغ گفته باشم».

**مسئله ۸۱** ◀ سپس زن نیز باید چهار بار چنین گوید: «أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّهُ كَاذِبًا فِيمَا رَمَانِي بِهِ بِزَنَا أَوْ نَفِي وَلَد»؛ یعنی: «الله جلّ و علاه را گواه می گیرم که وی در مورد نسبت زنا و یا نفی ولد دادن به من دروغ گو است».

و بار پنجم بگوید: «غَضَبُ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ صَادِقًا فِيمَا رَمَانِي بِهِ مِنَ الزَّنا»، یعنی: «غضب الله بر من باد اگر وی در نسبت زنا و یا نفی ولد دادن به من راست گفته باشد».

دلیل:

از آیه ی ۶ تا ۹ سوره ی النور این مسئله بیان شده است.

**مسئله ۸۲** ◀ وقتی هر دو این را بگویند، قاضی بین آنها را جدا کند و یک طلاق بائن واقع می شود و نسبت فرزند را از آن شخص نفی کرده می شود.



دلیل:

زیرا رسول الله ﷺ در مورد زوجین که لعان کرده بودند چنین عمل کردند؛ یعنی بعد از لعان بین آن‌ها را جدا کردند. (البنایه ج ۵ ص ۵۷۱)

مسئله ۸۳ ◀ اگر شوهر از لعان امتناع نماید، وی را حبس کرده می‌شود تا اینکه لعان نماید و یا سخن خود را تکذیب نماید.  
دلیل:

زیرا وی از استیفای حق کسی امتناع نموده است، پس مانند مدیون تا ادای حق محبوس شود. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۶)

مسئله ۸۴ ◀ اگر زن از لعان امتناع کند، وی را نیز حبس کرده شود تا لعان نماید و یا گفته‌ی شوهر را تصدیق نماید.  
دلیل:

زیرا بر استیفای حق دیگران قادر است، پس مجبور به ایفای آن است. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۶)

مسئله ۸۵ ◀ اگر زوجه صلاحیت شهادت را دارا باشد ولی زوج صلاحیت شهادت را به خاطر زوج عبد بودن و یا کافر بودن و یا به خاطر قذف (حد زده شده باشد) نداشته باشد، در این صورت زوج را حد قذف زده شود.

دلیل:



زیرا قذف زوج صحیح و ثابت شده است و لعان ساقط شده است؛ زیرا زوج صلاحیت لعان را ندارد، پس حد اجرا می شود. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۲۴۴)

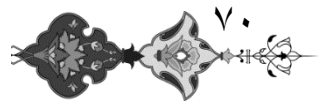
زیرا در زوجه صفت احسان موجود است.

مسئله ۸۶ ◀ اگر زوج صلاحیت شهادت داشته باشد ولی زوجه، صلاحیت نداشته باشد به دلیل اینکه زوجه، کنیز باشد و یا کافره باشد و یا به خاطر قذف، حد زده شده باشد و یا صبیّه، باشد (به سن بلوغ نرسیده باشد) و یا مجنون (دیوانه) باشد و یا زناکار، باشد، در این صورت، نه حد بر زوج واجب می شود و نه لعان ثابت است.  
دلیل:

زیرا قذف این زن، قذف صحیح و کاملی نیست. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۲۴۴) زیرا در زوجه صفت شهادت موجود نیست.

مسئله ۸۷ ◀ کسانی که لعان کرده اند دیگر ابداً حق ندارند باهمدیگر ازدواج کنند.  
دلیل:

رسول الله ﷺ: دو متلاعن (لعنت کنندگان یکدیگر) هرگز جمع نشوند.  
(مسند ابی حنیفه ج ۱ ص ۱۵۴ - السنن الصغیر للبیهقی ج ۳ ص ۱۴۳)



و سنت بر این جاری است که متلاعنین هرگز جمع نشوند. (تاریخ

المدينة ج ۲ ص ۳۸۶ - شرح مشکل الآثار ج ۱۳ ص ۳۰۳)

مسئله ۸۸ ◀ اگر بعد از لعان، زوج خود را تکذیب نماید، پس بر وی حد جاری کرده می شود و بعد از این می توانند باهم ازدواج کنند. دلیل:

دلیل اجرای حد بر وی: زیرا زوج اقرار کرد که باید بر وی حد جاری شود؛ زیرا زن عقیقه خود را قذف نموده است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۱) و دلیل اینکه می توانند ازدواج کنند این است که زوج دیگر اهل لعان نیست؛ پس حکم لعان نیز ساقط می شود. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۲)

مسئله ۸۹ ◀ همچنین اگر زوج کسی دیگر را قذف کند و به همین خاطر حد بر وی جاری شود، می تواند با زوجه ی متلاعنه ازدواج کند. مسئله ۹۰ ◀ همچنین است اگر زوجه ی متلاعنه، بعد از لعان زنا کند و به همین خاطر حد بر وی جاری کرده شود، می تواند بعد از آن با زوج متلاعن خود ازدواج نماید. دلیل:

زیرا زوجه اهلیت لعان را از دست داده است، پس حکم آن نیز برداشته می شود. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۲)

مسئله ۹۱ ◀ اگر زوج لال باشد، با قذف وی لعان ثابت نمی شود.



دلیل:

زیرا لعان با قذف صریح لازم می‌شود و قذف لال در حد صراحت نیست و دیگر اینکه در قذف وی شبهه‌ای وجود دارد و حدود باوجود شبهه قابلیت اجرا ندارند. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۲)

مسئله ۹۲ ◀ همچنین با نفی ولد از خود نیز لعان ثابت نمی‌شود.

مسئله ۹۳ ◀ اگر زوج به زنش بگوید: «زنا کردی و این حاملگی از آن است»، در این صورت لعان ثابت می‌شود ولی نسب حمل نفی کرده نشود.

دلیل:

زیرا لفظ زنا را به صراحت اعلام کرده است، پس لعان ثابت می‌شود. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۲)

و عدم نفی نسب به این دلیل است که نفی آن بعد از ولادت مترتب می‌شود نه قبل از آن؛ زیرا ممکن است تا وقت ولادت، زوج اقرار به ولد نماید. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۲)

مسئله ۹۴ ◀ اگر شخصی هنگام مزده به ولادتِ فرزند آن را نفی کند، نسب آن فرزند نفی می‌شود.

دلیل:



زیرا برای تفکر در امور زمان لازم است و احوال مردم در تفکر متفاوت است، پس معتبر وقتی است که خبر فرزند به وی داده می‌شود.  
(الهدایه ج ۲ ص ۲۷۲)

مسئله ۹۵ ◀ همچنین اگر به هنگام خریدِ لوازمِ ولادت نفی نماید، نسب ولد نفی می‌شود.  
مسئله ۹۶ ◀ اگر بعد از خرید لوازم ولادت و بعد از مژدگانی دادن برای ولادت نفی نماید، نفی وی صحیح نیست و نفی نمی‌شود.  
دلیل:

زیرا وی در وقت خبر ولادت سکوت نموده و نفی نکرده است.  
(الهدایه ج ۲ ص ۲۷۲)

مسئله ۹۷ ◀ و در سه مسئله‌ی فوق لعان ثابت می‌شود.  
مسئله ۹۸ ◀ اگر زنی فرزند دوقلو بیاورد و زوج اولی را نفی و به دومی اقرار کند، بر زوج حد قذف ثابت می‌شود و نسب هر دو از وی ثابت می‌ماند.  
دلیل:

زیرا فرزندان دوقلو از یک آب خلق می‌شوند؛ پس با اقرار به دومی ادعای خود را تکذیب کرده است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۲)



**مسئله ۹۹** ◀ اگر عکس مسئله‌ی فوق را ادعا کند، حکم لعان ثابت می‌شود و نسب کودک نیز ثابت می‌ماند.  
دلیل:

زیرا با نفی دومی قذف نموده است، پس لعان ثابت است و ثبوت نسب به خاطر این است که دوقلوها از یک آب خلق می‌شوند. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۲)

## فصل عنین و جبی:

**مسئله ۱۰۰** ◀ اگر زوج اقرار کند بر اینکه نتوانسته است با زوجه‌اش نزدیکی داشته باشد، قاضی به وی یک سال قمری فرصت دهد و رمضان نیز جزو آن یک سال محسوب می‌شود و ایام حیض زن نیز از آن محسوب است ولی ایامی که یکی از زوجین مریض باشند از آن مدت محسوب نمی‌شود.  
دلیل:

از حضرات عمر رضی الله عنه و علی رضی الله عنه و ابن مسعود رضی الله عنه چنین روایت شده است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۳ - المعجم الکبیر للطبرانی ج ۹ ص ۳۴۲ - مصنف عبدالرزاق ج ۶ ص ۲۵۴ - معرفة السنن و الآثار ج ۱۰ ص ۲۰۱)  
زیرا حق نزدیکی برای زن ثابت است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۳)



و صحابه رضي الله عنه هم آن یک سال را بدون کم کردن رمضان و مدت حیض تعیین نموده‌اند. (بدائع الصنائع ج ۲ ص ۳۲۴)

مسئله ۱۰۱ ◀ اگر در این مدت که قاضی تعیین نموده است نتواند نزدیکی داشته باشد، اگر زوجه تقاضا نماید که از وی جدا شود قاضی بین آنها را جدا کند و با این تفریق یک طلاق بائن واقع می‌شود. دلیل:

از حضرات عمر رضي الله عنه و علی رضي الله عنه و ابن مسعود رضي الله عنه چنین روایت شده است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۳ - المعجم الكبير للطبرانی ج ۹ ص ۳۴۲ - مصنف عبدالرزاق ج ۶ ص ۲۵۴ - معرفة السنن والآثار ج ۱۰ ص ۲۰۱) طلاق بائن بودنش برای این است که این جدایی برای احقاق حق زن با خلاص کردن وی از دست این شوهر است و آن با طلاق بائن حاصل می‌شود. (بدائع الصنائع ج ۲ ص ۳۲۶)

مسئله ۱۰۲ ◀ و اگر خلوت صحت داشته باشد، برای زن کل مهر ثابت می‌شود.

مسئله ۱۰۳ ◀ و عدت نیز بر وی واجب است. دلیل:

وجوب مهر کامل و عدت در صورت خلوت، با اجماع ثابت است. (بدائع الصنائع ج ۲ ص ۳۲۶)





مسئله ۱۰۴ ◀ اگر زوجین بر وقوع نزدیکی باهم اختلاف کنند و زوجه ثیب و یا بکر باشد و چند زن با نظر به فرج زوجه بگویند که وی ثیب است، در این دو صورت به زوج قسم داده شود مبنی بر اینکه نزدیکی داشته است.

اگر زوج قسم یاد کند، پس حق جدایی زوجه باطل می‌شود.  
دلیل:

قسم دادن زوج به این خاطر است که وی منکر حق جدائی است.  
(الهدایه ج ۲ ص ۲۷۳)

مسئله ۱۰۵ ◀ اگر زنانی که به فرج (عورت) زوجه نظر کرده‌اند بگویند که زوجه بکر است و یا زوج از قسم یاد کردن امتناع کند، یک سال قمری به وی فرصت داده می‌شود.  
دلیل:

زیرا گواهی این زنان به وسیله‌ی صفت بکارت تأیید شده است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۳)

مسئله ۱۰۶ ◀ اگر بعد از تعیین مدت باهم اختلاف کنند، حکم و روش عمل همان است که در بالا ذکر شده است و هرگاه زوج بر وصولش قسم خورد، حق زوجه باطل می‌گردد.



مسئله ۱۰۷ ◀ اگر زوجه، زوج را در خلال مدت و قبل از اتمام یک سال، اختیار کند یعنی قبول کند که با وی زندگی خواهد کرد، دیگر حق درخواست تفرقه را ندارد.  
دلیل:

زیرا خود وی بر باطل کردن حق خود رضایت داده است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۳)

مسئله ۱۰۸ ◀ اگر مهلت تعیین شده و تمام شود و بعد اختلاف کنند، در این صورت زن مخیر است.

مسئله ۱۰۹ ◀ خصی (کسی که خایه‌اش را کشیده‌اند) مانند عنین است.  
عنین: کسی که آلت مردانگی دارد، ولی راست نمی‌شود.

مسئله ۱۱۰ ◀ اگر زوج محبوب باشد و زنش طلب جدایی نماید، در حال قاضی حکم به جدائی نماید.  
دلیل:

زیرا کسی که آلت نداشته باشد، امید آلت دار، شدنش نیست. (المبسوط للسرخی ج ۵ ص ۱۰۳)

محبوب: کسی که آلت مردانگی ندارد و یا بریده شده است.

مسئله ۱۱۱ ◀ زوجین به خاطر عیبی غیر از این‌ها حق درخواست جدائی ندارند.  
دلیل:



این قول امام اعظم رحمته الله و امام ابی یوسف رحمته الله می باشد؛ و دلیل ایشان این است که اصل عدم اختیار زوجه بر فسخ نکاح است؛ زیرا فسخ، ابطال حق زوج است.

و بنا بر قول امام محمد رحمته الله به خاطر جنون و برص و جذام برای دفع ضرر از زوجه، اختیار برای زوجه ثابت است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۴)

## فصل عدت:

مسئله ۱۱۲ ◀ زن مطلقه بعد از طلاق باید در خانه ای که با شوهرش زندگی می کرد مدتی را بگذراند که به آن مدت عدت گویند.

مسئله ۱۱۳ ◀ مدت عدت برای زنی که حیض می بیند سه حیض است.  
دلیل:

قرآن کریم: مطلقه ها باید سه حیض انتظار کشند (سوره بقره/۲۲۸)  
منظور از انتظار، منتظر ماندن از نکاح و لوازم آن.

مسئله ۱۱۴ ◀ عدت زنی که حیض نمی بیند سه ماه است.  
دلیل:

قرآن کریم: کسانی که از حیض دیدن ناامید هستند، پس عدت آنان سه ماه است. (سوره الطلاق/۴)



مسئله ۱۱۵ ◀ علت حیض ندیدن: ۱- به سن بلوغ نرسیده باشد. ۲- پیر و آئسه باشد و یا به علتی دیگر.

مسئله ۱۱۶ ◀ عدّت زنی که با شبهه‌ای وطی شده باشد نیز مانند عدّت مطلقه‌ی نکاح صحیح است.

مسئله ۱۱۷ ◀ عدّت زنی که نکاحش فسخ شده است نیز مانند عدت زن مطلقه است.

مسئله ۱۱۸ ◀ عدّت زنی که شوهرش مرده است چهار ماه و ده روز است. دلیل:

قرآن کریم: کسانی که بمیرند و زنشان باقی باشد، پس مدت عدت وی چهار ماه و ده روز است. (سوره البقره/۲۳۴)

مسئله ۱۱۹ ◀ عدت زن حامله وضع حملش می‌باشد. دلیل:

قرآن کریم: مدت عدت زنان حامله وضع حملشان است. (سوره الطلاق/۴)

مسئله ۱۲۰ ◀ اگر شوهر زن حامله صبی (کودک) باشد و صبی بمیرد، عدّتش وضع حملش می‌باشد ولی نسب ولد از صبی ثابت نمی‌شود. دلیل:



زیرا آیه ی ۴ سوره ی طلاق می گوید: «کسانی که حامله هستند عدّشان وضع حملشان است» و این آیه مطلق است؛ یعنی هر نوع حامله ای. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۰۲)

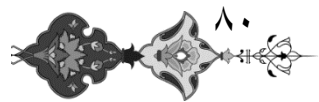
زیرا صبی آبی (منی) ندارد تا علوق حاصل شود. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۰۲)

مسئله ۱۲۱ ◀ اگر شوهر زنی صبی باشد و بعد از فوت شوهرش حامله شود، عدّش عدّت موت است و نسب ولد ثابت نمی شود.  
دلیل:

زیرا در وقت فوت شوهرش حامله نبوده است، پس عدت موت برای وی متعیّن است. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۰۲)

زیرا صبی آبی (منی) ندارد تا علوق حاصل شود. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۰۲)

مسئله ۱۲۲ ◀ عدّت زنی که شوهرش وی را در مرض الموت طلاق بائن نموده است، دورترین مدت بین سه حیض و چهار ماه و ده روز است.  
دلیل:



زیرا نکاح در حق این زن، برای ارث بردن باقی محسوب شده است، پس احتیاطاً در مورد عدّت نیز باقی محسوب می‌شود. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۵)

مسئله ۱۲۳ ◀ این نوع طلاق را طلاق فار گویند؛ یعنی کسی که برای ارث ندادن به زنش وی را طلاق می‌کند و برای جلوگیری از عمل وی تا وقت انقضای عدّت حکم طلاق جاری کرده نشود.

مسئله ۱۲۴ ◀ در مسئله‌ی فوق اگر طلاق رجعی دهد، عدّت وی عدّت موت است.

دلیل:

زیرا نکاح تا انقضای عدت طلاق رجعی قطعاً باقی است و زنی که شوهرش فوت کند عدّتش چهار ماه و ده روز است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۵)

مسئله ۱۲۵ ◀ اگر زنی حیض نمی‌بیند و عدّتش را به ماه شروع کند و بعد حیض ببیند، باید عدّتش را به حیض بگذراند.

دلیل:

زیرا با عودت حیض حکم آیه بودن زن باطل می‌شود و عدّت وی به ماه جانشین عدّت به حیض بود و با آمدن حیض جانشین وی ساقط می‌شود. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۰۲)



مسئله ۱۲۶ ◀ اگر زنی برای عدّت یک حیض ببیند و بعداً حیض نبیند، باید عدّتش را به ماه بگذراند.  
دلیل:

زیرا اصل و جانشین نباید باهم اجرا شوند. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۰۳)  
یعنی عدّت به حیض است و اگر حیض نبیند به ماه است. پس سه  
حیض اصل عدّت است و سه ماه جانشین حیض؛ پس باهم جمع  
کرده نشود.

مسئله ۱۲۷ ◀ اگر زنی در مدّت عدّت با شبهه‌ای وطی شود، بر وی عدّتی  
دیگر واجب است.  
مسئله ۱۲۸ ◀ و عدّت دوم با عدّت اول تداخل می‌شود؛ یعنی وقتی عدّت  
اول تمام شود بعضی از عدت دوم گذشته است.  
دلیل:

زیرا سبب وجوب عدّت تجدید شده است. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۰۳)  
زیرا عدّت برای مطمئن شدن از عدم حاملگی است.

مسئله ۱۲۹ ◀ زمان شروع عدّت نکاح فاسد از زمان تفریق آنها آغاز  
می‌شود و همچنین بعد از قصد شوهر بر ترک وطی زن شروع  
می‌شود.  
دلیل:



زیرا تمکین زن بر وطی از روی شبهه جانشین حقیقت وطی می شود؛  
زیرا وطی امری مخفی است پس احتیاطاً عدّت از وقت جدایی آنان  
شروع می شود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۳ ص ۱۷۵)

مسئله ۱۳۰ ◀ شرط نیست که زن به پایان رسیدن عدّت را بداند؛ مثلاً  
شوهر وی را طلاق داده باشد و زن از طلاقش خبر نداشته باشد و از  
طلاق سه حیض گذشته باشد.  
دلیل:

زیرا عدّت مهلتی است برای اطمینان از عدم حاملگی و آن باگذشت  
زمان مشخص می شود و نیاز به علم زن به طلاق و عدّت ندارد.  
(تحفه الفقهاء ج ۲ ص ۲۴۸)

مسئله ۱۳۱ ◀ اگر زنی معتده از طلاق بائن را شوهرش قبل از اتمام عدتش  
نکاح کند و بعد از نکاح و قبل از نزدیکی وی را طلاقی دیگر دهد، در  
این صورت بر وی عدتی دیگر بعد از تمام شدن عدت اول واجب است  
و بر عهده‌ی شوهرش مهر تام واجب است.  
دلیل:

زیرا وطی، تحویل گرفتن زن و قبض وی محسوب می شود و این زن  
در زمان نکاح دوم در دست وی می باشد؛ زیرا قبل از نکاح دوم با وی





نزدیکی داشته است و اثر آن که همان عدّت است هنوز باقی است؛  
پس در نکاح دوم نیز زن قبض شده محسوب می شود. (تبیین الحقائق  
ج ۳ ص ۳۴)

معتده: زنی که در حال گذراندن مدت عدّتش است.

مسئله ۱۳۲ ◀ اگر زن ذمی را ذمی (شوهرش) طلاق دهد، بر وی عدّت  
نیست مگر اینکه حامله باشد.  
دلیل:

زیرا وجوب عدّت به خاطر حق شرع است و یا به خاطر حق شوهر و  
آنان اهل خطاب شرع نیستند و شوهر وی به عدّت اعتقادی ندارد و ما  
مأمور هستیم که با اعتقاد آنان کاری نداشته باشیم. (درر الحکام  
ج ۱ ص ۴۰۴)

مسئله ۱۳۳ ◀ اگر زن حریه از دار کفر به دار اسلام بیاید و مسلمان شود،  
بر وی نیز عدّت نیست مگر اینکه حامله باشد.  
دلیل:

قرآن کریم: بر شما گناهی نیست آنان را نکاح کنید. (سوره  
ممتحنه/۱۰) در اینجا مطلق است؛ یعنی گذراندن عدّت را مطرح



نکرده است؛ و وضع حمل برای این است که در شکم وی بچه‌ای وجود دارد که نسبش معلوم است. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۰۴)

مسئله ۱۳۴ ◀ زن معتده از طلاق بائن و همچنین معتده ی عدت موت، اگر مسلمان و بالغ باشد باید ماتم بگیرد؛ و طریقه‌ی ماتم گرفتن این است: آرایش را ترک کند و از پوشیدن لباس‌های رنگ‌شده با زعفران و عصف‌ر امتناع نماید و کرم و حناء و عطر و سرمه استعمال نکند. دلیل:

رسول الله ﷺ: بر زنی که به الله جلّ و آخرت ایمان دارد ماتم گرفتن بیش از سه روز حلال نیست مگر اینکه میت شوهرش باشد و آن چهار ماه و ده روز است. (فتح القدیر ج ۴ ص ۳۱۳ - مسند امام احمد ج ۴ ص ۵۱ - مسند البزار ج ۱۲ ص ۱۸۱)

رسول الله ﷺ: زنی که شوهرش فوت شده باشد لباس‌های معصفر و زیور نپوشد و سرمه و خضاب نیز استفاده نکند. (المبسوط للسرخی ج ۴ ص ۱۲۵ - السنن الصغیر للبيهقي ج ۳ ص ۱۶۵ - مسند امام احمد ج ۴ ص ۲۰۵ - سنن ابی داود ج ۲ ص ۲۹۲)

عصفر: نام گلی است که با آن لباس رنگ می‌کردند و زرد بوده است.



مسئله ۱۳۵ ◀ اگر برای استفاده از سرمه و مانند آن معذور باشد، می تواند استفاده کند.

دلیل:

زیرا وی مجبور به استفاده از آن است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۸)

مسئله ۱۳۶ ◀ بر معتده ی نکاح فاسد ماتم لازم نیست.

دلیل:

زیرا ماتم، برای نشان دادن از دست رفتن نعمت نکاح است و در اینجا چنین نعمتی وجود ندارد تا بر فوت آن ماتم بگیرد. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۸)

مسئله ۱۳۷ ◀ از زن معتده نباید خواستگاری شود ولی می توان با تعریض (کنایه) به وی قصد خود را بیان کرد.  
دلیل:

قرآن کریم: بر شما گناهی نیست در آنچه به تعریض به معتده می گوید....؛ و لکن وعده سرّی ندهید. (سوره بقره ج ۲ ص ۲۷۹) و رسول الله ﷺ: وعده ی سرّی یعنی وعده ی نکاح. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۹)

مسئله ۱۳۸ ◀ معتده ی عدّت طلاق رجعی و بائن نباید از خانه خارج شوند.  
دلیل:



قرآن کریم: آنان (مطلقه) را از خانه بیرون نکنید و آنها هم خارج نشوند. (سوره طلاق/۱)

مسئله ۱۳۹ ◀ زن معتده ی عدّت موت می تواند در روز و شب خارج شود ولی باید در خانه بخواهد.  
دلیل:

زیرا نفقه ی این زن بر گردن کسی نیست؛ پس مجبور است که از خانه خارج شود. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷۹)

مسئله ۱۴۰ ◀ زن عدّتش را در خانه ای می گذراند که در هنگام طلاق یا موت در آن بوده است مگر اینکه بیرون کرده شود و یا از تلف شدن اموالش ترس داشته باشد و یا اجاره خانه را نتواند بپردازد.  
دلیل:

قرآن کریم: آنان را از خانه هایشان خارج نکنید و آنها نیز خود خارج نشوند. (سوره الطلاق/۱)؛ و خانه هایشان همان است که آنان ساکن شده اند. (المبسوط للسرخی ج ۶ ص ۳۴)

مسئله ۱۴۱ ◀ معتده ی طلاق بائن اگر با شوهرش در یک اتاق هستند، باید بین آنها حائلی گذاشته شود.  
دلیل:



زیرا این زن و مرد برای یکدیگر نامحرم هستند و برای اینکه خلوت با نامحرم نباشد، بین آنها پرده یا حائلی گذاشته می‌شود. (فتح القدیر ج ۴ ص ۳۴۵)

مسئله ۱۴۲ ◀ اگر اتاق برای دو نفر تنگ باشد، پس بهتر است که شوهر از آن بیرون رود.  
دلیل:

زیرا سکونت زن در آن واجب است و سکونت مرد مباح؛ پس خروج مرد بهتر است. (العنایه ج ۴ ص ۳۴۵)

مسئله ۱۴۳ ◀ اگر شوهر فاسق باشد، باید بین آن دو یک نفر که قدرت مانع شدن از نزدیکی آنان را داشته باشد به عنوان حائل باشد.  
دلیل:

زیرا باوجود این زن که قدرت منع دارد، مقصود از حائل حاصل می‌شود.  
(البنایه ج ۵ ص ۶۲۹)

مسئله ۱۴۴ ◀ اگر در مسافرت زن را طلاق دهد و یا شوهر بمیرد، در این صورت اگر فاصله‌اش با شهر مقصد و شهر خودش مسافت سفر باشد و با شهری دیگر کمتر از آن دو، پس زن برای گذراندن عدّتش به آن شهر نزدیک‌تر برود.



**مسئله ۱۴۵** ◀ و اگر چنین نباشد یعنی به هر کدام مسافت سفر باشد، زن مخیر است که هر جا که خواست عدتش را بگذراند، چه اینکه همراه وی ولی اش باشد و یا که خیر و برگشتن به خانه بهتر است.

**مسئله ۱۴۶** ◀ اگر این اتفاق در شهر رخ دهد، عدتش را در همان شهر بگذراند.

دلیل:

زیرا سفر در طول مدت عدت حرام است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۸۰)

**مسئله ۱۴۷** ◀ بعد از گذراندن عدت باید همراه با ولی اش برگردد.

دلیل:

زیرا سفر بدون محرم برای زن حرام است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۸۰)

## فصل حضانت:

**مسئله ۱۴۸** ◀ حق نگهداری بچه (حضانت) به مادر می رسد ولی اجباری بر مادر نیست؛ چه مادر مطلقه باشد و یا نباشد.

دلیل:

زنی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: این پسر من است که شکمم برایش ظرف بود و آغوشم برایش مأوی بود و پستانم برایش سقاء (آبخور) بود و پدرش می خواهد که او را از من بگیرد. رسول الله ﷺ جواب



دادند: تو او را آحق هستی تا وقتی که به نکاح کسی دربیایی. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۱۴ - مسند امام احمد ج ۶ ص ۲۵۵ - معرفة السنن و الآثار ج ۱۱ ص ۳۰۳)

حضرت عمر رضی الله عنه با زنش در مورد حضانت کودکشان اختلاف کردند و برای حکمیت به نزد حضرت ابوبکر رضی الله عنه آمدند و حضرت ابوبکر رضی الله عنه چنین حکم کردند: ای عمر رضی الله عنه آب دهان مادرش از غسل و شهادی که تو به او می دهی بهتر است، پس بگذار نزد وی باشد تا وقتی که بزرگ شود؛ و این واقعه در حضور بسیاری از صحابه رضی الله عنهم بوده است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۱۴ - نصب الراية ج ۳ ص ۲۶۶ - المبسوط للسرخسی ج ۵ ص ۲۰۷ - مصنف عبدالرزاق ج ۷ ص ۱۵۴)

آزادی و عدالت اسلام را نظاره کنید و یاد بگیرید.

مسئله ۱۴۹ ◀ بعد از مادر، حق حضانت به مادرِ مادرِ بچه می رسد و رو به بالا.

دلیل:

با توجه به روایات فوق، اصل در حضانت جهت مادری کودک است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۱۵)



- رسول الله ﷺ: خاله در حکم مادر است. (مسند امام احمد ج ۱ ص ۴۹۹ -  
شرح معانی اثار ج ۴ ص ۴۰۰ - الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۱۵ -  
مجمع الزوائد ج ۴ ص ۳۲۳)

مسئله ۱۵۰ ◀ بعد از اینها به مادر پدر بچه می رسد.

مسئله ۱۵۱ ◀ بعد از وی، به خواهر تنی (پدر و مادر آنها یکی باشد)  
می رسد.

مسئله ۱۵۲ ◀ و بعد به خواهر مادری بچه می رسد.

مسئله ۱۵۳ ◀ و بعد از اینها به پدر می رسد.

مسئله ۱۵۴ ◀ و بعد از پدر به خاله اش می رسد مانند ترتیب ذکر شده در  
مورد خواهر.

مسئله ۱۵۵ ◀ و بعد از خاله به عمه می رسد.

مسئله ۱۵۶ ◀ و در همه ی اینها آزاد بودنشان شرط است.

مسئله ۱۵۷ ◀ به امه (کنیز) و امّ ولد حق حضانت نمی رسد.

دلیل:

زیرا ولایت این افراد بر کسی دیگر ثابت نیست. (الاختیار لتعلیل

المختار ج ۴ ص ۱۶)

مسئله ۱۵۸ ◀ طفل دختر ذمی در ترتیب حضانت مانند مسلمان است تا  
وقتی که عقلش به دین برسد.





مسئله ۱۵۹ ◀ اگر مادرِ دختر با کسی غیر محرم با دخترش ازدواج کند، حق حضانتش ساقط می‌شود.

مسئله ۱۶۰ ◀ اگر با محرم دختر ازدواج کند حق حضانت ساقط نمی‌شود و مثال آن این است که مادرِ دختر با عموی دختر ازدواج نماید و یا مادر بزرگ مادری با پدر بزرگ پدری ازدواج نماید.  
دلیل:

در احادیثی که در اول این فصل ذکر شد، مادر تا وقتی که ازدواج کند اولی بود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۱۴ - مسند امام احمد ج ۶ ص ۲۵۵ - معرفة السنن و الآثار ج ۱۱ ص ۳۰۳)

و با ازدواج با محرم جفاء و ظلمی به کودک نخواهد رسید. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۱۵)

مسئله ۱۶۱ ◀ اگر نکاحی که به سبب آن حق ساقط شده بود برداشته شود، حق حضانت نیز برمی‌گردد.  
دلیل:

زیرا مانع حضانت برطرف شده است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۱۵)



مسئله ۱۶۲ ◀ بعد از کسانی که حق حضانت برایشان ثابت شد و ذکر شده، حق حضانت به عصبات به ترتیب عصبه بودن می‌رسد ولی دختر را به عصبه ی غیر محرم سپرده نمی‌شود.  
دلیل:

زیرا ولایت وی به خاطر قرابتی که دارند به عصبات می‌رسد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۱۶)

زیرا در سپردن به نامحرم، خطر وقوع در عمل حرام، وجود دارد و برای جلوگیری از آن، به وی سپرده نشود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۱۶)

عصبه ی غیر محرم، مانند مولی العتاقه (کسی که وی را آزاد نموده است) و مانند پسرعمو.

مسئله ۱۶۳ ◀ همچنین به فاسق لامبالات (ماجن) نیز سپرده نشود.  
دلیل:

زیرا از عمل فسق وی در امان نخواهد بود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۱۶)

فاسق ماجن: کسی که از هیچ کار زشتی روی گردان نیست.

مسئله ۱۶۴ ◀ طفل حق انتخاب ندارد.



دلیل:

زیرا وی نارسیده است و نمی‌تواند نظر درستی داشته باشد؛ به خاطر اینکه وی هرکسی را که پیش وی بتواند بازی کند را انتخاب خواهد کرد. (الهدایه ج ۲ ص ۲۸۴)

و صحابه رضی الله عنہ اختیار را به کودک نسپردہ‌اند. (النافع الکبیر شرح جامع الصغیر ج ۱ ص ۲۳۷ - تبیین الحقائق ج ۳ ص ۴۹)

مسئله ۱۶۵ ◀ مادر و مادر بزرگ احق به حضانت هستند؛ تا زمانی که طفل بخورد و بیاشامد و خودش بپوشد و استنجاء کند و برای دختر تا زمان حیض دیدنش.

دلیل:

زیرا بعد از مستقل شدن در کارهای شخصی، کودک نیاز به ادب و فرهنگ مردانه دارد و پدر بر این امور واردتر است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۸۴)

و دختر بعد از استقلال نیاز به شناخت آداب زنان دارد و در این کار زنان واردتر هستند و بعد از بلوغ احتیاج به نگهداری و صیانت دارد و در این کار پدر بهتر است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۸۴)



مسئله ۱۶۶ ◀ و از امام محمد رحمته الله: تا وقت مشتهاء شدن دختر، حق حضانت به مادر و مادر بزرگش می‌رسد.  
دلیل:

زیرا از این زمان به بعد احتیاج به صیانت پیدا می‌کند. (الهدایه ج ۲ ص ۲۸۴)

مشتهاء: سنی که در آن دیگران به دختر به چشم کسی که قابلیت نکاح شدن دارد نگاه کنند.

مسئله ۱۶۷ ◀ و این قول امام محمد رحمته الله به خاطر فساد زمان، مورد فتوا است.

مسئله ۱۶۸ ◀ حق حضانت اشخاصی غیر از مادر و مادر بزرگ فقط تا زمان مشتهاء شدن دختر ثابت است.  
دلیل:

زیرا این افراد حق به خدمت گرفتن آنان را ندارند. (الهدایه ج ۲ ص ۲۸۴)

مسئله ۱۶۹ ◀ زن مطلقه به غیر از وطنی که در آنجا نکاح شده بود حق مسافرت با طفلش را ندارد و این حق مسافرت به وطن نیز فقط برای مادر ثابت است نه کسی دیگر.  
دلیل:



زیرا در بردن کودک به مسافرت، به پدر ضرر دوری از کودک می‌رسد  
مگر به شهری که نکاح صورت گرفته که در این صورت عرفاً و شرعاً  
مکان اصلی آنان محسوب می‌شود. (الهدایه ج ۲ ص ۲۸۴)

## فصل مدت حمل، مدت حاملگی:

مسئله ۱۷۰ ◀ اقل مدت حمل شش ماه است و اکثر مدت آن دو سال  
می‌باشد.  
دلیل:

از ابن عباس رضی الله عنه چنین روایت شده است که در قرآن مدت حمل چنین  
بیان شده است و توضیح آن در آیه ۱۵ سوره ی احقاف، مدت حمل و  
مدت رضاع را سی (۳۰) ماه مشخص نموده است و در آیه ۱۴  
سوره ی لقمان مدت رضاع را دو سال ذکر کرده است؛ پس وقتی دو  
سال را از سی ماه کم کنیم شش ماه می‌ماند و آن مدت حمل است.  
(بدائع الصنائع ج ۳ ص ۲۱۱)

مسئله ۱۷۱ ◀ و اکثر مدت حمل دو سال است.  
دلیل:



حضرت عایشہ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: حمل بیش از دو سال در رحم مادرش، حتی به قدر تغییر سایه‌ی دوک ریسندگی نمی‌ماند. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۲۱۱ - سنن الدارقطنی ج ۴ ص ۴۹۹) یعنی لحظه‌ای بیشتر از دو سال در شکم مادر نمی‌ماند.

مسئله ۱۷۲ ◀ اگر معتده‌ی طلاق رجعی فرزندی بیاورد که هرچند بیش از دو سال شده باشد، نسب فرزند ثابت می‌شود و رجعت از طلاق نیز ثابت می‌شود. این در صورتی است که زن اقرار به تمام شدن عدت نکرده باشد.  
دلیل:

زیرا به وجود آمدن بچه به وسیله‌ی نزدیکی حاصل می‌شود و نزدیکی شوهر با زن مطلقه‌ی رجعی حلال است و زن نیز اقرار به انقضای مدت عدت نکرده است؛ پس بر این حمل می‌شود که شوهرش با وی نزدیکی داشته است. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۲۱۳)

مسئله ۱۷۳ ◀ و اگر در کمتر از دو سال از وقت طلاق فرزند بیاورد، نسب فرزند ثابت می‌شود ولی رجعت ثابت نمی‌شود.  
دلیل:



از آنجا که جنین تا دو سال می‌تواند در رحم مادرش بماند، پس بر علوق قبل از عدّت و در وقتی که نکاح باقی است حمل می‌شود. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۲۱۳)

مسئله ۱۷۴ ◀ اگر معتده ی طلاق بائن باشد، در این صورت اگر در کمتر از دو سال از وقت طلاق فرزند بیاورد، نسب ولد ثابت می‌شود. دلیل:

زیرا جنین تا دو سال در رحم مادر باقی می‌ماند و این بچه حمل بر این می‌شود که قبل از شروع عدّت علوق حاصل شده است؛ زیرا با حمل بر این، این نتیجه به دست می‌آید که به طریق حلال حادث شده است. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۲۱۲)

مسئله ۱۷۵ ◀ و اگر بعد از دو سال از وقت طلاق فرزند بیاورد، نسب ولد ثابت نمی‌شود مگر اینکه زوج ادعای فرزند برای خودش کند. در این صورت وطی وی را به حساب نزدیکی از روی شبهه در عدّت حمل کرده می‌شود. دلیل:

زیرا این شخص خود آن را بر خود لازم کرده است (درر الحکام ج ۱ ص ۴۰۶) و حمل بر وطی از روی شبهه به خاطر دفع فعل حرام از مسلمان است.



**مسئله ۱۷۶** ◀ اگر کسی فرزند آوردن زنش را انکار کند، با شهادت دادن یک زن ولادت ثابت می‌شود.  
دلیل:

در اموری که کسی غیر از زنان بر آن اطلاع نمی‌یابند، به شهادت یک زن اعتماد کرده می‌شود. (لسان الحکام ج ۱ ص ۲۴۶)

## فصل نفقه:

**مسئله ۱۷۷** ◀ بر گردن زوج نفقه و سکنی و لباس به نفع زوجه ثابت می‌شود، هرچند زوج صغیر بوده و قادر بر نزدیکی نباشد.  
در مورد نفقه و سکنی و لباس فرقی ندارد که زن مسلمان باشد یا کافر و یا کبیره و یا صغیره، به شرطی که صلاحیت نزدیکی را داشته باشد.

دلیل:

قرآن کریم: پس کسانی که وسعت معیشت دارند به‌اندازه‌ی وسع خویش نفقه دهند و کسی که تنگدست است به‌اندازه‌ای که الله تعالی به وی عطا کرده است بدهد. (سوره الطلاق/۷)





قرآن کریم: و بر کسی که به خاطرش فرزند آورده است یعنی پدر

لازم است که خوراک و پوشاک مادر را بدهد. (سوره بقره / ۲۳۳)

رسول الله ﷺ: به نفع زنان بر شما لازم است که رزق و پوشاک آنان را

به نیکی بپردازید. (الهدایه ج ۲ ص ۲۸۵ - سنن ابن ماجه ج ۴ ص ۲۶۱)

مسئله ۱۷۸ ◀ مقدار نفقه به اندازه‌ی فقیر یا غنی بودن زوجین می‌باشد.

دلیل:

رسول الله ﷺ: به امّ معاویه رضی الله عنه که از نفقه ندادن شوهرش شکایت کرد

فرمودند: از اموال وی به اندازه‌ای که کفایت تو و کودک را کند بگیر؛

به اندازه‌ی میانه. (البنایه ج ۵ ص ۶۶۱ - صحیح ابن حبان ج ۱۰ ص ۶۸ -

مسند البزار ج ۱۸ ص ۱۰۰)

مسئله ۱۷۹ ◀ اگر زوجین هر دو غنی باشند، نفقه‌ی غنی واجب می‌شود.

مسئله ۱۸۰ ◀ اگر هر دو فقیر باشند، نفقه‌ی فقیر بر زوج واجب است.

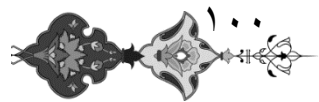
مسئله ۱۸۱ ◀ اگر یکی از زوجین فقیر و دیگری غنی باشد، نفقه‌ی بین

فقیر و غنی واجب است.

مسئله ۱۸۲ ◀ اگر زوجه در خانه‌ی پدرش باشد، باز نفقه‌ی وی واجب است

و یا مریض باشد درحالی که در خانه‌ی زوج باشد.

دلیل:



زیرا بعد از اینکه عقد نکاح صحیح جاری شد، نفقه‌ی زوجه بر زوج واجب است. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۱۳)

مسئله ۱۸۳ ◀ اگر زوجه از سر ناسازگاری از خانه‌ی زوج خارج شود، نفقه بر زوج واجب نیست.  
دلیل:

زیرا ناسازگاری از طرف زن یافت شده است و خود وی بوده که از دادن حق زوج امتناع می‌کند. (البنایه ج ۵ ص ۶۶۶)

مسئله ۱۸۴ ◀ همچنین اگر زوجه به خاطر بدهی محبوس باشد، نفقه بر زوج واجب نیست.  
دلیل:

زیرا محبوس بودن از طرف خود زن یافت شده و بدین وسیله از تسلیم خود به زوج جلوگیری نموده است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۸۶)

مسئله ۱۸۵ ◀ اگر زوجه در خانه‌ی پدرش مریض باشد، نیز بر زوج نفقه واجب نمی‌شود.  
دلیل:

زیرا وی در تسلیم شوهرش نمی‌باشد. (مجمع الانهر ج ۱ ص ۴۸۹)

مسئله ۱۸۶ ◀ اگر کسی زوجه را غصب کند، نفقه بر زوج واجب نمی‌شود.  
دلیل:



زیرا نفقه‌ی زن بر زوج، به خاطر در اختیار زوج بودن می‌باشد و با غصب، این امر از بین رفته است. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۱۴)

مسئله ۱۸۷ ◀ اگر زوجه به حج برود و زوج همراهش نباشد، نفقه بر زوج واجب نمی‌شود.  
دلیل:

زیرا در تسلیم زوج بودن به وسیله خود زوجه از بین رفته است. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۱۴)

مسئله ۱۸۸ ◀ اگر زوجه همراه با زوج به حج برود، بر زوج نفقه واجب می‌شود مانند آنچه در خانه واجب بود و نفقه‌ی سفر و همچنین کرایه بر زوج واجب نیست.  
دلیل:

زیرا وی در تسلیم زوج می‌باشد و واجب در مقابل این تسلیم، همان نفقه‌ی حضر می‌باشد ولی مخارج سفر و غذای سفر را خود زوجه باعث شده است و مخارج آن بر عهده‌ی خودش می‌باشد. (بدائع الصنائع ج ۴ ص ۲۰)

مسئله ۱۸۹ ◀ اگر زوج غنی باشد، بر وی واجب است که نفقه‌ی یک خادم برای زوجه را بدهد.  
دلیل:



زیرا برآورده کردن کفایت زوجه بر زوج واجب است و از جمله کفایات،  
یک خادم می باشد. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۱۴)

مسئله ۱۹۰ ◀ به خاطر عاجز بودن زوج از تأمین نفقه، نباید آن ها را جدا نمود.  
دلیل:

زیرا در جدا شدن ابطال حق زوج می باشد و در عاجز شدن از نفقه فقط تأخیر حق زوجه می باشد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۶)

مسئله ۱۹۱ ◀ اگر زوج از تأمین نفقه عاجز باشد، قاضی به زوجه امر می کند که به حساب زوج دین کند (به اصطلاح عامیانه نسیه بگیرد).  
دلیل:

زیرا با بدهی به حساب زوج، در صورت زنده بودن پرداخت آن بر عهده وی می باشد و با فوت زوج در ماترک وی می باشد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۶)

مسئله ۱۹۲ ◀ اگر بر زوجی نفقه ی زمان فقر واجب گردانده شده باشد و وی غنی گردد، باید نفقه ی طبقه ی غنی را تکمیل نماید. این در صورتی است که زوجه آن را تقاضا کند.  
دلیل:



زیرا مقدار نفقه به اندازه‌ی وسع زوج می‌باشد و وسع حالی است که دائماً در حال تغییر است؛ پس در هر حال که باشد به فراخور آن نفقه واجب می‌شود، پس زوجه حق دارد که طلب اتمام حق را نماید. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۱۵)

مسئله ۱۹۳ ◀ اگر زوج نفقه‌ی مدتی را نپرداخته باشد، بر وی نفقه‌ی روزهای گذشته واجب نیست مگر اینکه قاضی آن را فرض کرده باشد و یا به چیزی باهم توافق کرده باشند. این در صورتی است که هر دو زنده باشند.  
دلیل:

زیرا نفقه، صله‌ی رحم است و عوض چیزی نیست؛ پس برای گذشته واجب نمی‌شود. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۱۵)

مسئله ۱۹۴ ◀ اگر یکی از زوجین فوت شود، نفقه نیز ساقط می‌شود مگر اینکه زوجه با امر قاضی قرض کرده باشد که در این صورت باید آن را بپردازد.  
دلیل:

زیرا صله با فوت یکی از طرفین ساقط می‌شود و نفقه نیز صله است.  
(درر الحکام ج ۱ ص ۴۱۵)



**مسئله ۱۹۵** ◀ اگر زوج نفقه‌ی مدتی را پیش پرداخت کند و قبل از اتمام مدت فوت شود، لازم نیست که بر زوج برگردانده شود.  
دلیل:

زیرا نفقه صله است و در صله رجوع نیست. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۱۵)  
صله، صلت: عطا و بخشش، انعام، جایزه.

**مسئله ۱۹۶** ◀ اگر زوج بنده باشد، برای تأمین نفقه هرچند بار که باشد فروخته می شود و برای بدهی غیر از نفقه فقط یک بار فروخته می شود.  
دلیل:

زیرا این بدهی است که بر گردن خود بنده است و سبب آن نیز تحقق یافته است و ارباب وی به این امر اجازه داده است. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۱۵)

و بدهی های دیگر یک بدهی هستند و تجدید نمی شوند ولی بدهی نفقه هرروز در حال تجدید شدن می باشد. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۱۵)

**مسئله ۱۹۷** ◀ بر زوج واجب است که زوجه را در اتاقی که کسی از اهل زوج در آن نباشد اسکان دهد و هرچند این اهل زوج فرزند زوج از زوجه ای دیگر باشد، مگر اینکه زوجه اجازه دهد.  
دلیل:



قرآن کریم: آنان را، سکنی، دهید، درجایی که خودتان سکونت دارید و وسعتان می‌رسد. (سوره الطلاق/۶)

زیرا سکنی از مایحتاج زوجه می‌باشد و آن بر زوج واجب است و با شریک گرداندن کسی دیگر به زوجه ضرر وارد می‌شود؛ از قبیل آرامش نداشتن. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۵۸)

مسئله ۱۹۸ ◀ اگر اتاق دارای قفل باشد، یک اتاق از خانه کافی است.  
دلیل:

زیرا مقصود از سکنی با این اتاق تأمین می‌شود. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۵۸)

مسئله ۱۹۹ ◀ زوج می‌تواند از داخل شدن والدین زوجه به اتاق ممانعت کند و همچنین از ورود فرزند زوجه که از این شوهر نباشد.  
دلیل:

زیرا ملک منزل از آن شوهر می‌باشد و وی را حق منع ثابت است.  
(بدائع الصنائع ج ۴ ص ۲۳)

مسئله ۲۰۰ ◀ زوج حق منع از نظر (نگاه کردن) کردن والدین و فرزندش به زوجه را ندارد و همچنین حق منع از صحبت کردن را نیز ندارد.  
دلیل:



زیرا وی را در منع نظر محارم حقی ثابت نیست مگر اینکه در آن ترس وقوع فتنه‌ای باشد که در این صورت برای وی حق منع نظر ثابت است. (بدائع الصنائع ج ۴ ص ۲۳)

مسئله ۲۰۱ ◀ گفته شده است که از دخول والدین و رفتن زوجه به زیارت والدینش در هر جمعه منع کرده نشود.

مسئله ۲۰۲ ◀ محرمی غیر از والدین نیز در سال یک بار حق زیارت زوجه را دارند.

و این فتوا را بهتر دانسته‌اند.

مسئله ۲۰۳ ◀ اگر کسی از خانه غائب باشد، پس اگر اموالی داشته باشد که از جنس نفقه باشد، در این صورت نفقه‌ی زنش و طفلش و والدینش را از این اموال تأمین کرده می‌شود و برای این کار حکم قاضی لازم است.

دلیل:

زیرا نفقه‌ی آنان توسط حکم قاضی بر شخص غائب واجب می‌شود.

(مجمع الانهر ج ۱ ص ۴۹۴)

مسئله ۲۰۴ ◀ این در صورتی است که نزد کسی امانتی، گذارده و یا در دست «مضارب» اموالی داشته باشد و یا این غائب را مدیونی، باشد که به بدهی خود، معترف است و همچنین اعتراف می‌کند که این زن، زوجه‌ی غائب می‌باشد و یا قاضی آن را بداند و زوجه باید قسم یاد





کند که زوج نفقه‌ی وی را نداده است و قاضی زوجہ را بر مال کفیل گرداند.

دلیل:

زیرا ممکن است که شخص غائب نفقه را پرداخته باشد و یا وی را طلاق داده و عدّتش تمام شده باشد و یا نشوزی از زوجہ سرزده باشد.

(مجمع الانهر ج ۱ ص ۴۹۴)

نشوز: ناسازگاری به ناحق.

مسئله ۲۰۵ ◀ با اقامه‌ی دعوای زوجہ مبنی بر اینکه همسرش غائب است، نفقه از مال غائب داده نمی‌شود.

مسئله ۲۰۶ ◀ اگر زوج غائب مالی به‌جا نگذاشته باشد و زوجہ شاهد بیاورد تا برایش نفقه فرض کرده شود، در این صورت قاضی نفقه فرض نکند بلکه زوجہ را امر کند که قرض بگیرد و حکم نفقه نکند.  
دلیل:

زیرا این حکم کردن برعلیه شخص غائب است و آن جایز نیست.

(مجمع الانهر ج ۱ ص ۴۹۵)

مسئله ۲۰۷ ◀ امام زفر رحمہ اللہ گفته است که به نفقه حکم کند ولی به نکاح حکم نکند؛ و عمل قضات در این زمان به خاطر نیاز به این حکم، بر گفته‌ی امام زفر رحمہ اللہ است.



**مسئله ۲۰۸** ◀ نفقه و سکنی ثابت است برای: (۱) مطلقه‌ی طلاق رجعی در زمان عدّت. (۲) مطلقه‌ی طلاق بائن در زمان عدّت. (۳) زنی که بدون معصیت بین آن‌ها جدا کرده شده باشد.

دلیل:

رسول الله ﷺ: برای مطلقه‌ی سه طلاق نفقه و سکنی ثابت است.

(مرقاۃ المفاتیح ج ۵ ص ۲۱۷۹)

از حضرت عمر رضی الله عنه: بر مطلقه سکنی و نفقه واجب است و به خاطر قول یک زن که معلوم نیست دروغ می‌گوید یا راست، امر کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ را ترک نمی‌کنیم. (البنایه ج ۵ ص ۶۹۱ - سنن الدارقطنی ج ۵ ص ۴۲)

تفریق (جدا کردن) برای غیر معصیت: مانند زنی که از اختیار زمان آزادی استفاده کرده باشد و یا از اختیار زمان بلوغ استفاده کرده و جداشده باشد و همچنین تفریق به خاطر عدم کفایت.

اختیار آزادی: اگر کنیزی در وقت کنیز بودن توسط مالک خود با دیگری ازدواج کرده باشد، پس در وقت آزاد شدن این حق را دارد که از این مرد جدا شود.



اختیار بلوغ: اگر دختری در دوران کودکی توسط ولی غیر از پدر به نکاح کسی درآمده باشد، پس در وقت به سن بلوغ رسیدن این حق را دارد که از این شوهر جدا شود.

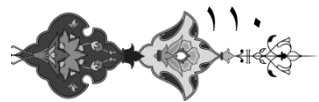
عدم کفایت: اگر دختری بدون اجازه ولی با کسی ازدواج کرده باشد که با خانواده‌ی دختر هم‌سطح نیستند، پس ولی حق فسخ این نکاح را دارد؛ مثلاً دختر یک فرد صالح و متدین به ازدواج یک فرد فاسق درآمده باشد.

مسئله ۲۰۹ ◀ برای زنی که در عدت فوت شوهر باشد و یا به خاطر معصیتی جدا شده باشد، نفقه و سکنی ثابت نیست.  
دلیل:

زیرا در صورت فوت شوهر، وی دیگر مالی ندارد تا با آن نفقه‌ی زوجه‌اش را بدهد و اموال وی از آن وارثانش می‌باشد.

و در صورت جدایی به خاطر معصیت، این زن مانند کسی است که با ناسازگاری از منزل زوج رفته باشد. (درالحکام ج ۱ ص ۴۱۷)

مفرقه (جدا شده) به خاطر معصیت مانند زنی که به خاطر مرتد شدن جدا شده باشد و همچنین مانند زنی که با بوسیدن پسر زوج جدا شده است.



**مسئله ۲۱۰** ◀ اگر زنی در هنگام عدت سه طلاق خود مرتد شود، حق نفقه و سکنی ساقط می‌شود ولی اگر پسر زوج را تمکین کند ساقط نمی‌کند.  
تمکین: در اینجا قادر ساختن کسی بر وطی و اعمال مربوط به آن.  
دلیل:

زیرا زن مرتد باید محبوس شود تا توبه کند و زنی که محبوس (زندانی) باشد وی را نفقه ثابت نیست. ولی با تمکین پسر زوج محبوس نمی‌شود؛ پس برای وی نفقه ثابت است. (درالحکام ج ۱ ص ۴۱۷)

تمکین: قادر ساختن کسی برای همخوابی با خود.

**مسئله ۲۱۱** ◀ نفقه‌ی طفل فقیر بر عهده‌ی پدرش است و کسی با وی در این وظیفه شریک نیست.  
دلیل:

قرآن کریم: و بر کسی که به خاطرش فرزند آورده است، یعنی پدر، لازم است که خوراک و پوشاکشان را بدهد. (سوره بقره / ۲۳۳)  
زیرا در این آیه، رزق مادر به خاطر فرزند بر پدر فرزند واجب شده است؛ پس رزق فرزند به طریق اولی بر عهده‌ی پدر خواهد بود. (البنایه ج ۵ ص ۶۹۴)



مسئله ۲۱۲ ◀ همچنین نفقه‌ی والدین بر عهده‌ی فرزند است و همچنین نفقه‌ی زنش نیز بر وی واجب است و دیگری را در آن شرکت نیست. دلیل:

قرآن کریم: ..... با آنان (والدین خود) به طرز شایسته‌ای رفتار کن. (سوره لقمان/۱۶)

پس این رفتار شایسته نیست که خود در نعمت باشد و والدینش از گرسنگی بمیرند. (المبسوط للسرخی ج ۵ ص ۲۲۶)

مسئله ۲۱۳ ◀ بر مادر شیر دادن به فرزند واجب نیست مگر اینکه شیر کسی غیر از مادر را نخورد که در این صورت واجب می‌شود. مسئله ۲۱۴ ◀ پدر کسی را اجاره کند تا پیش مادرش به بچه شیر دهد. دلیل:

زیرا نفقه‌ی کودک بر عهده‌ی پدر است نه بر عهده‌ی مادر وی و شیر نیز نفقه‌ی کودک است و اگر فقط شیر مادر خودش را بخورد، برای جلوگیری از هلاک کودک مادر را بر شیر دادن اجبار کرده می‌شود. (الجوهرة النيرة ج ۲ ص ۸۹)

مسئله ۲۱۵ ◀ برای شیردادن فرزند در زمانی که در نکاح زوج باشد و یا در عدت طلاق رجعی وی باشد، دادن اجرت شیردهی به مادر جایز نیست.



دلیل:

قرآن کریم: و مادران به فرزندان خود شیر می دهند. (بقره/۲۳۳)  
در این آیه الله تعالی از طرف مادران خبر می دهد که آنان هستند که شیر می دهند و این خبر در حکم امر به شیر دادن است؛ یعنی مادران باید شیر دهند؛ پس شیر دادن واجب می شود و بر چیزی که واجب است، گرفتن اجر در مقابل آن جایز نیست. (المبسوط للسرخی ج ۱۵ ص ۱۲۸)

مسئله ۲۱۶ ◀ اگر در عدت طلاقِ بائن باشد، در جواز اجرت دادن به مادر دو روایت است.  
دلیل:

در روایتی که می گوید اجرت جایز است به این دلیل است که عقد نکاح در طلاقِ بائن از بین رفته است و در روایتی که می گوید اجرت جایز نیست به این دلیل است که اثر عقد نکاح در بعضی از جهات باقی است؛ مثلاً نفقه و سکنی تا اتمام عدت بر عهده ی زوج باقی است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۹۱)

مسئله ۲۱۷ ◀ اجرت گرفتن مادر برای شیر دادن به بچه ی خودش بعد از تمام شدن عدت صحیح است.

دلیل:

زیرا نکاح بالکل از بین رفته است و مادر وی نیز مانند غریبه گشته است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۹۱)

مسئله ۲۱۸ ◀ زوجه می تواند برای شیر دادن به فرزند زوجش اجرت بگیرد.  
دلیل:

زیرا هیچ حقی بر عهده‌ی این زن در مورد فرزند شوهرش (فرزندی که از این زن نیست) ثابت نیست. (الهدایه ج ۲ ص ۲۹۱)

مسئله ۲۱۹ ◀ اگر مادر و غیر مادر اجرت مساوی درخواست کنند، مادر آحق است مگر اینکه مادر اجرت بیشتر درخواست کند.  
دلیل:

زیرا مادر بر فرزند خود از دیگران مهربان تر می باشد، پس در این کار برای کودک مصلحت است. (الهدایه ج ۲ ص ۲۹۱)

مسئله ۲۲۰ ◀ نفقه‌ی دختر بالغ و پسر معلول، بر عهده‌ی پدر است و به این قول فتوی واقع است.  
دلیل:

زیرا صله‌ی رحم بین اقوام و خویشان نزدیک بر یکدیگر واجب است و دور یا نزدیک بودن خویشاوندی با ذی رحم محرم بودن تعیین



می شود و این اشخاص مذکور در مسئله ی فوق نیز نیازمند کمک هستند. (العنايه ج ۴ ص ۴۱۹)

**مسئله ۲۲۱** ◀ اگر کسی غنی باشد یعنی بر وی صدقه ی فطریه واجب باشد، پس بر وی نفقه ی والدین فقیرش واجب می شود و این وجوب بر دختر و پسر به طور مساوی واجب است.  
دلیل:

زیرا واجب شدن نفقه به خاطر ارتباط ولادت بین آنها می باشد و در ولادت دختر و پسر باهم برابر هستند. (مجمع الانهر ج ۱ ص ۴۹۹)

**مسئله ۲۲۲** ◀ در مورد وجوب نفقه، قرابت و نزدیک بودن به شخص و جزء بودن با وی معتبر است نه وارث بودن حقیقی؛ پس اگر فقیری دختری داشته باشد و پسر پسرش نیز باشد، پس نفقه اش بر دختر واجب است.  
دلیل:

قرآن کریم: بر عهده ی وارث وی نیز هست مثل آنچه بر پدر هست.  
(سوره بقره/۲۳۳)

این آیه طبق قرائت ابن مسعود رضی الله عنه (صحابی) چنین آمده است: «بر وارث ذی رحم محرم»، پس حکم این قرائت ابن مسعود، ثابت است.  
(المبسوط للسرخی ج ۵ ص ۲۲۳)





**مسئله ۲۲۳** ◀ و همچنین اگر فقیری نوهی دختری داشته باشد و برادر نیز داشته باشد، نفقه‌اش بر نوهی دختری است.  
دلیل:

زیرا فرزند دختر جزء شخص است؛ یعنی بین آن‌ها رابطه‌ی ولادت موجود است و با برادر در قرابت برابر هستند. (مجمع‌الانهر ج ۱ ص ۵۰۰)

**مسئله ۲۲۴** ◀ اگر ذی رحم محرم صغیر باشد و یا مؤنث بالغه فقیر باشد و یا مذکر معلول باشد و یا کور باشد، نفقه‌ی آن‌ها بر عهده‌ی وارثان به مقدار سهم‌الارث آنان است.  
**مسئله ۲۲۵** ◀ و در این مسئله اهلیت وارث بودن معتبر است نه حقیقت ارث بردن؛ پس نفقه‌ی فقیری که دایی و پسرعمو دارد، بر عهده‌ی دایی وی می‌باشد.  
دلیل:

اهلیت ارث یعنی دین هر دو یکی باشد و حقیقت ارث بعد از فوت معلوم می‌شود؛ پس فقط اهلیت ارث کافی است. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۲۰)

**مسئله ۲۲۶** ◀ اگر دو شخص دین‌های مختلف داشته باشند، نفقه‌ی آن‌ها بر یکدیگر واجب نمی‌شود به‌غیراز زوجه و اصول و فروع آن‌ها؛ یعنی



نفقه‌ی این اشخاص گرچه دین‌های مختلف داشته باشند باز بر آن شخص واجب می‌گردد.  
دلیل:

زیرا استحقاق نفقه مربوط به اهلیت ارث می‌باشد و با اختلاف دین اهلیت ارث از بین می‌رود.

نفقه‌ی زوجه به خاطر عقد نکاح است و به اختلاف دین مربوط نمی‌شود.

قرآن کریم: هرگاه آن دو تلاش کنند که تو بر من (الله جلّ و علا) شرک بورزی که تو از آن آگاهی نداری (که آنان مستحق عبادت نیستند) با آنان (والدین) در دنیا رفتار شایسته داشته باش. (سوره لقمان/۱۵)

در اینجا هرچند والدین بر کفر و شرک امر کنند، باز باید با آنان رفتار شایسته داشته باشند و آن با دادن نفقه‌ی آنها در صورت نیازمند بودن آنان است. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۲۰)

مسئله ۲۲۷ ◀ بر شخص فقیر نفقه‌ی کسی دیگر واجب نمی‌شود به غیر از نفقه‌ی زوجه که باوجود فقیر بودن نیز بر زوج واجب است.  
دلیل:



قرآن کریم: و کسی که تنگدست باشد، از هر چه الله جلّ و علا به او داده است نفقه دهد. (سوره طلاق/۷)

مسئله ۲۲۸ ◀ و همچنین نفقه‌ی فروع نیز واجب است.  
دلیل:

قرآن کریم: بر عهده‌ی کسی که برایش فرزند آورده است (پدر) رزق آنان است. (سوره بقره/۲۳۳)

مسئله ۲۲۹ ◀ نفقه‌ی شخص غنی نیز بر عهده‌ی دیگری واجب نمی‌شود به غیر از زوجه که باوجود غنی بودن زوجه، نفقه‌اش بر عهده‌ی زوج است.  
دلیل:

رسول الله ﷺ: نفقه و کسوت آنان (زنان) بر عهده‌ی شما است. (سنن ابن ماجه ج ۴ ص ۲۶۱)

زیرا زن در اختیار زوج است و با این کار از کسب عاجز گردیده است.  
(الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۳)

مسئله ۲۳۰ ◀ پدر می‌تواند اموال پسرش را برای نفقه‌ی خود بفروشد، البته اموالی غیر از زمین.  
دلیل:



زیرا در غیبت فرزند، حق حفظ اموال فرزند به پدر می‌رسد و فروش اموال نوعی نگهداری از آن است و زمین برای نگهداری احتیاجی به فروش ندارد؛ پس حق فروش زمین را ندارد. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۶۵)

مسئله ۲۳۱ ◀ پدر برای وصول طلبش غیر از نفقه حق فروش اموال پسرش را ندارد.  
دلیل:

زیرا حکم بر علیه غائب جایز نیست. (المبسوط للسرخی ج ۵ ص ۲۲۶)  
مسئله ۲۳۲ ◀ مادر حق فروش اموال پسرش برای نفقه را ندارد.  
دلیل:

زیرا ولایت پدر بر اموال فرزند ثابت است ولی مادر را ولایت ثابت نیست؛ زیرا در کودکی ولایت فرزند به پدر می‌رسد نه به مادر، پس مقداری از اثر ولایت در حق بیع برای پدر باقی است. (المبسوط للسرخی ج ۵ ص ۲۲۶)

مسئله ۲۳۳ ◀ اگر کسی کالایی را نزد شخصی دیگر به امانت بگذارد و این شخص بدون امر قاضی آن را صرف نفقه‌ی والدین آن شخص (امانت‌گذارنده) نماید، وی ضامن است.  
دلیل:



زیرا وی بدون نیابت و بدون ولایت در اموال دیگری تصرف کرده است. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۲۱)

مسئله ۲۳۴ ◀ اگر والدین شخصی اموال او را صرف نفقه‌ی خود کنند، ضامن نمی‌گردند.  
دلیل:

زیرا نفقه‌ی آنان بر عهده‌ی فرزندشان است و آنان با این کار حق خود را گرفته‌اند. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۲۱)

مسئله ۲۳۵ ◀ اگر بر کسی نفقه‌ی شخص دیگری به‌غیر از زنش فرض گردانده شود و مدتی بدون پرداخت بگذرد، از وی ساقط است مگر اینکه قاضی امر به نسیه به حساب وی نموده باشد که در این صورت ساقط نمی‌شود.  
دلیل:

زیرا وجوب نفقه برای دفع نیاز آنان بوده است و باگذشت زمان نیاز آنان برطرف شده است. (درر الحکام ج ۱ ص ۴۲۱)

مسئله ۲۳۶ ◀ نفقه‌ی مملوک (عبد و امه) بر سیّد وی می‌باشد. اگر سیّد از تأمین نفقه امتناع کند، پس مملوک خود کسب نماید و خرج کند و اگر از کسب عاجز باشد، بر سیّد دستور داده می‌شود که وی را بفروشد.



## کتاب الایمان (قسم):

قسم سه نوع است.

**مسئله ۱** ◀ (۱) قسم غموس: قسم خوردن به عمد و دروغ بر انجام یا عدم انجام کار یا قولی در گذشته که حکم آن گناه است.  
دلیل:

از رسول الله ﷺ درباره گناهان کبیره پرسیدند و ایشان ﷺ گناهان کبیره را شمردند که یکی از آنها قسم غموس است. (السنن الصغری للبيهقي ج ۴ ص ۹۷)

وجه نام گذاری قسم غموس این است که این نوع قسم، قسم خورنده را در آتش جهنم فرومی برد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۴۶)  
از ابن مسعود رضی الله عنه: ما قسم غموس را از جمله قسم هایی می شمردیم که در آن کفارت نیست. (المبسوط للسرخی ج ۸ ص ۱۲۸)

**مسئله ۲** ◀ ۲- قسم لغو: قسم خوردن بر انجام یا ترک کاری و یا قولی در گذشته به گمان اینکه حق است درحالی که ضد آن می باشد و حکم آن امید عفو از طرف الله جل جلاله می باشد.  
دلیل:

الله تعالی می فرماید: الله جل جلاله شمارا به خاطر سوگندهای لغو مؤاخذه نخواهد کرد. (سوره مائده/ ۸۹)

**مسئله ۳** ◀ ۳- منعقد: قسم خوردن بر آینده و فقط در این نوع قسم کفارت وجود دارد.  
دلیل:



الله تعالى می فرماید: ... و لیکن شمارا در قسم های که منعقد کرده اید مؤاخذه خواهد کرد و کفارت آن ..... (سوره مائده / ۸۹)

**حادث:** کسی که قسمش را شکسته و به موجب آن عمل نکرده است.

**مسئله ۴** ◀ گرچه سهواً یا به زور وادار به قسم شود، بازهم قسم است و حکم آن ثابت می شود.

**مسئله ۵** ◀ گرچه سهواً و یا به زور وادار به شکستن قسم شود، بازهم حکم حاث بودن بر وی ثابت می شود.

دلیل:

رسول الله ﷺ: سه چیز است که جدی آن جدی است و شوخی آن نیز جدی محسوب می شود: ۱- طلاق. ۲- نکاح. ۳- قسم. (مرقاة المفاتیح ج ۶ ص ۲۲۴۱ - شرح مسند ابی حنیفه ج ۱ ص ۱۴۴ - نصب الرايه ج ۳ ص ۲۹۳)

**مسئله ۶** ◀ قسم بر الله جلّ و علا خورده می شود و یا بر اسمی از اسماء الله جلّ و علا مانند رحمان، رحیم، حق و یا بر صفتی از صفات الله جلّ و علا که عرب به آن قسم یاد می کنند مانند عزه الله، جلال الله، کبرياء الله و عظمه الله.

**مسئله ۷** ◀ قسم به غیر الله جلّ و علا مانند نبی و قرآن و کعبه درست نیست. دلیل:

رسول الله ﷺ: هر کس قصد کند تا قسم یاد کند، پس به الله جلّ و علا قسم بخورد و یا ساکت باشد. (مسند امام احمد ج ۴ ص ۲۹۴ - السنن الصغير ج ۴ ص ۹۳)



**مسئله ۸** ◀ قسم به صفتی از صفات الله جَلَّالَهُ که در عرف با آن قسم یاد نمی‌شود، قسم محسوب نمی‌شود؛ مانند رحمه الله، علم الله، رضاء الله، غضب الله، سخط الله و عذاب الله.

یعنی صفاتی از صفات الله جَلَّالَهُ که در عرف مردم به آن صفات قسم یاد نمی‌کنند؛ پس اگر کسی به آن صفات قسم بخورد، حکم قسم ندارد.

دلیل:

مبنای قسم بر عرف استوار است و آنچه در عرف قسم محسوب می‌شود، شرعاً قسم است و آنچه عرف آن را قسم نمی‌داند، شرع نیز آن را قسم نمی‌داند. (المبسوط للسرخی ج ۸ ص ۱۳۳)

**مسئله ۹** ◀ اقوالی که قسم محسوب می‌شوند: لَعَمْرَ اللهِ، ايم الله، عهد الله، میثاق الله، أقسم (قسم می‌خورم)، احلف (قسم می‌خورم) و اشهد (گواهی می‌دهم). گرچه اسم الله جَلَّالَهُ را نیاورد، بازهم قسم می‌باشد.

**مسئله ۱۰** ◀ همچنین «على نذر» (بر من نذری است) و یا «يمين» (بر من قسمی است) گرچه اسم الله جَلَّالَهُ را نیاورد، بازهم قسم است.

**مسئله ۱۱** ◀ و همچنین اگر بگوید: «هر کس چنین کند وی کافر است»، این جمله را چه بر گذشته تعلیق کند و چه بر آینده، قسم است؛ هرچند با فعلش کافر نمی‌گردد.

**مسئله ۱۲** ◀ و همچنین اگر بگوید: «به خدا سوگند می‌خورم» قسم است.

**مسئله ۱۳** ◀ اقوالی که قسم محسوب نمی‌شود: بگوید «حقاً و حق الله»، «حرمة الله»، «سوگند خورم به خدا»، «سوگند خورم به طلاق زن»،





«ان فعله فعليه غضبه (اگر چنین کند غضب الله جلّ و علا بر وی بود)»،  
«سخط الله» و یا «لعنت الله بر وی» و یا «اگر چنین کند وی زانی  
است» و یا «سارق است» و «شارب خمر (مشروب خور) است» و یا  
«رباخوار است».

مسئله ۱۴ ◀ حروف قسم: «واو - باء - تاء» است و گاهی حرف قسم  
حذف می شود مانند: «الله لا افعله» یعنی: (والله چنین نمی کنم).  
دلیل:

زیرا در قرآن با این حروف قسم یاد شده است. (الهدایه ج ۲ ص ۳۱۸)  
مسئله ۱۵ ◀ کفارت قسم: ۱- آزاد کردن بنده و یا ۲- طعام دادن به ده  
مسکین مانند آنچه درظهار می داد و یا ۳- لباس برای ده مسکین.  
برای هر کدام لباسی دهد که اکثر بدن را بپوشاند و شلوار تنها کفایت  
نمی کند.

مسئله ۱۶ ◀ اگر از این اشیاء در وقت اداء عاجز باشد، سه روز روزه ی  
پی در پی بگیرد.  
دلیل:

الله جلّ و علا می فرماید: ... پس کفارت آن این است که به ده نفر مسکین  
غذا دهید از غذای میانه ای که می خورید و یا لباسی که می پوشید. پس  
هر کس این چیزها را نیافت، پس سه روز روزه بگیرد. (سوره مائده  
۸۹/)

مسئله ۱۷ ◀ قبل از حنث کفارت نمی شود (واجب نمی شود).  
دلیل:



رسول الله ﷺ: هر کس بر انجام یا ترک چیزی قسم بخورد و بعد ببیند که چیز دیگری بهتر از آن است، پس آن را انجام دهد و کفارت قسم را بدهد. (مسند امام احمد ج ۶ ص ۳۸۸ - السنن الصغیر ج ۴ ص ۹۶)

**مسئله ۱۸** ◀ اگر کسی بر انجام گناه قسم یاد کند، مانند اینکه قسم یاد کند که با والدینش تکلم نکند، پس بر وی واجب است که حاث شود و کفارت دهد.

دلیل:

رسول الله ﷺ: هر کس نذر کند تا از الله جلّ و علا اطاعت کند، پس اطاعت کند و هر کس نذر کند که بر الله جلّ و علا عاصی شود، این کار را انجام ندهد. (مستخرج ابی عوانه ج ۴ ص ۱۲)

**مسئله ۱۹** ◀ اگر کافر قسم بخورد، بر وی کفارت نیست، گرچه در وقت حنث مسلمان باشد.

دلیل:

زیرا کفارت عبادت است و کافر اهل عبادت نیست. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۱۱)

**مسئله ۲۰** ◀ اگر کسی ملک خود را بر خود حرام گرداند، حرام نمی‌گردد ولی اگر استفاده کند باید کفارت دهد.

دلیل:

الله تعالی می‌فرماید: ترجمه‌ی آیه: ای پیامبر؛ چرا آنچه الله جلّ و علا بر تو حلال گردانید را حرام می‌گردانی ..... الله تعالی بر شما مشروع گردانید که قسم خود را بشکنید (با دادن کفارت آن). (سوره تحریم/۲)



**مسئله ۲۱** ◀ اگر کسی نذر مطلق نماید و یا به شرطی تعلیق کند و خواهان وجود شرط باشد، مانند اینکه بگوید: «اگر غائبم آمد فلان چیز بر من باد»، وقتی شرط یافت شود بر وی واجب است که به نذرش وفا نماید.

**مسئله ۲۲** ◀ اگر نذرش را به چیزی تعلیق کند که خواهان آن نیست و قصدش عدم وجود آن است، مانند اینکه بگوید: «اگر زنا کردم بر من فلان باد»، در صورت وجود شرط، به نذرش وفا کند و یا کفارت دهد و قول صحیح این است.  
دلیل:

الله تعالی می فرماید: و به نذرهای خود وفا کنند. (سوره حج/ ۲۹)  
رسول الله ﷺ: نذر قسم است و کفارت آن همان کفارت قسم است.  
(مسند امام احمد ج ۲۸ ص ۵۷۵ - المعجم الکبیر للطبرانی ج ۱۷ ص ۳۱۳)

## **فصل: حلف به فعل (قسم خوردن به انجام یا ترک کاری):**

**مسئله ۲۳** ◀ اگر کسی بگوید: «به بیت داخل نخواهم شد»، پس با داخل شدن به ایوان نیز حانث می شود و با داخل شدن به کعبه و مسجد و کلیسا و کنیسه و یا دهلیز و یا سایه بان درب حانث نمی شود.  
دلیل:



زیرا در عرف به این مکان‌ها بیت گفته نشده و در معنی بیت گرفته نمی‌شود. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۳۸)

بیت: به مکانی گفته می‌شود که انسان آن را جایی برای خواب خود می‌گیرد.

دهلیز: به مابین در و داخل دار که دارای سقف است گفته می‌شود، طوری که اگر قفل شود داخل بیت محسوب می‌شود.

**مسئله ۲۴** ◀ اگر کسی قسم خورد که به «دار» داخل نخواهد شد، با دخول به دار خرابه حانت نمی‌شود.  
دلیل:

زیرا دار به مجموعه بنا و عرصه گفته می‌شود و وقتی خراب شد دیگر به آن دار گفته نمی‌شود. (جامع الرموز ج ۲ ص ۳۵۳)

**مسئله ۲۵** ◀ اگر به داری اشاره کند و قسم بخورد که به این دار داخل نمی‌شود، اگر این دار خراب شده و به صحرا تبدیل شده باشد بازهم در صورت داخل شدن حانت می‌شود.

**مسئله ۲۶** ◀ و همچنین اگر بعد از بنای داری دیگر در جای دار اول به آن داخل شود، حانت می‌شود.

**مسئله ۲۷** ◀ و اگر به بام آن خانه وارد شود نیز حانت می‌شود و گفته می‌شود که در عرف ما حانت نمی‌شود.

**مسئله ۲۸** ◀ اگر به جای آن (داری که قسم خورده وارد نشود)، مسجد بنا شود و یا حمام و یا باغ (بستان) یا بیت ساخته شود و یا بعد از انهدام حمام داخل شود، حانت (شکننده‌ی سوگند) نمی‌شود.



دلیل:

زیرا دار در عرف عرب و عجم به عرصه گفته می‌شود و صفتِ دار در اشاره لغو است؛ یعنی به این داری که در وقت قسم اشاره کرده است خاص نمی‌شود، بلکه همان مکان با هر صفتی را شامل می‌شود. (هدایه ج ۲ ص ۳۲۱)

**مسئله ۲۹** ◀ اگر به جای دار «بیت» بگوید؛ یعنی بگوید: «به این بیت وارد نخواهم شد» و آن بیت تبدیل به صحرا شود و یا بیت منهدم شده و بیتی دیگر به جای آن بنا شود، در این صورت‌ها با داخل شدن حانث نمی‌شود.

دلیل:

زیرا بیت به بنا گفته می‌شود و با خراب شدن، اسم بیت نیز از بین رفته است. (تحفه الفقهاء ج ۲ ص ۳۳۶)

**مسئله ۳۰** ◀ اگر «هذه الدار» یعنی «این دار» بگوید و در زیر طاقی بایستد که اگر قفل شود بیرون بماند، حانث نمی‌شود.

**مسئله ۳۱** ◀ اگر بگوید: «در این دار ساکن نمی‌شوم» در حالی که ساکن آن باشد، در این صورت اگر شروع به بیرون رفتن از آن نماید، حانث نمی‌شود.

**مسئله ۳۲** ◀ اگر بگوید «لباسی را نخواهد پوشید» در حالی که بر تنش باشد، در این صورت اگر شروع به درآوردن لباس کند، حانث نمی‌شود.



**مسئله ۳۳** ◀ اگر بگوید: «سوار این مرکب نخواهم شد» درحالی که سوار آن باشد، اگر بلافاصله شروع به پائین آمدن از آن مرکب نماید، حانث نمی‌شود.

دلیل:

زیرا آن مقدار که بر اجرای موجب قسم قادر نباشد، از حکم قسم مستثنی است و وی به مدتی از زمان نیاز دارد تا از سکنی در آن دار خلاص شود و به مدتی که لباس را بیرون بیاورد و از مرکب پیاده شود. پس با «شروع کردن به خروج» و «کندن لباس» و «پیاده شدن بدون درنگ» حانث نمی‌شود. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۳۶)

**مسئله ۳۴** ◀ اگر بگوید: «داخل نشوم»، درحالی که در آن نشسته باشد، حانث نمی‌شود مگر اینکه بیرون رود و بعد داخل شود که در این صورت حانث می‌شود.

دلیل:

زیرا داخل شدن امری است که با آمدن از بیرون به داخل تمام می‌شود و دوام ندارد، پس وقتی وی داخل هست هنوز از وی عمل داخل شدن صادر نشده است و به کسی که در داخل دار نشسته است کلمه‌ی «داخل شد» را به‌کاربرده نمی‌شود. (الجوهرة النيرة ج ۲ ص ۱۹۹)

**مسئله ۳۵** ◀ اگر بگوید: «در این دار ساکن نشوم»، پس بر وی واجب است که تمام اثاثیه خود را از آن بیرون ببرد؛ حتی اگر یک میخ باقی بماند نیز حانث می‌شود.



دلیل:

زیرا معنی سکونت داشتن این است که همراه با خانواده و اثاث در آن باشند و به جایی که به تنهایی در آن سکونت دارد ولی خانواده اش در جایی دیگر باشند، سکونت گفته نمی شود. (تحفه الفقهاء ج ۲ ص ۳۱۴)

و همچنین به کسی که خانواده اش در خانه ای باشد، گفته می شود که وی در آن خانه ساکن است. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۴۲)

مسئله ۳۶ ◀ اگر بگوید: «در این شهر یا روستا ساکن نشوم»، حکمش برخلاف دار است؛ یعنی فقط خودش خارج شود کافی است.  
دلیل:

زیرا به کسی که خود در بصره باشد و خانواده اش در کوفه باشد گفته نمی شود که وی در کوفه ساکن است. (تحفه الفقهاء ج ۲ ص ۳۱۴)

مسئله ۳۷ ◀ اگر بگوید: «از اینجا بیرون نروم»، در این صورت اگر وی را به امر خودش حمل کند و بیرون ببرند حانت می شود ولی اگر بدون امر وی حمل شود حانت نمی شود؛ چه راضی باشد و چه از روی اکراه باشد.

دلیل:

زیرا امر کردن به منزله ای انجام فعل است؛ پس مانند این است که خودش خارج شده باشد مثل خارج شدن با مرکب که خروج خود را کب را معنی می دهد ولی اگر بدون امر باشد، این عمل را به وی نسبت نمی دهند. (مجمع الانهر ج ۱ ص ۵۵۳)



مسئله ۳۸ ◀ «لایدخل (داخل نشوم)» نیز حکم و اقسامش مانند مسئله‌ی فوق است.

مسئله ۳۹ ◀ اگر بگوید: «به‌غیر از تشییع جنازه خارج نشوم» و بعد به‌قصد جنازه خارج شود ولی به کاری دیگر برود، حاث نمی‌شود.  
دلیل:

زیرا خروج برای جنازه بود و کار دیگر تابع آن است. (الهدایه ج ۲ ص ۳۲۳)

مسئله ۴۰ ◀ اگر بگوید: «به‌سوی مکه خارج نشوم» و بعد به‌قصد مکه خارج شود و بعد قبل از وصول انصراف دهد، حاث می‌شود.  
دلیل:

زیرا خروج به مکه یعنی خارج شدن از شهر خود به‌قصد مکه و این معنی با خارج شدنش حاصل شده است، گرچه به مکه نرسد. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۴۳)

مسئله ۴۱ ◀ اگر بگوید: «به مکه نیایم»، پس تا داخل شدن به مکه حاث نمی‌شود.  
دلیل:

زیرا آمدن یعنی رسیدن به آن مکان. (جامع الرموز ج ۲ ص ۳۶۴)

مسئله ۴۲ ◀ حکم قسم به رفتن مانند قسم به خروج است. (در صحیح روایات).

مسئله ۴۳ ◀ اگر بگوید: «به مکه می‌روم» تا آخر عمر با نرفتن حاث نمی‌شود و اگر مکه نرفته و فوت شود، حاث می‌شود.





دلیل:

زیرا تا قبل از مردن امکان وفای به قسم موجود است و با مرگ است که عدم وفای به قسم ثابت می شود. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۷)

مسئله ۴۴ ◀ اگر بگوید: «اگر استطاعت یافتم فردا خواهم آمد (اگر توانستم خواهم آمد)»، در این صورت اگر بدون مانع نیاید، حانث می شود و مانع از قبیل مریض بودن و یا منع سلطان و در مورد حکمی که به خود و الله جل جلاله مربوط است، نیت وی بر حقیقت استطاعت (توانستن) قبول کرده می شود.

دلیل:

زیرا حقیقت توانستن و استطاعت قدرت یافتن بر انجام کاری است و آن به هنگام قصد عمل معلوم می شود و در عرف توانستن و استطاعت را بر سلامت اسباب و آلات یک شیء می گویند. پس در دیانت نیت، حقیقت استطاعت را قبول کرده می شود. (هدایه ج ۲ ص ۳۲۳)

دیانت: امری که بین او و خدایش باشد و به مردم مربوط نباشد.

مسئله ۴۵ ◀ اگر بگوید: «خارج نخواهم شد مگر با اجازه ی وی»، پس برای حانث نشدن، برای هر خروج اجازه لازم است.

دلیل:

زیرا مفهوم این کلام این است که هیچ وقت بدون اجازه خارج نشوم. (شرح الوقایه ج ۵ ص ۳۰۵)

مسئله ۴۶ ◀ اگر بگوید: «اگر اجازه دهد خارج می شوم»، پس یک بار اجازه کافی است.



**مسئله ۴۷** ◀ اگر کسی به دیگری که قصد خارج شدن دارد بگوید: «اگر خارج شوی فلان کار کنم»، منظور خارج شدن در همان لحظه است و اگر بایستد و بعداً خارج شود، حانث نمی‌شود.

**مسئله ۴۸** ◀ اگر کسی به دیگری که قصد زدن کسی را دارد بگوید: «اگر بزنی فلان کار کنم»، منظور زدن در حال است و اگر بایستد و بعداً بزند، حانث نمی‌شود.  
دلیل:

زیرا در عرف، منظور وی از «خارج شدن» در این وقت و لحظه است و مقصود وی بازداشتن از این کار در همان لحظه می‌باشد و در قسم «عرف» معتبر است. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۸)

**مسئله ۴۹** ◀ اگر کسی به دیگری بگوید: «بفرما با من غذا بخور» و طرف بگوید: «اگر غذا بخورم فلان چیز بر گردنم باد»، در این صورت منظورش حمل بر غذا خوردن با آن شخص است.  
دلیل:

زیرا این کلام وی جواب آن شخص که وی را به غذا دعوت کرده است می‌باشد، پس فقط در صورت خوردن غذائی که به آن دعوت شده حانث می‌شود نه نوع و شخص دیگر. (المبسوط للسرخی ج ۸ ص ۱۸۶)

**مسئله ۵۰** ◀ اگر این شخص کلمه‌ی «امروز» را به کلامش اضافه کند، پس با هر غذا خوردنی در آن روز حانث می‌شود؛ یعنی اگر در جواب وی بگوید: «اگر امروز غذا بخورم بر من فلان باد».



دلیل:

زیرا وی در جواب دعوت کننده کلامی را اضافه کرده است؛ پس این کلامش کلام جدید محسوب می شود و جواب مطابق دعوت وی نمی باشد. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۸)

**مسئله ۵۱** ◀ وسیله ی سواری «عبد مأذون» در مسئله ی قسم، از اموال مولای وی محسوب نمی شود ولی اگر عبد «دین مستغرق» نداشته باشد و قسم خورنده آن را نیز نیت کند، برای مولی محسوب می شود؛ پس اگر کسی بگوید مرکب فلانی را سوار نخواهم شد، اگر مرکب عبد وی را هم سوار شود حانث خواهد شد. عبد مأذون: برده ای که به وی اجازه ی تجارت داده شده است.

دلیل:

زیرا در صورتی که بنده بدهی مستغرق داشته باشد، اموال وی ملک مولی محسوب نمی شود ولی اگر بدهی نداشته باشد، از جهتی ملک مولی می باشد. (المبسوط للسرخی ج ۳ ص ۲۳۱)

**عبد مأذون:** برده ای که صاحبش به وی اجازه ی کار داده است.

**دین مستغرق:** بدهی که کل قیمت برده را در بر گرفته باشد.

**مولی:** در اینجا صاحب برده.

**مسئله ۵۲** ◀ اگر کسی بگوید: «از این درخت نخورم»، منظور از میوه اش است.

دلیل:



زیرا خود درخت خوردنی نیست و در عرف، چنین سخنی را بر میوهی آن درخت حمل کرده می‌شود. (تحفه الفقهاء ج ۲ ص ۳۲۲)

**مسئله ۵۳** ◀ اگر بگوید: «از این گندم نخورم» منظور خود گندم است نه آرد یا نان آن.

دلیل:

زیرا گندم از اشیائی است که مستقیماً خودش را خورده می‌شود. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۲۹)

**مسئله ۵۴** ◀ اگر بگوید: «از این آرد نخورم حمل بر نان آن آرد می‌شود»؛ پس اگر خود آرد را بخورد، حانت نمی‌شود.

دلیل:

زیرا خود آرد در عرف خورده نمی‌شود بلکه از آن غذا درست کرده می‌شود. (المحیط البرهانی ج ۴ ص ۲۸۰ - المبسوط لامام محمد الشیبانی ج ۳ ص ۲۹۵)

**مسئله ۵۵** ◀ اگر بگوید: «کباب نخورم» حمل بر کباب گوشت می‌شود.

دلیل:

زیرا در عادت و عرف کباب به کباب گوشت گفته می‌شود. (المبسوط للسرخی ج ۸ ص ۱۷۸)

**مسئله ۵۶** ◀ اگر بگوید: «طبخ (پخته‌شده) نخورم» حمل بر غذایی می‌شود که با گوشت پخته می‌شود.

دلیل:



زیرا در عادت و عرف به غذای پخته شده با گوشت اطلاق می شود و دیگر اینکه اگر به هر نوع پخته شده اطلاق شود، پس بعضی از دواها را که پخته می شود نیز شامل می شود و کسی این دواها را نیت نمی کند. (المبسوط للسرخی ج ۸ ص ۱۷۸)

نزدیک ترین قول به این مسئله در عرف ما آنچه ترکمن آن را «چوربا» می گوید است. با شوربای فارس اشتباه نشود.

**مسئله ۵۷** ◀ اگر بگوید: «کله (پاچه به پا گفته می شود) نخورم» بر کله ای که در کله پزی پخته می شود و در بازار فروخته می شود حمل می گردد. دلیل:

زیرا در عرف وقتی گفته شود که «کله پاچه خوردم» منظور آن چیزی است که در کله پزی پخت می شود. (المبسوط للسرخی ج ۸ ص ۱۸۷)  
در زمان امام اعظم رحمته الله در کوفه کله ی شتر و گاو و گوسفند در کله پزی پخت می شد. پس امام اعظم رحمته الله می گفتند: با این سه کله حانت می شود و بعد از مدتی کله ی شتر از بازار حذف شد و فقط کله ی گاو و گوسفند پخت می شد. پس امام اعظم رحمته الله گفتند که دیگر فقط با خوردن کله ی گاو و گوسفند حانت می شود و با کله ی شتر حانت نمی شود. (المبسوط للسرخی ج ۸ ص ۱۸۷)

**مسئله ۵۸** ◀ اگر بگوید: «شحم (چربی) نخورم»، بر چربی شکم حمل می شود.

دلیل:



زیرا معنی چربی در بین مردم همین چربی شکم که جدا است می باشد و به چربی چسبیده به گوشت، گوشت گفته می شود. (المبسوط للسرخسی ج ۸ ص ۱۸۴)

**مسئله ۵۹** ◀ اگر بگوید: «نان نخورم»، در شهری که در عرف آن شهر خوردن نان برنج متداول نباشد، فقط بر نان جو و گندم حمل می شود. دلیل:

زیرا در قسم، عرف معتبر است؛ پس اگر مکانی باشد که نان برنج در عرف آنان نباشد، با خوردن آن حاث نمی شود. (المبسوط للسرخسی ج ۸ ص ۱۸۶)

**مسئله ۶۰** ◀ اگر بگوید: «فاکله (میوه) نخورم» منظور سیب و زردآلو و مانند این ها و خربزه است ولی انگور و انار و خرما و قثاء (خیار دراز) و خیار در آن داخل نیستند. دلیل:

زیرا در قرآن کریم این اشیاء را کنار فاکله ذکر کرده است؛ پس معلوم می شود که در فاکله داخل نیستند. سوره الرحمن/ ۶۸ و سوره عبس آیات ۲۸ تا ۴۱. (المبسوط للشیبانی ج ۳ ص ۲۹۰)

**مسئله ۶۱** ◀ اگر بگوید: «از نهر ننوشم»، بر آشامیدن با لبان بدون واسطه ی دست یا چیز دیگر حمل می شود. اگر با ظرف از نهر آب بگیرد و از نهر بخورد، حاث نمی شود. دلیل:



زیرا در عرف به طور مستقیم از نهر خورده می شود همچنان که با وسیله خورده می شود. پس بر حقیقت لفظ گرفته می شود. (الهدایه ج ۲ ص ۳۲۷)

مسئله ۶۲ ◀ اگر بگوید: «از آب نهر نخورم»، به هر طریق بخورد حائث می شود.

دلیل:

زیرا قسم بر آب نهر منعقد شده است نه خود نهر. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۶۷)

مسئله ۶۳ ◀ اگر والی کسی را برای خبرچینی قسم دهد، این قسم در مدت ولایت آن والی معتبر است.

دلیل:

خبرچینی برای جلوگیری از فساد است و آن با ولایت شخص تعیین شده حاصل می شود و وقتی ولایت از بین رفت، دیگر خبرچینی فایده ای ندارد. (مجمع الانهر ج ۱ ص ۵۸۳)

مسئله ۶۴ ◀ اگر بگوید: «فلانی را خواهم زد»، برای وفا به قسم لازم است که در حال حیات آن فرد این کار را انجام دهد و همچنین است عمل پوشیدن و وارد شدن بر وی و تکلم با وی.

دلیل:

زیرا «کلام و زدن و لباس پوشاندن» در عرف به زمان حیات شخص اطلاق می شود و در عرف زدن یا تکلم با میت را خطاب و تکلم گفته نمی شود. (الجامع الصغیر و شرحه النافع الکبیر ج ۱ ص ۲۷۳)



**مسئله ۶۵** ◀ اگر بگوید: «والله طلب وی را در زمانی نزدیک تسویه خواهیم کرد» باید در کمتر از یک ماه بپردازد و اگر یک ماه شود حانث می‌شود؛ زیرا یک ماه زمانی دور است.  
دلیل:

زیرا در عرف یک ماه را دور می‌دانند پس باید قبل از آن بدهی‌اش را تسویه کند. (العنایه شرح الهدایه ج ۵ ص ۱۹۸)

**مسئله ۶۶** ◀ هر آنچه که با آن نان را رنگی کرده می‌شود، نان خورشت (إدام) است؛ مانند مربا و دوشاب و همچنین نمک نیز إدام است. پس اگر شخصی قسم خورد که «نان خورشت (إدام) نخورم»، باید از این اشیاء ذکر شده پرهیز کند.  
دلیل:

زیرا إدام یعنی اشیائی که به تبعیت از نان خورده می‌شود و به تنهایی خورده نمی‌شود. (هدایه ج ۲ ص ۳۲۷)  
کباب نان خورشت نیست.

**مسئله ۶۷** ◀ اگر بگوید: «از این بسر (غوره خرما) نخورم»، پس وقتی رسیده شد، با خوردن آن حانث نمی‌شود.  
دلیل:

زیرا حالت آن تغییر کرده است و به آن اسمی دیگر داده‌اند. (المبسوط للشیبانی ج ۳ ص ۲۹۹)

**مسئله ۶۸** ◀ اگر بگوید: «از این رطب نخورم»، پس با خوردن «تمر آن» حانث نمی‌شود.





**رطب:** خرمايي تازه و نورسيده كه هنوز رنگش به تيرگي تبديل نشده است. اولين رسيدگي بار نخل را رطب گويند.

**مسئله ۶۹** ◀ اگر بگويد: «از اين لبن (شير) نخورم» با خوردن «ماست چكيده‌ي آن» حانث نمي‌شود.

**مسئله ۷۰** ◀ اگر بگويد: «بسر نخورم»، با خوردن «رطب» حانث نمي‌شود.

دليل:

زيرا حالت اين اشياء تغيير کرده است و به آن اسمي ديگر داده شده است. (المبسوط للشيباني ج ۳ ص ۲۹۹)

**مسئله ۷۱** ◀ اگر بگويد: «گوشت نخورم»، با خوردن «ماهي» حانث نمي‌شود.

دليل:

زيرا در عرف به ماهي گوشت گفته نمي‌شود. (المبسوط للشيباني ج ۳ ص ۲۸۰)

**مسئله ۷۲** ◀ اگر بگويد: «گوشت نخورم» و يا بگويد: «شحم (چربي) نخورم»، با خوردن دنبه حانث نمي‌شود.

دليل:

زيرا دنبه نه گوشت است و نه شحم (چربي). (الهدايه ج ۲ ص ۳۲۵)

**مسئله ۷۳** ◀ اگر بگويد: «رطب نخرم»، با خريدن خوشه‌ي خرماي بسر كه بين آن‌ها رطب نيز موجود است، حانث نمي‌شود.

دليل:



زیرا در خرید، غالب آن شیء معتبر است و کم تابع است. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۶۳)

مسئله ۷۴ ◀ اگر بگوید: «رطب نمی خورم»، با خوردن «مذنب (نیمه رسیده)» حانت می شود.  
دلیل:

مسئله ۷۵ ◀ اگر بگوید: «بسر نمی خورم»، با خوردن «مذنب (نیمه رسیده)» حانت می شود.

مسئله ۷۶ ◀ اگر بگوید: «رطب نمی خورم و بسر نیز نمی خورم»، با خوردن «مذنب (نیمه رسیده)» حانت می شود.  
دلیل:

زیرا در مذنب هردوی این اسامی موجود است. (هدایه ج ۲ ص ۳۲۵)  
مسئله ۷۷ ◀ اگر بگوید: «گوشت نمی خورم»، با خوردن کبد (جگر) و شکمبه (قیرق ثاقاناق) حانت می شود و همچنین با خوردن گوشت انسان و خوک نیز حانت می شود.  
دلیل:

زیرا گوشت انسان و خوک گرچه حرام است ولی اسم آن گوشت می باشد. (تحفه الفقهاء ج ۲ ص ۳۲۰)

زیرا این اشیاء حقیقتاً گوشت می باشند. (هدایه ج ۲ ص ۳۲۵)

مسئله ۷۸ ◀ «غداء» به وعده‌ی غذایی از طلوع فجر تا ظهر گفته می شود.

مسئله ۷۹ ◀ «عشاء» به وعده‌ی غذایی از ظهر تا نصف شب گفته می شود.

**مسئله ۸۰** ◀ «سحور» به وعده‌ی غذایی از نصف شب تا طلوع فجر گفته می‌شود.

**مسئله ۸۱** ◀ اگر بگوید: «اگر بپوشم» و یا بگوید: «اگر بخورم» و یا بگوید: «اگر بنوشم» و از آن نیت لباس یا خوردنی و یا نوشیدنی معینی را نماید، نیت وی اصلاً تصدیق کرده نمی‌شود.  
دلیل:

زیرا وی تخصیص دادن شیء عام را نیت کرده است؛ پس لفظی برای تخصیص لازم است و این لفظ در این کلام موجود نیست؛ پس تصدیق کرده نمی‌شود. (المحیط البرهانی ج ۴ ص ۲۲۱)

**مسئله ۸۲** ◀ اگر به این گفته‌اش کلمه‌ی «لباسی را» و یا «غذایی را» و یا «نوشیدنی‌ای را» اضافه کند، دیانت نیت وی را قبول کرده می‌شود.  
**مسئله ۸۳** ◀ و همچنین بگوید اگر نوشیدنی بنوشم و یا لباسی بپوشم.

دلیل:

با ذکر لباسی یا نوشیدنی و یا غذایی، جهت تخصیص را تقویت کرده است. (المحیط البرهانی ج ۴ ص ۲۲۲)

**مسئله ۸۴** ◀ تصور وفا به قسم برای انعقاد قسم شرط است و امام ابویوسف رحمته الله آن را شرط نمی‌داند.

دلیل:

زیرا قسم برای وفای به آن است، پس باید امکان وفا باشد. (هدایه ج ۲ ص ۳۲۸)



دلیل امام ابویوسف رحمۃ اللہ علیہ: گرچه اصلش را نمی‌تواند وفا کند ولی می‌تواند با کفارت دادن، جایگزین وی را انجام دهد. (هدایه ج ۲ ص ۳۲۸)

پس اگر بگوید: «آب این کوزه را امروز خواهم نوشید» درحالی که در آن آبی نباشد و یا بوده ولی آبش ریخته شده باشد، در این صورت حانت نمی‌شود.

مسئله ۸۵ ◀ و اگر این گفته را بدون ذکر کلمه‌ی «امروز» بگوید، در این صورت اگر در آن آب نبوده باشد، حانت نمی‌شود ولی اگر در آن بوده باشد و بعد ریخته شود، حانت می‌شود.

مسئله ۸۶ ◀ اگر بگوید: «به آسمان صعود خواهم کرد»، قسم منعقد است و به خاطر نتوانستن حانت می‌شود.

مسئله ۸۷ ◀ اگر بگوید: «این سنگ را طلا خواهم کرد»، قسمش منعقد است و به خاطر نتوانستن حانت می‌شود.

مسئله ۸۸ ◀ اگر بگوید: «فلانی را خواهم کشت» درحالی که خودش می‌داند که وی مرده است، قسم منعقد است و به خاطر نتوانستن حانت می‌شود.

مسئله ۸۹ ◀ اگر از فوت آن شخص خبر نداشته باشد، منعقد نیست.

مسئله ۹۰ ◀ کشیدن مو و خفه کردن و گاز گرفتن مانند زدن است.

مسئله ۹۱ ◀ اگر به کسی بگوید: «اگر از ریسیده‌ی تو بپوشم آن هدیه باد» و پنبه‌ای را مالک شود و آن شخص آن را بریسد و بافته شود و بپوشد، حانت می‌شود.

**مسئله ۹۲** ◀ انگشتر طلایی زیور (حلی) است ولی انگشتر نقره زیور نیست.

دلیل:

زیرا نقره در عرف و شرع زیور محسوب نمی‌شود و به مردان اجازه داده شده است ولی طلا زیور است و بر مردان حرام. (هدایه ج ۲ ص ۳۳۶)

**مسئله ۹۳** ◀ گردنبند مرواریدی که تراش داده نشده است، نزد امامین رضی الله عنہ زیور است.

دلیل:

زیرا در عرف از آن به عنوان زیور استفاده می‌شود. (درر الحکام ج ۲ ص ۵۴)

**مسئله ۹۴** ◀ اگر بگوید: «بر این فراش نخواهم»، با گذاشتن چادرشب بر روی آن فراش و خوابیدن بر روی آن حاث می‌شود ولی اگر روی آن فراش، فراشی دیگر بگذارد و بخوابد، حاث نمی‌شود.

دلیل:

زیرا چادرشب تابع فرش است و در عرف گفته می‌شود که بر روی فرش خوابیده است و اگر فرشی دیگر پهن کرده شود، در عرف، آن فرشی که بالا قرار دارد اعتبار کرده می‌شود. (هدایه ج ۲ ص ۳۳۶)

**مسئله ۹۵** ◀ اگر بگوید: «روی زمین نشینم»، پس اگر روی بساط و یا حصیر بنشیند حاث نمی‌شود ولی اگر بین او و زمین فقط لباسش حائل باشد، حاث می‌شود.



دلیل:

زیرا به کسی که روی بساط یا حصیر نشسته باشد در عرف گفته نمی‌شود که بر روی زمین نشسته است ولی اگر بالباس بنشیند، به وی گفته می‌شود که روی زمین نشسته است. (هدایه ج ۲ ص ۳۳۶)

**مسئله ۹۶** ◀ اگر بگوید: «بر این تخت نشینم»، با نشستن روی بساط تخت حاث می‌شود ولی اگر روی تختی که روی تخت اول گذاشته شده است بنشیند، حاث نمی‌شود.

دلیل:

زیرا در عرف جامعه، معمولاً روی تخت بساط پهن می‌کنند و روی آن می‌نشینند ولی اگر تختی دیگر روی آن گذاشته شود این تخت مستقل از تخت زیرین است. (هدایه ج ۲ ص ۳۳۶)

**مسئله ۹۷** ◀ اگر به انجام ندادن کاری قسم یاد کند تا ابد نباید انجام دهد.

**مسئله ۹۸** ◀ اگر به انجام دادن کاری قسم یاد کند، با یکبار انجام آن از عهده‌ی قسم برآمده است.

**مسئله ۹۹** ◀ اگر بگوید: «بر من راه رفتن به بیت‌الله باد» و یا «راه رفتن به کعبه باد»، بر وی حج یا عمره با پای پیاده واجب می‌شود و اگر سوار شود دم واجب می‌شود.

دلیل:

حضرت علی رضی الله عنه: هر کس نذر به رفتن به بیت‌الله نماید، بر وی حج یا عمره واجب می‌شود. (المبسوط للسرخی ج ۴ ص ۱۳۰)



و از سعید بن مسیب رضی الله عنه (صحابی) پرسیدند: اگر نذر کند تا راه رفتن به بیت الله بر وی باد، چه می شود؟ جواب داد: بر وی لازم است که پیاده برود. (موطا مالک ج ۱ ص ۲۶۱)

زیرا در عرف منظور از «به بیت الله رفتن» و یا «به کعبه رفتن»، حج یا عمره می باشد. (المبسوط للسرخی ج ۴ ص ۱۳۰)

**مسئله ۱۰۰** ◀ اگر بگوید: «بر من باد خروج به سوی بیت الله» و یا بگوید: «بر من باد راه رفتن به سوی حرم یا به سوی صفا و مروه»، چیزی واجب نمی شود.  
دلیل:

زیرا در عرف مردم برای حج و عمره چنین اصطلاحی ندارند.  
(المبسوط للسرخی ج ۴ ص ۱۳۲)

**مسئله ۱۰۱** ◀ اگر بگوید: «اگر امسال حج بجای نیاورم بنده ام آزاد است»، با شهادت دادن به اینکه وی در کوفه قربانی کرده است، آزاد نمی گردد.  
دلیل:

زیرا این نوع شهادت را شهادت نفی وجود یک شیء گویند و نفی در قضاوت معتبر نیست؛ زیرا شاهد بر آنچه که علم دارد نفی می کند نه بیشتر. (البنایه ج ۶ ص ۲۳۴)

**مسئله ۱۰۲** ◀ اگر بگوید: «لا یصوم (روزه نگیرم)»، پس با یک لحظه چیزی نخوردن حاث می شود. اگر کلمه «صوماً» و یا «یوماً» اضافه کند تا یک روز کامل صوم نگیرد حاث نمی شود.



دلیل:

زیرا با بازداشت خود از ممنوعات روزه، در یک لحظه روزه را شروع کرده است و کسی که کاری را شروع می کند انجام دهنده ی آن کار محسوب می شود. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۵۴)

**مسئله ۱۰۳** ◀ اگر بگوید: «نماز نخوانم»، با خواندن یک رکعت حانث می شود ولی با کمتر از آن حانث نمی شود و اگر «لَا أُصَلِّي صَلَاةً» بگوید، با یک شفع حانث می شود و با کمتر از آن حانث نمی شود.  
دلیل:

نماز متشکل از چند رکن مختلف از قبیل قیام و قرائت و رکوع و سجود می باشد، پس تا این ارکان را انجام ندهد نماز گزار شمرده نمی شود و وقتی «صَلَاةً» را اضافه کرد، به نماز کامل اطلاق می گردد. (دررالحکام ج ۲ ص ۵۵)

**مسئله ۱۰۴** ◀ اگر بگوید: «بچه بیاوری، تو فلان هستی»، با به دنیا آمدن بچه ی میت نیز شرط حاصل می شود.  
دلیل:

زیرا آنچه به دنیا می آید حقیقتاً بچه محسوب می شود، چه زنده باشد و چه مرده. این هم در عرف و هم در شرع معتبر است. (دررالحکام ج ۲ ص ۵۵)

**مسئله ۱۰۵** ◀ اگر بگوید: «والله امروز طلب وی را ادا کنم»، پس با پرداخت «زیوف» و «نبهرجه» به قسمش وفا نموده است و همچنین اگر به طلبکار چیزی بفروشد نیز وفا نموده است.





دلیل:

زیرا زیوف و نبهرجه نیز درهم هستند، البته درهم معیوب؛ و نقصان در صفت از درهم بودن خارج نمی‌شود. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۵۸)  
زیوف: درهمی که آن را بیت‌المال قبول نمی‌کند ولی تجار قبول می‌کنند.

نبهرجه: درهمی که تجار نیز قبول نکنند.

مسئله ۱۰۶ ◀ و همچنین با استحقاق نمودن آنچه که در نزد طلبکار است، نیز وفا نموده است.

توضیح استحقاق: این قول را بگوید و بعد معلوم شود مالی از وی نزد طلبکار است، پس با آن مال به قسم خود عمل کرده است.

مسئله ۱۰۷ ◀ اگر «ستوقه» و یا «رصاص» دهد و یا طلبکار طلبش را «هبه» دهد، به قسمش وفا نکرده است و حانث می‌شود.

دلیل:

زیرا این‌ها از جنس درهم نیستند. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۵۸)  
هبه (بخشیدن)، اسقاط حق از طرف طلبکار است و این در معنی ادای حق نیست. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۵۹)  
ستوقه: درهمی که ناخالصی‌اش غالب باشد.

رصاص: سُرَب.

مسئله ۱۰۸ ◀ اگر بگوید: «همه طلبم را باهمم خواهم گرفت»، اگر جداجدا بگیرد حانث می‌شود ولی اگر بعض آن را بگیرد و بعض دیگر را ببخشد و یا همه را با دو قسمت وزن کردن بگیرد، حانث نمی‌شود.



دلیل:

با جداجدا گرفتن حانث می شود؛ چون منظور وی گرفتن همه ی طلب به یک باره است.

و اگر بعض را بگیرد و بقیه را ببخشد، این معنی را می دهد که بعض را گرفته است نه کل را جداجدا، پس با بخشیدن حانث نمی شود. (هدایه ج ۲ ص ۳۳۷)

با وزن کردن در دو قسمت حانث نمی شود، زیرا ممکن است گرفتن همه ی طلب با یک بار وزن کردن میسر نباشد. (هدایه ج ۲ ص ۳۳۷)

مسئله ۱۰۹ ◀ اگر بگوید: «اگر برای من چیزی باشد مگر صد، پس فلان باد» درحالی که فقط پنجاه داشته باشد، حانث نمی شود.

دلیل:

زیرا این صد که ذکر کرده است، مستثنی است و مستثنی وجودش معتبر نیست. (بدائع الصنائع ج ۳ ص ۸۷)

مسئله ۱۱۰ ◀ اگر بگوید: «ریحان (هر گیاه خوشبو) بو نخواهم کرد»، با بو کردن گل سرخ و یاسمن حانث نمی شود.

دلیل:

زیرا این اشیاء مذکور ریحان نیستند. (المبسوط للشیبانی ج ۳ ص ۳۹۳)

مسئله ۱۱۱ ◀ منظور از بنفسج (بنفشه) و گل سرخ، برگ آن است و با کرم و روغن آن حانث نمی شود.

## فصل حلف بالقول:

**مسئله ۱۱۲** ◀ اگر قسم بخورد که با فلانی صحبت نکند، اگر هنگام خواب بودن آن شخص با وی صحبت کند و با این صحبت کردن طرف بیدار شود، وی حانث می‌شود.

دلیل:

زیرا اگر طرف آگاهی نداشته باشد مانند این است که از مکانی وی را ندا کنند که وی نشنود، پس بدون آگاهی حانث نمی‌شود. (الاشباه و النظائر ج ۱ ص ۴۷ - هدایه ج ۲ ص ۳۲۹)

**مسئله ۱۱۳** ◀ اگر بگوید: «با فلانی تکلم نکنم مگر با اجازه‌ی وی»، پس فلانی اجازه دهد ولی حالف (قسم خورنده) از اجازه‌ی آن شخص خبر نداشته باشد و صحبت کند، حانث می‌شود.

دلیل:

اذن از اذان به معنی اعلام است و اعلام بدون شنیدن حاصل نمی‌شود. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۳۶)

**مسئله ۱۱۴** ◀ اگر بگوید: «با صاحب این لباس صحبت نخواهد کرد» و صاحب لباس آن را بفروشد و بعد تکلم کند، باز حانث می‌شود.

دلیل:



زیرا شخص به خاطر لباس باکسی از تکلم امتناع نمی کند و این لباس گفتن برای تعیین شخص است. (البحر الرائق ج ۴ ص ۳۶۸)

**مسئله ۱۱۵** ◀ اگر بگوید: «با این جوان صحبت نکنم» و در «پیری» آن جوان صحبت کند، باز حانث می شود.  
دلیل:

زیرا منظور شخص است و صفت جوانی در آن تأثیر ندارد. (جامع الرموز ج ۲ ص ۳۷۵ - المبسوط للسرخی ج ۸ ص ۱۸۲)

**مسئله ۱۱۶** ◀ اگر بگوید: «این بنده آزاد است اگر بفروشم» بعد وی را با خیار شرط برای خودش بفروشد، آزاد می شود.  
دلیل:

زیرا شرطی که گذاشته بود، یافت شد. (هدایه ج ۲ ص ۳۳۴)

**مسئله ۱۱۷** ◀ همچنین اگر بگوید: «اگر بخرم» و بعد با خیار شرط برای خودش بخرد، این بنده آزاد می شود.  
دلیل:

زیرا سبب آزاد کردن تحقق یافت. (هدایه ج ۲ ص ۳۳۴)

**مسئله ۱۱۸** ◀ اگر بگوید: «اگر این بنده را نفروشم بر من فلان باد» پس اگر آن را مدبر گرداند و یا امّ ولد خود گرداند، وی حانث است.  
دلیل:



زیرا عاجز بودن از بیع با این اعمال تحقق یافت؛ زیرا بعد از تدبیر و آزاد کردن، بیع، ممتنع است. (مجمع الانهر ج ۱ ص ۵۷۷)

**مسئله ۱۱۹** ◀ در کارهای ذیل، فعل وکیل شخص، فعل خود شخص (موکل) محسوب می‌شود؛ یعنی اگر وکیلش یکی از این افعال را انجام دهد، انگار که خودش انجام داده است و آن افعال عبارت‌اند از:

- ۱- نکاح، ۲- طلاق، ۳- خلع، ۴- عتق، ۵- کتابت، ۶- صلح از دم عمد، ۷- هبه، ۸- قرض دادن، ۹- قرض گرفتن، ۱۰- به ودیعت گذاشتن، ۱۱- به ودیعت گرفتن، ۱۲- عاریت گرفتن، ۱۳- عاریت دادن، ۱۴- ذبح، ۱۵- ضرب بنده، ۱۶- قضای دین، ۱۷- گرفتن دین، ۱۸- بنا کردن، ۱۹- خیاطی کردن، ۲۰- لباس پوشاندن به کسی و ۲۱- حمل کردن یعنی بردن کسی با وسیله‌ی خود.

**مسئله ۱۲۰** ◀ در این افعال نیز فعل وکیل، فعل موکل محسوب نمی‌شود:

- ۱- خرید و فروش، ۲- اجاره گرفتن، ۳- اجاره دادن، ۴- صلح از مال، ۵- صلح از دعوا، ۶- قسمت و ۷- ضرب ولد.

**مسئله ۱۲۱** ◀ اگر بگوید: «صحبت نخواهد کرد»، در این صورت با قرآن خواندن و یا تسبیح گفتن و یا نماز خواندن و یا تکبیر، چه در نماز و چه خارج آن، حاث نمی‌شود.

دلیل:



زیرا در عرف و در شرع به کسی که قرآن بخواند و یا تسبیح بگوید و یا نماز بخواند و یا تکبیر بگوید، متکلم نمی‌گویند. (درالحکام ج ۲ ص ۵۸)

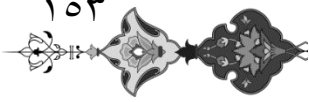
**مسئله ۱۲۲** ◀ اگر بگوید: «در روزی که با فلانی صحبت کنم بر من فلان باد»، در این صورت چه شب صحبت کند و چه روز، حانث می‌شود و اگر به جای روز شب را بگوید، فقط با صحبت در شب حانث می‌شود. دلیل:

زیرا روز اگر همراه با عمل غیر ممتد ذکر شود، منظور شب و روز است. (درالحکام ج ۲ ص ۵۸)

ممتد: کاری که می‌توان آن را به درازا کشاند مانند صحبت کردن و غیر ممتد عکس آن.

**مسئله ۱۲۳** ◀ «الا أن» معنی غایت را می‌رساند و همچنین «حتّی» نیز برای غایت است. پس اگر بگوید: «إن کَلَّمْتَهُ الا أن یقدم زید» و یا «حتّی یقدم زید»، در این صورت اگر قبل از قدوم زید صحبت کند حانث می‌شود.

**مسئله ۱۲۴** ◀ اگر بگوید: «با بنده‌ی فلانی صحبت کنم بر من فلان چیز باد» و بعد از اینکه آن بنده از ملک فلانی خارج شد صحبت کند، حانث



نمی‌شود و فرقی ندارد که در قسم خود با اشاره «این بنده (هذا العبد)» گفته باشد و یا (این) را نگفته باشد.

**مسئله ۱۲۵** ◀ اگر بگوید: «با زن فلانی صحبت کنم بر من فلان باد» و یا بگوید: «با دوست فلانی صحبت کنم بر من فلان باد»، در این صورت اگر با گفتن کلمه «این (هذا)» به آن شخص اشاره کرده باشد، با برداشته شدن نسبت اضافی نیز حاث می‌شود و اگر با اشاره نگفته باشد حاث نمی‌شود.  
دلیل:

زیرا منظور از گفتن «زن فلانی» و «دوست فلانی» این است که با فلانی مشکل دارد ولی اگر با اشاره به زن فلانی بگوید، پس معلوم می‌شود که با این شخص مشکل داشته است. (فتح القدير ج ۵ ص ۱۵۰)

**مسئله ۱۲۶** ◀ کلمه «حین» را اگر بدون نیت بگوید، چه معرفه بیاورد و چه نکره، به نصف سال گفته می‌شود و اگر نیت داشته باشد، نیتش معتبر است؛ یعنی «حین» را بگوید و نیتش مثلاً یک ماه باشد، «حین» هم آن یک ماه معنی می‌دهد.

**مسئله ۱۲۷** ◀ حکم کلمه‌ی «زمان» مانند حکم «حین» است.

**مسئله ۱۲۸** ◀ کلمه‌ی «دهر» اگر نکره بیاید، اینکه چه مدت منظور است معلوم نیست و اگر معرفه بیاید، بر ابد اطلاق می‌شود.



**مسئله ۱۲۹** ◀ کلمه‌ی «ایام» اگر نکره باشد بر «سه روز» و اگر معرفه باشد بر «ده روز» حمل می‌شود و همچنین «ایام کثیره» نیز «ده روز» است.

**مسئله ۱۳۰** ◀ «الشهور (ماه‌ها)» بر «ده ماه» حمل می‌شود.

**مسئله ۱۳۱** ◀ اگر بگوید: «اولین بنده‌ای که بخرم آزاد است»، پس اگر یک بنده را بخرد آزاد می‌شود ولی اگر دوبنده را باهم بخرد و بعد یکی را، هیچ کدام آزاد نمی‌شوند.  
دلیل:

زیرا معنی «اول» این است که «فرد» بوده باشد و کسی از وی پیش نباشد؛ پس دو را فرد نگویند و آخری هم گرچه فرد است، ولی اول نیست. (دررالاحکام ج ۲ ص ۵۹)

**مسئله ۱۳۲** ◀ در مسئله‌ی فوق، اگر به قولش «اولین بنده‌ی تنها که خریدم» اضافه کند، سومی آزاد می‌شود.

**مسئله ۱۳۳** ◀ اگر بگوید: «آخرین بنده‌ای که بخرم، آزاد است» و یک بنده بخرد و بعد بمیرد، آزاد نمی‌شود؛ و اگر یکی دیگر بخرد، آخری آزاد می‌شود و این آزاد شدن را از کل مال میت حساب کرده می‌شود و از روز خرید آزاد است و نزد امامین رضی الله عنهما از روز موت آزاد است و از ثلث (یک سوم) مال میت محسوب می‌شود.  
دلیل:





زیرا معنی آخر این است که بعداً بیاید و در «یک»، بعدی وجود ندارد.  
(بدائع الصنائع ج ۴ ص ۷۲)

دلیل امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ: زیرا وی در وقت خرید آن آخرین بنده است و این امر با مرگ آشکار می شود؛ چون آخر بودن تا آن زمان بر ما مجهول است، پس از کل مال میت محسوب می شود. (بدائع الصنائع ج ۴ ص ۷۲)

دلیل امامین رحمۃ اللہ علیہ: آزادی به شرط آخر بودن تعلیق شده است و آن با فوت مالک ثابت می شود؛ پس از ثلث مال میت محسوب می شود.  
(بدائع الصنائع ج ۴ ص ۷۲)

مسئله ۱۳۴ ◀ اگر طلاق را به آخرین زنش تعلیق کند، شخص «فار» محسوب نمی شود و نزد امامین رحمۃ اللہ علیہ «فار» محسوب می شود.  
دلیل:

دلیل امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ: همان است که در مسئله ی قبل در مورد آخرین بنده ذکر کرده است.

دلیل امامین رحمۃ اللہ علیہ: همان است که در مسئله ی قبل در مورد آخرین بنده ذکر نموده اند.



فاره: کسی که در مرض الموت برای جلوگیری از ارث بردن زنش وی را طلاق نماید.

مسئله ۱۳۵ ◀ اگر بگوید: «هر بنده‌ای که مرا بشارت دهد وی آزاد است»، در این صورت اگر سه بنده متفرقاً بشارت دهند، اولین آنها آزاد می‌شود و اگر هر سه باهم بشارت دهند، همه آزاد شوند. دلیل:

زیرا بشارت با اولین کسی که خبر را برساند ثابت می‌شود. پس اگر هر سه باهم بشارت دهند، همه بشارت‌دهنده محسوب می‌شوند و اگر جداگانه بشارت دهند، فقط اولی بشارت‌دهنده محسوب می‌شود. (البنایه ج ۶ ص ۲۱۴)

مسئله ۱۳۶ ◀ اگر پسر خودش را که بنده است برای کفارتش بخرد، کفارت از وی ساقط می‌شود. دلیل:

رسول الله ﷺ: کسی حق پدر را نتواند اداء کند مگر کسی که پدرش بنده باشد و وی آن را بخرد و آزاد کند. (مسند امام احمد ج ۶ ص ۵۵۸ - مسند ابی داود الطیالسی ج ۴ ص ۱۵۷)  
پس خرید محرم خود نیز، آزاد کردن است و کفارت با آزاد کردن بنده اداء می‌شود. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۴۴)



**مسئله ۱۳۷** ◀ ولی با خرید بنده‌ای که قسم خورده بود وی را آزاد کند، کفارت ساقط نمی‌شود.  
دلیل:

زیرا نیت باید مقارن و همراه با علت آزاد کردن باشد و نیت کفارت از علت آزادی مؤخر است. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۴۴)

**مسئله ۱۳۸** ◀ با نکاح کنیزی، وی را امّ ولد خود گردانده است و آزادی وی از کفارت را تعلیق به خرید وی نموده است. با این کار کفارت ساقط نمی‌شود.  
دلیل:

زیرا نیت باید مقارن و همراه با علت آزاد کردن باشد و نیت کفارت از علت آزادی مؤخر است. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۴۴)

**مسئله ۱۳۹** ◀ اگر بگوید: «با کنیزی که با وی هم‌خوابی نمایم وی آزاد است»، در این صورت کنیزی آزاد می‌شود که با وی هم‌خوابی نماید و آن کنیز در روز قسم خوردن در ملک وی بوده باشد. کنیزی که بعد از قسم خوردن مالک شده است آزاد نمی‌شود.  
دلیل:

زیرا در وقت انعقاد قسم باید در ملک باشد تا وی را شامل شود. (درر الحکام ج ۲ ص ۶۰)



**مسئله ۱۴۰** ◀ اگر بگوید: «هر مملوکی که مرا باشد آزاد است»، در این صورت امّ ولد و مدبر و بندگان آزادی می‌شوند ولی مکاتبش آزاد نمی‌شود مگر اینکه حالف (قسم خورنده) آن‌ها را نیز نیت کرده باشد.

**مسئله ۱۴۱** ◀ اگر به بنده‌هایش بگوید: «این آزاد است یا این و این»، در این صورت سومی آزاد می‌شود و بین اولی و دومی یکی آزاد است و مخیر است که هر کدام را انتخاب کند.

**مسئله ۱۴۲** ◀ اگر در طلاق اتفاقی مانند مسئله آزاد کردن که در بالا ذکر شده است رخ دهد، حکم آن نیز همان است.

**مسئله ۱۴۳** ◀ اگر «لام (جار)» بر فعلی داخل شود که آن فعل از غیر نیز می‌تواند واقع شود، پس در صورتی حانث می‌شود که به امر وی انجام شود.

دلیل:

افعالی که از غیر واقع می‌شود مانند خرید، فروش، خیاطی، رنگرزی و بنایی، پس در قول: «ان بعت لك ثوبا»، (اگر برایت لباسی بفروشم) اگر به امرش انجام شود حانث می‌شود و الا حانث نمی‌شود.

**مسئله ۱۴۴** ◀ اگر این «لام» بر عین (شیء) داخل شود و یا بر فعلی داخل شود که از غیر واقع شدنی نیست مانند خوردن، نوشیدن، داخل شدن و زدن فرزندی، در این صورت شرط حانث شدن، مالک بودن بر آن شیء است و امر لازم نیست.

مثل: «ان بعت ثوبا لك» (اگر بفروشم لباسی به تو)، پس اگر بدون امر وی نیز فروخته شود حانث می‌شود.



**مسئله ۱۴۵** ◀ اگر زنی به شوهرش بگوید: «زنی دیگر نکاح کردی» و شوهر در جوابش بگوید: «هر زنی که مرا باشد طلاق باد»، در این صورت همان زنی که این را گفته است طلاق می‌شود. اگر در این قول شوهر ادعا کند که «منظورم غیر این زن بود»، پس در احکامی که به خودش و خدایش مربوط است نیت وی را قبول کرده شود و منظور وی را غیر این زن گفته می‌شود؛ یعنی در دیانت.

## کتاب البیع:

مسئله ۱ ◀ تعریف بیع: مبادله‌ی مال با مال را بیع گویند.

دلیل:

رسول الله ﷺ به پیامبری مبعوث شدند درحالی که معاملات انجام می‌شد؛ پس آنچه ایشان آن را حرام اعلام نکرده‌اند، مشروع باقی مانده است. (المبسوط للسرخی ج ۱۲ ص ۱۰۸)

مسئله ۲ ◀ تجارت بر دو نوع است: ۱- حلال که در شرع به آن بیع گویند. ۲- حرام که در شرع به آن ربا گویند. (المبسوط للسرخی ج ۱۲ ص ۱۰۸)

ترجمه‌ی آیه: گفتند (کفار) بیع هم مانند ربا است (فرقی باهم ندارند) ..... و الله جلّ و علا بیع را حلال و ربا را حرام گرداند. (سوره بقره/ ۲۷۵)

مسئله ۳ ◀ بیع با ایجاب و قبول منعقد می‌شود.

دلیل:

زیرا رضایت طرفین معامله با «ایجاب و قبول» معلوم می‌شود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۴)

مسئله ۴ ◀ الفاظ ایجاب و قبول باید هر دو «ماضی» باشند.

دلیل:

زیرا در عرف اهل لغت و شرع، لفظ ماضی را برای ایجاب در زمان حال، گذاشته شده است و عرف بر وضع لغت حاکم است. (بدائع

الصنائع ج ۵ ص ۱۳۳)

ایجاب: لازم گردانیدن.



قبول: آن ایجاب را قبول نمودن.

مسئله ۵ ◀ بیع به تعاطی نیز جایز است.

دلیل:

قرآن کریم: ... مگر تجارتی باشد که از روی رضایت انجام شود.  
(سوره النساء ۲۹/)

و در تعاطی نیز رضایت موجود می باشد. (بدائع الصنائع ۵ ص ۱۳۴)

تعاطی: شخصی بدون به زبان آوردن ایجاب و قبول مالی را به دیگری بدهد و طرف مقابل نیز مالی دیگر در مقابل آن بدهد.

مسئله ۶ ◀ اگر شخصی مالی را بایان قیمت آن بر دیگری ایجاب کند، پس طرف دیگر این مبیع (کالا) را به قیمت گفته شده قبول کند و یا ترک نماید.

دلیل:

زیرا اختیار طرف مقابل در قبول این بیع بسته به این کالای مشخص با این قیمت ذکر شده می باشد و مشتری نیز اختیار قبول یا رد آن را دارد؛ زیرا خاصیت رضایت این است. (اللباب فی شرح الکتاب ج ۲ ص ۴)

مسئله ۷ ◀ یعنی حق تجزیه ی کالا را ندارد مگر اینکه قیمت هر کدام از اجزاء مبیع را بیان کند.

دلیل:



زیرا این کار تفریق و جدا کردن یک معامله است و ممکن است که یکی از طرفین متضرر شده و رضایت نداشته باشند. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۶)

مسئله ۸ ◀ اگر کسی بیع را ایجاب کند، اگر آن شخص قبل از قبول طرف مقابل از آن رجوع کند و برگردد، این ایجاب از بین رفته است و بر وی لازم نمی‌گردد.  
دلیل:

زیرا با این کار هیچ حقی ضایع نمی‌شود و به کسی ضرری نمی‌رسد پس درست است. (الهدایه ج ۳ ص ۲۳)

مسئله ۹ ◀ همچنین اگر یکی از طرفین برخیزد، این ایجاب از بین می‌رود.  
دلیل:

زیرا برخاستن از مجلس عقد دلیل روی گرداندن از معامله است. (الهدایه ج ۳ ص ۲۳)

مسئله ۱۰ ◀ اگر بعد از ایجاب طرف مقابل قبول نماید، بیع لازم می‌شود.  
دلیل:

رسول الله ﷺ: در اسلام ضرر و ضرر رساندن بر یکدیگر نیست. (المعجم الاوسط ج ۵ ص ۲۳۸ - مجمع الانهر ج ۲ ص ۷)

زیرا داشتن اختیار فسخ بعد از ایجاب و قبول که با رضایت طرفین بوده است، به یکی از طرفین ضرر می‌رساند. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۷)





**مسئله ۱۱** ◀ مبيع را بايد با اشاره شناسانده شود نه با ذکر مقدار و صفت آن و در سلم با ذکر مقدار و صفتش شناخته می‌شود.  
دلیل:

زیرا اشاره یکی از قوی‌ترین وسایل شناخت اشیاء است که توسط آن شناخت حاصل می‌شود و در این صورت جهالت مقدار و وصف باعث منازعه نمی‌گردند؛ زیرا هر دو کالای مورد معامله حاضر است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۸)

توضیح: کالای مورد فروش را باید نشان داده شود و فقط ذکر اوصاف آن کافی نیست و در سلم با ذکر اوصاف شناخته می‌شود.

**مسئله ۱۲** ◀ ثمن نیز با یکی از روش‌های فوق شناسانده می‌شود؛ یعنی با اشاره و یا ذکر مقدار و صفت آن.

ثمن: مالی است که در مقابل خرید کالا داده می‌شود.

**مسئله ۱۳** ◀ فروش مظنه‌ای (جزاف) درست است مگر اینکه مبيع و ثمن از یک جنس باشند که در این صورت صحیح نیست.

یعنی اگر هر دو کالای مورد معامله از یک جنس باشد، در این صورت معامله با مظنه درست نیست.

دلیل:

رسول الله ﷺ: وقتی جنس آن‌ها باهم فرق داشته پس هر طور خواستید بفروشید؛ وقتی دست‌به‌دست باشد. (صحیح ابن حبان ج ۱۱ ص ۳۹۳ - الهدایه ج ۳ ص ۲۴)



دست به دست: یعنی نقد باشد و هر دو کالا در آن مجلس معامله حاضر باشد.

**مسئله ۱۴** ◀ اگر در معامله فقط عددِ ثمن ذکر شود و کدام ثمن بودن را بیان نشود، بر هر کدام که رایج تر باشد حمل بر همان است. مثلاً اگر بگوید: «قیمت این کالا در ایران هزار است»، بر تومان گرفته می شود. دلیل:

زیرا هر کدام که در عرف رایج باشد، همان محسوب می شود. (الهدایه ج ۳ ص ۲۴)

**مسئله ۱۵** ◀ اگر در مکانی چند واحد پول رایج باشد، در این صورت اگر ارزش آن ها باهم اختلاف داشته باشد و برابر نباشد، بدون بیان نوعش باطل است. دلیل:

زیرا این نوع مجهولیت باعث نزاع و دعوا خواهد شد و هر آنچه که باعث نزاع شود غیر مجاز است. (الهدایه ج ۳ ص ۲۴)

**مسئله ۱۶** ◀ اگر یک مجموعه را بفروشد و گفته شود «قیمت هر واحد آن فلان تومان است»، اگر بین هر کدام از واحدهای آن تفاوتی نباشد پس فقط در یکی از آن ها صحیح است و اگر متفاوت باشند در هیچ کدام درست نیست. دلیل:

زیرا قیمت اعلام شده را در برابر کل مبیع دانستن متعذر است؛ زیرا تعداد آن ها معلوم نیست، پس در کمترین مقدار آن درست محسوب



می شود مگر اینکه تعداد مبیع را بیان کرده شود که در این صورت درست است. (الهدایه ج ۳ ص ۲۴)

**مسئله ۱۷** ◀ و اگر متفاوت باشد برای این در هیچ یک از آن ها جایز نیست؛ زیرا تفاوت بسیار است و مجهول است و باعث منازعه و دعوا خواهد شد (الهدایه ج ۳ ص ۲۴)

مثال: مالی غیر متفاوت مانند یک مجموعه از گندم و متفاوت مانند یک مجموعه گوسفند.

**مسئله ۱۸** ◀ اگر سیلویی را به حساب صد صاع بودن بفروشد، در این صورت اگر کمتر از صد بود، مشتری به حصه بگیرد؛ یعنی پولش را به اندازه ای که در سیلو بود بپردازد یا بیع را فسخ کند و اگر از صد اضافه آمد، مازادش متعلق به بایع است.

صاع: هشت رطل از گندم است و هر رطل تقریباً چهار صد گرم است.

دلیل:

زیرا معامله قبل از کامل شدن بین اجزای آن جدایی واقع شده است و مشتری بر این مقدار موجود راضی نشده است و اگر بیشتر از مقدار مذکور باشد، به همین دلیل باید به فروشنده پس داده شود؛ زیرا توافق بر مقدار معین صورت گرفته است و مقداری اضافه بر توافق آمده است؛ پس متعلق به فروشنده خواهد بود. (الهدایه ج ۳ ص ۲۵)

**مسئله ۱۹** ◀ اگر کالای مذروع (مسافت حساب کرده می شود) باشد مانند پارچه، در این صورت اگر تویی از آن را به حساب صد متر فروخته



شود، مشتری باید آن را به همان قیمت گفته شده بگیرد چه کم باشد و چه زیاد و الا بیع را فسخ کند.  
دلیل:

زیرا در کالای متری، اندازه برای آن کالا صفت است و صفت را در شرع قیمتی نیست. (الهدایه ج ۳ ص ۲۵)

**مسئله ۲۰** ◀ اگر بگویند هر ذراع به فلان قیمت، در صورت کم یا زیاد بودن کالا، پول همان زیاد یا کم را باید بپردازد.  
دلیل:

زیرا در اینجا تعیین شده است که چه مقدار از ثمن مقابل چه مقدار از کالا می باشد، پس باید طبق همان شیء توافق شده عمل شود.  
(الهدایه ج ۳ ص ۲۵)

**مسئله ۲۱** ◀ فروش گندم درحالی که در خوشه اش هست، صحیح است.  
**مسئله ۲۲** ◀ همچنین فروش باقلا و مانند آن را می توان در پوست اولش نیز فروخته شود.  
دلیل:

رسول الله ﷺ از فروش نخل تا وقتی که شکوفه دهد نهی کردند و از بیع سنبل (خوشه نیز نهی کردند تا وقتی که سفید شود و ترس فاسدشدنش نرود). (مستخرج ابی عوانه ج ۳ ص ۲۹۰ - سنن الترمذی ج ۳ ص ۵۲۱)

زیرا گندم همراه با خوشه نیز چیزی است که از آن استفاده کرده می شود. (البنایه ج ۸ ص ۴۳)



**مسئله ۲۳** ◀ فروش میوه قبل از نمایان شدن صلاحیتش نیز صحیح است و واجب است که در زمان معامله چیده شود.

**مسئله ۲۴** ◀ همچنین بعد از نمایان شدن صلاحیت میوه نیز صحیح است و باید در همان زمان چیده شود.

دلیل:

زیرا این نوع میوه نیز از جمله اشیائی است که از آن استفاده کرده می‌شود. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷)

زیرا در صورت نچیدن میوه، خریدار ملک کسی دیگر را بر خود مشغول داشته است و این جایز نیست. (الهدایه ج ۲ ص ۲۷)

**مسئله ۲۵** ◀ اگر در فروش میوه قبل از رسیدن و یا بعد از رسیده شدن، شرط کند که تا مدتی روی درخت بماند، این شرط بیع را فاسد می‌کند.

دلیل:

زیرا شرط ترک بر روی درخت، یا عاریت است در داخل بیع و یا اجاره است در داخل معامله‌ی بیع؛ و در یک معامله، داخل کردن معامله‌ای دیگر جایز نیست. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷)

**مسئله ۲۶** ◀ همچنین اگر مقدار معلومی را در بیع استثناء کند نیز بیع را فاسد می‌کند.

توضیح: بگوید گندم این زمین را فروختم ولی یک تن آن برای من است.

دلیل:



زیرا مقدار باقی مانده مجهول است و باعث نزاع و دعوا خواهد شد.  
(الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷)

## فصل خيار الشرط:

مسئله ۲۷ ◀ خيار شرط: معامله به شرط اینکه یکی از طرفین برای قطعی نمودن معامله، چند روز مهلت بخواهد.

مسئله ۲۸ ◀ خيار شرط برای هر کدام از طرفین معامله صحیح است.  
دلیل:

رسول الله ﷺ: هر کس گوسفندی شیرده را بخرد، پس وی را تا سه روز اختیار رد است. (مستخرج ابی عوانه ج ۳ ص ۴۰۴ - المبسوط للسرخسی ج ۱۳ ص ۳۸)

و این حدیث شریف دلیل است بر جایز بودن خيار شرط در بیع. (المبسوط للسرخسی ج ۱۳ ص ۳۸)

مسئله ۲۹ ◀ مدت خيار شرط سه روز یا کمتر از آن است و اگر بیشتر از آن مدت را توافق کنند، در این صورت نیز اگر در سه روز معامله را قطعی کند جایز است و در بیش از آن جایز نیست.  
دلیل:

رسول الله ﷺ به کسی از قریش که در اکثر معاملات گول می خورد فرمودند: بگو مکر و حيله ای نیست ولی برای من سه روز اختیار قطعی کردن معامله است. (مسند امام احمد ج ۴ ص ۴۸۹ - مسند الحمیدی ج ۱ ص ۵۳۷)



**مسئله ۳۰** ◀ اگر بگوید: اگر تا سه روز یا بیشتر از آن ثمن پرداخت نشود پس بیعی در کار نیست، در این صورت اگر در سه روز نقد نماید بیع جایز است و اگر بیشتر طول بکشد بیع جایز نیست.  
دلیل:

زیرا حضرت ابن عمر رضی الله عنهما چنین معامله می کرد که اگر تا سه روز قیمتش پرداخت شود معامله جور است و الا فسخ می شود و ما حکم صحابی را بر قیاس ترجیح می دهیم. (المبسوط للسرخی ج ۱۳ ص ۱۷)  
**مسئله ۳۱** ◀ اگر خیار شرط از برای بائع باشد، در طول مدت خیار مبیع از ملک بائع خارج نمی شود. پس اگر در این مدت مبیع در دست مشتری هلاک شود، قیمت بازاری آن و قیمت واقعی واجب می شود نه قیمت توافق شده.  
دلیل:

زیرا داشتن اختیار فسخ در یک معامله با رضایت داشتن بر خارج شدن اموال خود متضاد هستند؛ یعنی کسی که می گوید تا سه روز به من وقت بده تا اگر صلاح دیدم معامله را قطعی کنم، پس این شرط مخالف رضایت داشتن بر خروج آن کالا از ملک وی می باشد؛ و از آنجا که هنوز بیع قطعی نشده است و به ملک مشتری داخل نشده است، پس واجب بر مشتری قیمت بازاری آن است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۴)

قیمت بازاری: قیمتی که در بازار به آن کالا گذاشته می شود.  
ثمن: قیمتی که طرفین معامله بر آن توافق کرده اند.



مسئله ۳۲ ◀ همچنین است در معامله سوم الشراء.

سوم الشراء: مشتری بگوید: «این کالا را می‌برم و اگر راضی شدم آن را می‌خرم».

دلیل:

زیرا گرفتن کالا برای عقد معامله، در حکم عقد معامله است. (الهدایه ج ۳ ص ۲۱۹)

زیرا اقدام کردن به امور مربوط به عقد در حکم خود عقد می‌باشد. (فتح القدیر ج ۹ ص ۱۰)

مسئله ۳۳ ◀ اگر خيار شرط برای مشتری باشد، در مدت خيار، مبيع از ملک بائع خارج می‌شود، پس اگر در دست مشتری هلاک شود ثمن لازم می‌شود.

دلیل:

زیرا مبيع از ملک فروشنده خارج شده است و معامله از طرف وی قطعی است. (الاختیار لتعلیل المختار ح ۲ ص ۱۴)

مسئله ۳۴ ◀ همچنین در صورت معیوب شدن مبيع در دست مشتری، ثمن واجب می‌شود.

دلیل:

زیرا عیب رسیدن به مبيع حق رد را باطل می‌کند؛ پس بیع و معامله قطعی می‌شود. (الاختیار لتعلیل المختار ح ۲ ص ۱۴)



**مسئله ۳۵** ◀ در مدت خيار شرط برای مشتری، مشتری مبيع را مالک نمی‌شود و احکام ملک ثابت نمی‌شود؛ مانند آزاد شدن خویشاوند مشتری و مانند آن.

**مسئله ۳۶** ◀ در خيار شرط برای فسخ بيع، لازم است که طرف مقابل در مدت خيار از فسخ یا عدم فسخ معامله خبردار شود.  
دلیل:

زیرا فسخ تصرف کردن است در ملک شخص دیگر و در فسخ امکان اینکه ضرری به یکی از طرفین برسد، وجود دارد؛ زیرا ممکن است بائع به خیال قطعی شدن به دنبال مشتری دیگر نرود و یا مشتری به خیال اینکه معامله قطعی شده است به دنبال کالایی دیگر نرود. پس برای جلوگیری از این ضرر محتمل، شرط است که طرف مقابل از فسخ معامله خبردار شود. (الهدایه ج ۳ ص ۳۱)

**مسئله ۳۷** ◀ برای اجازه دادن به قطعی شدن بيع در خيار شرط، خبردار شدن طرف مقابل در مدت لازم نیست.  
دلیل:

زیرا بيع از طرف کسی که خيار شرط نکرده، قبلاً قطعی شده است و قطعی شدن بيع، بسته به اجازه‌ی کسی است که خيار شرط کرده و وی نیز اجازه داده است. (الهدایه ج ۳ ص ۳۲)

**مسئله ۳۸** ◀ خيار شرط ۱- باگذشتن مدت خيار و همچنین ۲- با عملی که بر رضایت دلالت می‌کند، ساقط می‌شود؛ مانند سوار شدن بر مرکب و نزدیکی به امه (کنیز).



دلیل:

زیرا اقدام به استفاده از مبیع مانند این است که وی صریحاً اعلام رضایت کند. (المبسوط للسرخی ج ۱۳ ص ۹۹)

مسئله ۳۹ ◀ اگر دو یا سه لباس را به شرط انتخاب یکی از آنها بفروشد صحیح است ولی در بیشتر از آن درست نیست.

دلیل:

قیاس این است که در دو لباس و یک لباس نیز بیع فاسد باشد ولی برای این عمل تا سه جامه حق اختیار ثابت شده است؛ زیرا خیار شرط برای جلوگیری از گول خوردن است تا طرف بتواند کالای بهتر و مناسب‌تر برای خود انتخاب نماید و این نیاز با سه جامه رفع می‌شود؛ چون سه نوع جنس داریم: خوب و بد و میانه و مجهول بودن در سه چیز باعث منازعه و دعوا نمی‌گردد. (الهدایه ج ۳ ص ۳۱ و ۳۲)

مسئله ۴۰ ◀ اگر شرط کند که یکی از دوبنده را خواهد خرید، در این صورت اگر قیمت هر کدام را بیان کند و محل اختیار نیز بیان شود بیع صحیح است.

دلیل:

زیرا هم مبیع معلوم است و هم ثمن آن، پس جهالتی در هیچ‌کدام از آنها نیست. (الهدایه ج ۳ ص ۳۲)

مسئله ۴۱ ◀ و اگر یکی از شرایط نباشد بیع فاسد است.

دلیل:



زیرا جهالتی در مبیع یا ثمن و یا هردوی آنها وجود دارد که باعث دعوا و منازعه خواهد شد و این جهالت بیع را فاسد می‌کند. (الهدایه ج ۳ ص ۳۲)

مسئله ۴۲ ◀ اگر بنده‌ای را به شرط کاتب بودنش بخرد و بعد معلوم شود که کتابت (نوشتن) نمی‌داند، در این صورت مشتری مختار است که به قیمت توافق شده بخرد و یا بیع را فسخ کند.  
دلیل:

زیرا کاتب بودن وصفی است که مردم با شرط کردن آن در عقد، به آن رغبت می‌ورزند؛ وقتی آن وصف یافت نشد پس برای مشتری اختیار رد یا عقد ثابت می‌شود. (الهدایه ج ۳ ص ۳۳)  
مسئله ۴۳ ◀ خیار عیب و خیار تعیین، به ارث می‌رسد.  
خیار عیب: حق رد مبیع در صورت معیوب بودن.  
خیار تعیین: تعیین اینکه کدام را بخرد.  
دلیل:

۱- زیرا مشتری مستحق کالای بدون عیب است، پس همین‌گونه نیز به وارثان وی می‌رسد؛ یعنی آنها نیز مستحق مبیع بدون عیب هستند. پس وقتی کالا معیوب باشد حق رد مبیع برای آنان نیز ثابت است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۳)

۲- خیار تعیین نیز ثابت است؛ زیرا ملک میّت با ملک دیگری مخلوط شده است، پس وارثان وی هستند که حق خود را ثابت می‌کنند.  
(الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۳)



**مسئله ۴۴** ◀ خيار شرط و خيار رؤيت به ارث نمی‌رسد.

خيار رؤيت: داشتن اختيار رد در مبيعی که قبل از دیدن آن خریداری شده باشد، پس مشتری حق دارد که هنگام دیدن مبيع آن را رد کند.

دلیل:

زیرا این اختیار برای خواستن و فکر کردن هستند و خواستن و فکر کردن به دیگری منتقل نمی‌گردند. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۳)

## فصل خيار رؤيت:

**مسئله ۴۵** ◀ اگر کالایی را بدون دیدن آن بخرد، صحیح است و تا وقتی که باطل کننده‌ی اختیار یافت شود، مشتری را اختیار رد ثابت است، گرچه قبل از رؤيت راضی شده باشد ولی بائع را اختیاری نیست. دلیل:

رسول الله ﷺ: اگر کسی چیزی را بخرد که ندیده است، پس هنگام دیدن برای او اختیار ثابت است. (سنن الصغیر للبيهقي ج ۲ ص ۲۴۰ - سنن الدارقطني ج ۳ ص ۳۸۲ - البناية ج ۸ ص ۸۲)

**مسئله ۴۶** ◀ اشیائی که اختیار را باطل می‌کند: ۱- معیوب شدن مبيع در دست مشتری. ۲- تصرف مشتری در مبيع که آن تصرف، حقی را برای دیگری ثابت می‌کند مانند فروش بدون خيار قبل از رؤيت و همچنین بعد از رؤيت.

دلیل:



حضرت عثمان رضی اللہ عنہ زمینی را به حضرت طلحه رضی اللہ عنہ بن عبیدالله رضی اللہ عنہ فروخت. بعد از معامله بعضی از مردم به حضرت عثمان رضی اللہ عنہ گفتند که در این معامله زیان کرده‌ای. پس حضرت عثمان رضی اللہ عنہ گفت که اختیار رد معامله برای من ثابت است؛ زیرا من چیزی را فروختم که ندیده بودم و همین حرف را به حضرت طلحه رضی اللہ عنہ نیز گفتند و وی گفت: اختیار پس دادن برای من ثابت است؛ زیرا من چیزی را که ندیده‌ام خریدم. پس هر دو پیش جبیر بن مطعم رضی اللہ عنہ رفتند تا وی بین آن‌ها حکم کند. جبیر رضی اللہ عنہ به نفع طلحه رضی اللہ عنہ حکم کرد و اختیار را برای وی ثابت کرد و برای حضرت عثمان رضی اللہ عنہ اختیار ثابت نکرد و این حکم در حضور بسیاری از صحابه رضی اللہ عنہ بوده است و به اجماع آن‌ها رسیده است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۶)

پس نتیجه این می‌شود که بعد از فروش، حق رؤیت ثابت نیست. زیرا وقتی پس دادن بعضی از مبیع متعذر گشت، پس دادن بعض دیگر نیز ممنوع می‌شود؛ زیرا در این کار برای بائع ضرر است، پس همین‌طور است در مبیع معیوب. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۶)

**مسئله ۴۷** ◀ اگر تصرفی نماید که حقی برای دیگری ثابت نکند مانند فروش با خیار، این تصرف حق رد را بعد از اتمام مدت خیار باطل می‌کند نه قبل از اتمام مدت مانند فروش با خیار و هبه بدون تسلیم.

**مسئله ۴۸** ◀ اگر مشتری جاهایی مقصود از خرید را ببیند، با این کار رؤیت مبیع حاصل شده است و دیدن کل مبیع لازم نیست؛ مانند دیدن صورت امه (کنیز) و مرکب و همچنین کفل مرکب و دیدن موضع



علامت لباسی که دارای علامت باشد و رؤیت ظاهر لباس غیر معلم (لباسی که دارای علامت نباشد) و رؤیت اتاق‌هایی که قصد خرید آن را دارد از یک دار.

دلیل:

زیرا در بعضی اوقات دیدن همه جای مبیع متعذر است؛ پس دیدن جاهایی که آن مبیع به خاطر آن خریده می‌شود کافی است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۶)

مسئله ۴۹ ◀ نظر وکیل خرید و وکیل قبض کالا، رؤیت مشتری محسوب می‌شود.

دلیل:

زیرا این اشخاص وکیل هستند که مبیع را قبض کامل و تام نمایند و قبض وقتی کامل و تام است که اختیار رؤیت را ساقط نماید و آن با اعتبار رؤیت وی به مثابه رؤیت خود مشتری بودن حاصل می‌شود. (بدائع الصنائع ج ۵ ص ۲۹۶)

مسئله ۵۰ ◀ نظر کردن رسول مشتری، نظر خود مشتری محسوب نمی‌شود.

دلیل:

زیرا اختیار رسول بر قبض کردن و رساندن آن به مشتری می‌باشد و در مورد چیزی دیگر اختیاری ندارد، پس دیدن وی دیدن مشتری محسوب نمی‌شود. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۲۸)



**مسئله ۵۱** ◀ اگر فرد نابینا باشد، پس لمس وی و چشیدن وی و بوئیدن وی و وصف زمین نزد وی، رؤیت محسوب می‌شود.  
دلیل:

۱- زیرا با صادر شدن این افعال از شخص بینا نیز بدون رؤیت، خیار رؤیت از وی ساقط می‌شود. (فتح القدیر ج ۶ ص ۳۴۸) یعنی اگر شخص بینا چیزی را لمس کند و بدون دیدن بخرد، اختیار پس دادن از وی ساقط می‌شود؛ زیرا علم وی بر کالا با لمس حاصل شده است و همین‌طور است در اشیاء چشیدنی و بوئیدنی که با چشیدن و بوئیدن علم به این اشیاء ثابت می‌شود. پس اختیار پس دادن از وی ساقط می‌شود.

۲- زیرا اشیاء را می‌توان با توصیف آن شناخت همچنان که با دیدن می‌شود شناخت. پس توصیف شیء مانند دیدن آن است، همچنان که در بیع سلم چنین است. (الهدایه ج ۳ ص ۳۶)

**مسئله ۵۲** ◀ اگر کسی کالایی را ببیند و بعد بخرد، در صورتی که بعد از رؤیت آن تغییری حاصل شده باشد، مشتری را باز خیار رؤیت ثابت است و قول بائع در عدم تغییر قبول است (همراه با قسم وی) و قول مشتری در مورد عدم رؤیت آن اولی است (همراه با قسم وی).  
دلیل:

زیرا در رؤیت اول علم به مبیع حاصل نشده است، پس مانند این می‌شود که اصلاً ندیده باشد. (الهدایه ج ۳ ص ۳۶)

## فصل خيار عيب:

**مسئله ۵۳** ◀ اگر در مبيع عیبی یافت شود که قیمت مبيع را نزد تجار کم می‌کند، مشتری مختار است که آن را پس دهد و یا اینکه به قیمت توافق شده بگیرد.

دلیل:

زیرا عقد معامله‌ی مطلق بر مبيع سالم واقع می‌شود و وقتی عیبی در مبيع باشد، برای جلوگیری از لازم شدن چیزی که مشتری بر آن راضی نبوده است، اختیار پس دادن و یا گرفتن ثابت می‌شود. (الهدایه ج ۳ ص ۳۷)

توضیح: یعنی وقتی کالایی را معامله کرده شود پس مشتری به خیال سالم بودن آن را خریداری می‌کند. پس وقتی معیوب باشد به آن راضی نخواهد شد، برای همین برای وی حق پس دادن و یا گرفتن ثابت می‌شود.

**مسئله ۵۴** ◀ عیوبی قیمت مبيع را نزد تجار کم می‌کنند مانند:

۱- در بنده (عبد): فرار کردن عبد، شب‌ادراری، دزدی در کودکی که عاقل است؛ و اگر این عیوب از بالغ باشد، عیبی دیگر است یعنی به حساب عیب در کودکی گذارده نشود. پس اگر نزد کسی در سن بلوغ دزدی کرد، به خاطر دزدی در کودکی نزد فروشنده حق رد ندارد؛ و جنون در کودکی برای ابد عیب است؛ و بوی بد دهان و زیر بغل و زنا و ولد زنا بودن، در حق امه (کنیز) عیب محسوب می‌شوند و در حق





بنده عیب نیستند و کفر در هردوی آنها عیب است. استحاضه و حیض ندیدن دختر هفده ساله عیب است.

دلیل:

زیرا ضرر در کالا به خاطر کم شدن قیمت وی به نزد تجار حاصل می شود، پس هر آنچه از عیب که قیمت کالا را در نزد تجار کم کند عیب محسوب می شود. (الهدایه ج ۳ ص ۳۷)

مسئله ۵۵ ◀ اگر بعد از مردن برده یا آزاد کردن وی به رایگان و یا تدبیر وی و یا ام ولد نمودن وی، در مبيع عیبی قدیم آشکار شود، نقصان حاصل از آن عیب را از بایعش می توان گرفت.

دلیل:

زیرا: ۱- با مرگ برده مالکیت صاحب وی منقضی شده است و امکان پس دادن آن توسط شرع ثابت شده است؛ پس رد مبيع و گرفتن قیمت آن معذور است، پس نقصان آن را از فروشنده بگیرد.

۲- در آزاد نمودن نیز رد آن برده و پس گرفتن قیمت آن متعذر گشته است؛ پس گرفتن نقصان برای وی ثابت می شود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۲۰)

مسئله ۵۶ ◀ اگر عیب قدیم بعد از آزاد کردن در مقابل مال و یا کشتن وی و یا خوردن بعضی از مبيع و یا کل مبيع و یا پوشیدن و پاره شدن لباس آشکار شود، حق رجوع با نقصان را ندارد.

دلیل:

۱- در قتل؛ زیرا وی عوض معنوی آن را گرفته است



۲- و در خوردن ساقط می شود زیرا؛ مشتری در آن تصرفی نموده است که آن تصرف پس دادن را متعذر نموده است؛ و پوشیدن نیز به مانند خوردن آن است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۲۰)

**مسئله ۵۷** ◀ اگر بعد از حدوث عیبی دیگر، عیب قدیم مبیع آشکار شود، با نقصان عیب قدیم به بائع رجوع کند مگر اینکه بائع راضی شود که مبیع را با این عیب جدید پس بگیرد؛ و این تا وقتی است که مبیع با ملک مشتری مختلط نشده باشد.

دلیل:

زیرا اگر بگوییم که مبیع را پس دهد، در این کار به فروشنده ضرر می رسد؛ زیرا وی مبیع را در حالی تحویل داد که از عیب جدید که در دست مشتری حادث شده سالم بود؛ و با پس ندادن آن به مشتری ضرر می رسد؛ زیرا وی عیب قدیم را نمی دانسته است پس برای اینکه بر هیچ کدام ضرر نرسد به نقصان رجوع کند مگر اینکه فروشنده به ضرر این عیب جدید راضی شود و پس بگیرد که در این صورت خود وی به ضرر خود راضی شده و از حق خود گذشته است. (العنایه ج ۶ ص ۳۶۵)

یعنی آن کالا را ببیند که اگر سالم باشد چه قیمت دارد و با این عیب قدیم چه قیمتی دارد و هر آنچه که این عیب از قیمت کالا کم کرده، آن را از فروشنده بستاند.

**مسئله ۵۸** ◀ اگر مشتری قبل از اختلاط مبیع را بفروشد، دیگر حق رجوع ندارد و اگر بعد از اختلاط بفروشد، حق رجوع ثابت است.

دلیل:



زیرا اگر با ملک خود مخلوط نشده و فروخته باشد، در این صورت پس دادن وی غیرممکن نیست چون می‌تواند که از مشتری خود پس گرفته و به فروشنده پس دهد. (الهدایه ج ۳ ص ۳۸)

**مسئله ۵۹** ◀ ولی اگر با ملک خود مخلوط شده باشد، پس گرفتن مبیع ممتنع شده است.

دلیل:

زیرا جدا کردن آن از ملک مشتری غیرممکن شده است، پس نقصانی که عیب باعث آن شده است را از بائع بگیرد. (البحر الرائق ج ۶ ص ۵۵)  
مثال: گندمی می‌خرد و آن را می‌فروشد و بعد عیب قدیم در گندم آشکار می‌شود. در این صورت اگر گندم را بدون اختلاط به ملک خودش فروخته باشد، حق رجوع با نقصان را ندارد و اگر بعد از اختلاط باشد، می‌تواند با نقصان رجوع کند.

رجوع با نقصان: یعنی آنچه که عیب در قیمت مبیع ایجاد می‌کند را مشتری از بائع بستاند.

**مسئله ۶۰** ◀ اگر گردو و مانند آن بعد از شکستنشان در آن‌ها عیبی آشکار شود، اگر باوجوداین عیب بازهم قابل انتفاع باشد، مشتری می‌تواند نقصان عیب را از بائع بگیرد و اگر قابل انتفاع نباشد، کل قیمت را از بائع پس بگیرد.

دلیل:

زیرا در صورت فاسد بودن و غیرقابل استفاده بودن کل آن گردو، مال محسوب نمی‌شود؛ پس بیع باطل می‌گردد ولی اگر عیب طوری باشد



که باوجود آن قابل استفاده باشد، پس بعض آن مال محسوب می شود و بیع در بعض قابل استفاده واقع می شود. (الهدایه ج ۳ ص ۳۹)

توضیح: برای مثال اگر گردو بگیرد و وقتی آن را شکست ببیند که در آن مغزی نیست و یا اینکه مغز فاسد شده است، پس در این صورت حکم مسئله ی بالا ثابت می شود.

**مسئله ۶۱** ◀ اگر مشتری ادعا کند که بنده ای که خریده است وقتی نزد وی بوده فرار کرده است، پس بر وی لازم است؛ اولاً اثبات کند که نزد خودش (مشتری) فرار کرده است (با شاهد آوردن مشتری و یا امتناع بائع از قسم خوردن بر علم نداشتن بر فرار نزد وی) و بعد از اثبات آن، مشتری شاهد بیاورد که نزد بائع نیز فرار داشته است و یا بائع را قسم دهد که وی این بنده را فروخته و تحویل داده است درحالی که نزد وی اصلاً فرار نداشته است و یا بائع به این صورت قسم بخورد که مشتری به خاطر این ادعا حق رد ندارد.

دلیل:

زیرا مشتری اول باید ثابت کند که در هنگام فرار در نزد وی این عیب رخ داده است تا بتواند به عنوان مدعی علیه فروشنده اقدام کند و بعد باید ثابت کند که نزد فروشنده نیز این عیب وجود داشته است. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۴۰)

**مسئله ۶۲** ◀ اگر مشتری مدعی باشد که مبیع دارای عیبی است، پس تا وقتی که ثابت شود آن مبیع عیب ندارد، پرداخت ثمن مبیع بر وی لازم نمی شود.



دلیل:

زیرا مشتری با ادعای عیب، واجب شدن پرداخت قیمت مبیع را منکر شده است. پس اول باید وجود یا عدم عیب آشکار شود تا معلوم گردد که حق پرداخت قیمت بر گردن وی ثابت است یا خیر. (البنایه ج ۸ ص ۱۲۲)

**مسئله ۶۳** ◀ اعمالی که حکم رضایت به معیب دارند عبارت‌اند از:

مداوای عیب و سوارشدن بر مبیع برای حاجت خود و اگر برای رد مبیع یا غذا و آب دادن آن سوار شود، رضا نیست و همچنین اگر برای چیزی که به خاطر آن مجبور بر سوارشدن باشد نیز رضایت محسوب نمی‌شود.

دلیل:

زیرا این اعمال همه دلیل هستند بر اینکه وی خواستار این کالا می‌باشد؛ پس بعد از این اعمال دیگر حق برگرداندن مبیع را ندارد. (درر الحکام ج ۲ ص ۱۶۶)

**مسئله ۶۴** ◀ اگر دو بنده را به یک عقد معامله بخرد و در یکی از آنها عیب یافت شود، در این صورت اگر هر دو را قبض نموده باشد، همان معیوب را برگرداند و اگر قبض نکرده باشد، هر دو را پس دهد و یا هر دو را باهم بگیرد.

دلیل:

زیرا در صورت قبض هر دو مبیع، عقد تکمیل شده است؛ زیرا عیب مانع تکمیل شدن عقد نمی‌شود و علت حق برگرداندن به خاطر عیب



است و عیب در یکی از آن‌ها یافت شده است و حکم نیز بر حسب علتش ثابت می‌شود؛ پس حق پس دادن در همان عبد معیوب ثابت می‌شود. (المبسوط للسرخی ج ۱۳ ص ۱۰۲)

**مسئله ۶۵** ◀ همچنین است حکم کالای وزنی و کیلی و در این صورت، اگر قبض کرده باشد، نیز حکم همین است؛ یعنی یا کل را بگیرد و یا کل را رد کند و برگرداند.  
دلیل:

زیرا شیء موزون و مکیل وقتی از یک جنس باشند، در حکم یک شیء هستند. پس اگر بعض آن دارای عیب باشد مانند این است که کل آن معیوب است، پس یا باید کل آن را برگشت دهد و یا کل را بگیرد و حق تجزیه‌ی آن‌ها را ندارد. (الهدایه ج ۳ ص ۴۱)

اگر در چند گونی یا ظرف باشد، در این صورت وی می‌تواند همان معیوب را پس دهد و سالم را نگه دارد. (الهدایه ج ۳ ص ۴۱)

اگر بعض مبیع را صاحبی دیگر پیدا شود، در این صورت حق رد باقی‌مانده را ندارد بلکه باقی را به حصه‌ی قیمت توافق شده بستاند.

مثلاً یک تن گندم می‌خرد و بعد از خرید، کسی دیگر نیم تن آن را از مشتری می‌گیرد زیرا صاحبش فروشنده نبوده بلکه متعلق به کسی دیگر بوده است. در این صورت نیم تن باقی‌مانده را مشتری نمی‌تواند پس دهد بلکه قیمت نیم تن که در دستش هست را بپردازد و بگیرد.

دلیل:



زیرا در تقسیم این نوع کالا ضرری به مشتری نمی‌رسد و پیدا شدن صاحب برای بعضی از آن، مانع تکمیل شدن عقد نمی‌شود. (الهدایه ج ۳ ص ۴۱)

مسئله ۶۶ ◀ اگر چنین مسئله‌ای در مورد لباس (پارچه) پیش بیاید، مشتری حق رد باقی را دارد.  
دلیل:

زیرا بریدن و تقسیم جامه (پارچه) عیب محسوب می‌شود، پس وی حق برگشت دادن باقی‌مانده در دست خودش را دارد. (الهدایه ج ۳ ص ۴۱)

مسئله ۶۷ ◀ اگر بائع در هنگام فروش خود را از هر عیبی مبرا بداند و اگرچه عیب‌ها را شمارد، چنین عملی صحیح است و مشتری را حق رد نیست.  
دلیل:

رسول الله ﷺ: مسلمانان بر شرط‌های خود پایبند باشند مگر اینکه حلالی را حرام گردانند و یا حرامی را حلال. (شرح معانی الآثار ج ۴ ص ۹۰ - المعجم الكبير للطبرانی ج ۴ ص ۲۷۵ - البنايه ج ۸ ص ۱۳۶)  
یعنی مسلمان اگر چیزی را شرط کند پس باید به آن شرط پایبند باشد مگر اینکه شرطی باشد که طبق آن شیء حلالی حرام گردانده شود که در این صورت پایبندی به آن باطل است و همچنین اگر شرطی باشد که حرامی را حلال می‌گرداند پس پایبندی به آن شرط باطل است.

## فصل بيع الفاسد:

مسئله ۶۸ ◀ فروش آنچه در شرع مال محسوب نمی‌شود، باطل است؛ مانند خون و مردار و انسان آزاد و اتباع آزاد: مدبر و ام ولد و مکاتب. دلیل:

زیرا رکن و اساس بيع مبادله مال در مقابل مال است و این اشیاء در شرع مال نیستند. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۵۳)

مسئله ۶۹ ◀ اگر مال غیر متقوم شرعی را در مقابل پول بفروشد نیز باطل است.

مال غیر متقوم شرعی: به اشیائی که در شرع برای آن ارزشی نهاده نمی‌شود و از نظر شرع بی‌ارزش باشد، اطلاق می‌شود مانند خوک و خمر (عرق و مشروبات الکلی). دلیل:

زیرا در خمر و خوک در نزد اهل ذمه مال محسوب می‌شوند ولی در شرع امر به اهانت خمر و خوک شده‌ایم؛ پس وقتی آن را در مقابل پول فروخته شود، این عمل ارزش دادن به خمر و خوک است و از این کار نهی شده است، پس بيع باطل است. (العنايه ج ۶ ص ۴۰۵)

ولی اگر در مقابل چیزی غیر از پول فروخته شود بيع باطل نیست بلکه فاسد است. مثلاً بگویند این خوک در مقابل این گوسفند فروخته‌ام، پس بيع باطل نیست و فاسد است؛ یعنی اینکه این معامله در حق گوسفند درست است و بجای خوک، قیمت گوسفند واجب می‌شود.





فرق بیع باطل و فاسد: اگر بیع باطل باشد، اصلاً نمی‌توان آن را درست کرد ولی اگر فاسد باشد با برداشتن مکان یا شرطی که باعث فساد بیع شده است، می‌توان بیع را جایز گرداند همچنان که در مثال فوق با برداشتن خوک، معامله در مورد گوسفند جایز گردیده است.

**مسئله ۷۰** ◀ اگر بنده‌ای را همراه با فرد آزاد فروخته شود، این بیع باطل است اگرچه قیمت هر کدام مشخص شده باشد.

دلیل:

زیرا شخص آزاد، مال نیست، پس فروش آن باطل است و برای برده نیز شرط قبول آن را خرید شخص آزاد در کنار وی نموده است پس چیزی که مال نیست را شرط قبول این عقد کرده است و این شرط عقد را باطل می‌کند. (درر الحکام ج ۲ ص ۱۶۹)

**مسئله ۷۱** ◀ همچنین است اگر مذبوح شرعی را همراه با مردار بفروشد یعنی بیع باطل است.

**مسئله ۷۲** ◀ اگر بنده‌ای را همراه با مدبر بفروشد و یا همراه با بنده‌ی کسی دیگر بفروشد، بیع با حصه‌ی ثمن جایز است.

دلیل:

زیرا مدبر نزد بعضی از علماء مال محسوب می‌شود؛ پس باطل بودن فروش مدبر به بنده سرایت نمی‌کند. (درر الحکام ج ۲ ص ۱۶۹)

حصه‌ی ثمن: قیمت توافق شده را بر بنده و مدبر تقسیم کرده شود و هر آنچه که سهم بنده باشد را حصه‌ی ثمن گویند.



**مسئله ۷۳** ◀ اگر ملک خود را همراه با شیء وقف شده بفروشد، بیع با حصه درست است.

دلیل:

زیرا وقف نیز نزد بعضی از علماء قابل فروش است؛ پس باطل بودن فروش آن به غیر آن سرایت نمی کند. (درر الحکام ج ۲ ص ۱۶۹)

**مسئله ۷۴** ◀ بیع خمر در مقابل کالا و فروش کالا در مقابل خمر فاسد است.

دلیل:

زیرا در اینجا مقصود فروش کالای حلال است و گفتن بیع مردود است و با جایگزین کردن شیء حلال بجای خمر، بیع جایز می گردد. (درر الحکام ج ۲ ص ۱۷۰)

**مسئله ۷۵** ◀ بیع اشیاء مباح قبل از مالک شدن جایز نیست، مانند هیزم.

دلیل:

زیرا کسی چیزی را که مالک نیست، نمی تواند بفروشد. (درر الحکام ج ۲ ص ۱۷۰)

**مسئله ۷۶** ◀ بیع اشیائی که قادر به تسلیم آن نباشد مگر با حيله، نیز جایز نیست مگر اینکه آن در دستش باشد، مانند کبوتر.

دلیل:

زیرا وی قادر بر تسلیم آن نیست. (الهدایه ج ۳ ص ۴۴)

**مسئله ۷۷** ◀ همچنین بیع اشیائی که قادر به تسلیم آن نباشد مگر با ضرر به خود نیز جایز نیست، مانند الوار یک خانه قبل از جدا کردن از آن.



دلیل:

زیرا تسلیم آن به مشتری همراه با ضرر است. (الهدایه ج ۳ ص ۴۴)  
**مسئله ۷۸** ◀ بیع اشیائی که در آن فریب باشد نیز جایز نیست؛ مانند بار  
 جنین حیوان آبستن و شیر در پستان.

دلیل:

رسول الله ﷺ از فروش شیر در پستان و پشم چیده نشده نهی کرده‌اند.  
 (البنایه ج ۸ ص ۱۵۰ - المعجم الاوسط ج ۴ ص ۱۰۱ - السنن الصغیر  
 للبيهقي ج ۲ ص ۲۷۱)

**مسئله ۷۹** ◀ همچنین بیع اشیائی که جهالت آن باعث نزاع و دعوا شود؛  
 مانند این که بگوید: آنچه در این دار هست را فروختم.

دلیل:

زیرا جهالت که به منازعه بکشد، مانع تسلیم مبیع و تحویل ثمن  
 خواهد گردید؛ پس عقد معامله‌ی آنان به عبث تبدیل خواهد شد. (بدائع  
 الصنائع ج ۴ ص ۱۸۰)

**مسئله ۸۰** ◀ بیع مزاینه جایز نیست.

مزاینه: فروش خرما یا چیده شده در مقابل مثل آن خرما در روی  
 درخت از روی مظنه.

دلیل:

زیرا رسول الله ﷺ از این نوع بیع منع کرده‌اند. (الهدایه ج ۳ ص ۴۴)

**مسئله ۸۱** ◀ بیع ملامسه نیز جایز نیست.

لامسه: اگر مشتری به کالایی دست بزند بیع قطعی می‌شود.



**مسئله ۸۲** ◀ بیع منابذه نیز جایز نیست.

منابذه: بائع کالایی را به سوی مشتری پرت کند و مشتری باید آن را قبول کند.

**مسئله ۸۳** ◀ بیع القاء حجر نیز جایز نیست.

القاء حجر: مبيع با سنگ زدن مشخص کرده شود.  
دلیل:

در جاهلیت (قبل از اسلام) بین عرب بوده است و رسول الله ﷺ از این نوع بیع ها نهی کرده اند. (الهدایه ج ۳ ص ۴۵)

**مسئله ۸۴** ◀ فروش مرتع و اجاره دادن آن نیز جایز نیست.  
دلیل:

زیرا علف مرتع را مالکی نیست و انسان ها در آن شریک هستند، پس فروش آن جایز نیست و در مورد اجاره چون اجرت را مقابل استهلاک و مصرف شیء مباح و همگانی می خواهد، اجاره ی آن جایز نیست.  
(الهدایه ج ۳ ص ۴۵)

**مسئله ۸۵** ◀ فروش زنبور عسل به تنهایی جایز نیست و اگر با کندویش باشد رواست.  
دلیل:

زیرا زنبور عسل نیز از حشرات است و فروش حشرات جایز نیست و فروش با کندو جایز است؛ زیرا زنبور تابع کندو می شود. (الهدایه ج ۳ ص ۴۵)



اگر زنبور عسل را در یک ظرف جمع کند و تحویل دهد، امام محمد رحمته الله فروش آن را جایز می‌داند زیرا زنبور عسل حیوانی است که از آن، هم در شرع و هم در عرف استفاده کرده می‌شود. (الهدایه ج ۳ ص ۴۵)

**مسئله ۸۶** ◀ فروش اعضای انسان جایز نیست.

دلیل:

زیرا اعضای انسان محترم است و نباید با فروش به آن اهانت شود. (الهدایه ج ۳ ص ۴۶)

**مسئله ۸۷** ◀ فروش اعضای خوک نیز نارواست.

دلیل:

زیرا اعضای خوک در شرع بی‌ارزش است و با فروش آن نباید به آن ارزش داده شود. (فتح القدير ج ۶ ص ۴۲۵)

**مسئله ۸۸** ◀ فروش پوست مردار قبل از دباغی جایز نیست.

دلیل:

رسول الله صلی الله علیه و آله از مردار با اهاب استفاده نکنید.

اهاب: به پوست دباغی نشده گفته می‌شود. (المبسوط للسرخی ج ۱ ص ۲۰۲)

و رسول الله صلی الله علیه و آله: هر پوستی که دباغی شود همانا پاک است. (مسند احمد ج ۲ ص ۴۴۳)

**مسئله ۸۹** ◀ فروش تخم کرم ابریشم و کرم ابریشم جایز نیست و نزد امامین رحمته الله جایز است.

دلیل:



امام اعظم رحمته الله خود کرم ابریشم و تخم آن را غیر قابل استفاده می‌داند؛ پس قابل فروش هم نیست ولی امامین رحمته الله مفید می‌دانند و فروش آن را جایز می‌دانند. (بدائع الصنائع ج ۵ ص ۱۴۴)

مسئله ۹۰ ◀ فروش بالاخانه بعد از منهدم شدن جایز نیست.

دلیل:

زیرا بعد از منهدم شدن بالاخانه، دیگر چیزی برای معامله باقی نمی‌ماند. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۵۹)

مسئله ۹۱ ◀ فروش بنده (عبد) به عنوان امه جایز نیست.

دلیل:

زیرا در انسان، مرد و زن بودن هر کدام جنسی دیگر محسوب می‌شوند؛ زیرا از هر کدام کاری متفاوت از دیگری خواسته می‌شود. مثلاً بنده برای کار در بیرون خانه است و کنیز برای کار در خانه. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۵۳)

مسئله ۹۲ ◀ خرید آنچه که خودش فروخته است، قبل از دریافت ثمن معامله‌ی اول جایز نیست.

دلیل:

زنی نزد حضرت عایشه رضی الله عنها آمد و گفت که من خادمی را به قیمت هشت صد درهم به شخصی به نام زید بن ارقم نسبه فروختم و دیدم که وی قصد فروش آن را دارد و من خودم از وی به شش صد درهم خریدم. حکم آن چیست؟ حضرت عایشه رضی الله عنها گفتند: چه بد خریدی کردی و چه بد فروشی است که زید بن ارقم انجام داده است. برو و



به زید بن ارقم بگو: با این معامله‌اش، الله جلّ و علا جهاد وی همراه با رسول الله ﷺ را باطل کرده است مگر اینکه توبه کند.

توضیح: حضرت عایشه رضی الله عنها این معامله را چنان بد می‌داند که عبادت شخص را باطل می‌کند و آن چیزی است که با نظر نمی‌توان گفت بلکه با شنیدن از رسول الله ﷺ می‌باشد و دیگر اینکه حضرت عایشه رضی الله عنها آن بیع را خرید و فروش بد نامیده است.

و دلیل دیگر اینکه در این کار شبهه‌ی ربا وجود دارد و شبهه‌ی ربا حقیقت ربا محسوب می‌شود. (بدائع الصنائع ج ۵ ص ۱۹۹)

**مسئله ۹۳** ◀ خرید آنچه خود فروخته است همراه با شیئی که فروخته بود باقیمت اولی نیز جایز نیست. این جایز نبودن در حق آنچه قبلاً فروخته بود است و در مورد شیئی که اضافه نموده است جایز است. مثال: خودرویی را به قیمت هزار فروخته باشد و باز خودش آن را همراه با شیئی دیگر به قیمت هزار بخرد، این معامله در حق خودرو جایز نیست و در حق شیء اضافه شده جایز است. دلیل:

همانند مسئله‌ی فوق است.

**مسئله ۹۴** ◀ فروش روغن با ظرفش به این شرط که برای ظرف آن مقداری به تخمین کم کرده شود جایز است و اگر با ظرف وزن کند و وزن حقیقی آن را کم کند نیز جایز است. دلیل:



زیرا در صورت مجهول بودن وزن ظرف معلوم نمی‌شود که آیا مقداری از وزن ظرف به عنوان روغن فروخته شده است یا اینکه مقداری از روغن به خاطر ظرف کم شده است. پس این شرطی است که با عقد معامله مناسبت ندارد ولی اگر وزن ظرف معلوم باشد، پس قصد خریدار روغن است نه ظرف پس کم کردن وزن خود ظرف خواسته‌ی مشتری است و شرط با عقد معامله مناسبت دارد. (البنایه ج ۸ ص ۱۷۸)

**مسئله ۹۵** ◀ فروش با شرطی که از مقتضیات بیع نیست و در آن شرط، نفعی برای فروشنده یا مشتری یا برای مبیعی که می‌تواند صاحب آن نفع شود، باشد، نیز جایز نیست.  
دلیل:

رسول الله ﷺ از بیع همراه با شرط نهی کرده‌اند. (المعجم الاوسط ج ۴ ص ۳۳۵ - فتح القدیر ج ۶ ص ۴۴۱)

بیع با شرط یعنی فروشی که در آن چیزی اضافه بر عقد شرط شده باشد؛ مانند اینکه فروشنده بگوید: «من این را فروختم ولی به شرطی که تا یک ماه من از آن استفاده کنم» و یا مشتری بگوید: «من این را خریدم ولی به شرطی که تا یک ماه تو از آن نگهداری کنی» و یا فروشنده بگوید: «من این بنده را می‌فروشم ولی به شرط اینکه وی را آزاد کنی».

و شرط‌هایی که عقد معامله آن را می‌طلبد مانند اینکه مبیع را تحویل دهد و یا ثمن را نقد یا نسیه پرداخت کند.





**مسئله ۹۶** ◀ فروش به مدتی که سررسید آن مجهول باشد نیز فاسد است و اگر قبل از سررسید مهلت مجهول، ثمن را بپردازد، بیع صحیح می‌گردد؛ مانند خرید و پرداخت در وقت درو.  
دلیل:

زیرا وقت درو و مانند آن هر سال با سال دیگر متفاوت می‌شود و در اینجا جهالتی در مدت به وجود می‌آید که باعث نزاع و دعوا خواهد شد. پس چنین شرطی در بیع ممنوع است تا دعوا پیش نیاید ولی اگر چنین وقتی را تعیین شود و قبل از فصل درو بدهی خود را بپردازد، بیع جایز می‌گردد؛ زیرا وی با ادای دین خود قبل از سررسید آن، از نزاع جلوگیری نموده است. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۵۹ و ۶۰)

**مسئله ۹۷** ◀ اگر مشتری مبیعی را با بیع فاسد قبض نماید و این کار با رضایت صریح فروشنده یا رضایت دلالتی وی صورت گرفته باشد و این بیع در حالی انجام شده باشد که هر کدام از عوض‌های معامله مال باشد، مشتری مبیع را مالک می‌شود و بر وی لازم است مثل مبیع را به بائع بدهد؛ چه مثل حقیقی باشد و یا مثل معنوی.  
رضایت دلالتی: مانند اینکه در مجلس عقد معامله، مبیع را قبض نماید.

دلیل:  
زیرا اصل این بیع، صحیح است؛ یعنی هر کدام از اشیاء مورد معامله، مال می‌باشد. پس مشتری این عقد با رضایت فروشنده مالک آن می‌شود ولی قیمت توافق شده واجب نمی‌شود بلکه مثل آن را باید به



فروشنده بدهد و این مثل بسته به نوع کالا فرق می‌کند؛ یعنی اگر مثل حقیقی داشته باشد پس مثل حقیقی آن را بدهد و اگر مثل حقیقی نداشته باشد قیمت بازاری آن را بدهد. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۶۶)

مثل حقیقی در اشیاء مثلی مانند گندم و جو باشد. پس اگر جو گرفته است، جو تحویل دهد و مثل معنوی اشیائی که مثلی نیستند مانند گاو و گوسفند است که نمی‌شود گفت این گوسفند حتماً مانند آن گوسفند است، پس باید پول آن را بدهد.

مسئله ۹۸ ◀ اگر فساد بیع به خاطر شرطی باشد، پس کسی که شرط کرده است حق فسخ بیع را دارد و اگر شرط به طرفین مربوط نباشد، هر دو طرف می‌تواند فسخ نماید.  
دلیل:

زیرا در صورت وجود فساد در خود عقد، هر کدام از آن‌ها حق برداشتن این فساد را دارند و در صورتی که به خاطر شرطی فاسد شده باشد، پس آن کس که شرط به نفع وی هست می‌تواند آن را فسخ کند؛ زیرا عقد معامله یک شیء قوی است که شرط ضعیف آن را به فساد کشیده است، پس رضایت طرفی که شرط به نفع وی است باید منظور شود.  
(الهدایه ج ۳ ص ۵۲)



**مسئله ۹۹** ◀ اگر مبيع ببيع فاسد از ملك مشتري خارج شود، پس ديگر فسخي در كار نيست و همچنين اگر مشتري در مبيع بنائي بسازد نيز فسخ ساقط مي شود.

دليل:

زيرا حق استرداد مبيع در بيع اول براي ادای حق شرع بوده است و با فروش آن ديگر از دست مشتري خارج شده است و حق كسي ديگر بر آن لازم شده است و حق بنده بر حق شرع مقدم است و در ثاني ركن عقد معامله ي اول صحيح بوده و فساد در صفت آن بوده است.

(الهدايه ج ۳ ص ۵۲)

**مسئله ۱۰۰** ◀ بعد از قبض ثمن و مبيع در بيع فاسد، سود ثمن بر بائع (فروشنده) حلال است و سود مبيع بر مشتري حلال نيست؛ پس بر وي لازم است كه سودش را صدقه دهد.

دليل:

زيرا مبيع چيزي است كه در عقد معامله تعيين كرده مي شود ولي ثمن كه همان قيمت توافق شده مي باشد تعيين نمي شود و فرقي ندارد چه پولی را مي دهد، پس حرام بودن در مبيع قرار يافته است ولي در ثمن يافت نمي شود. (الهدايه ج ۳ ص ۵۳)

**مسئله ۱۰۱** ◀ نجش مكروه است.

نجش: بازارگرمي كردن و قيمت كردن كالا براي ترغيب ديگران است بدون اينكه قصد خريد داشته باشد.

دليل:



رسول الله ﷺ از این کار نهی فرموده‌اند. (سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۷۳۴ - مسند الشافعی ج ۱ ص ۱۷۲ - بدائع الصنائع ج ۵ ص ۲۳۳)

**مسئله ۱۰۲** ◀ اگر دو شخص باهم بر سر معامله‌ای توافق کرده باشند، بر دیگران مکروه است که آن را به ثمنی بیشتر طلب کنند.

دلیل:

رسول الله ﷺ از این کار نهی کرده‌اند. (سنن ابن ماجه ج ۳ ص ۲۹۸ - الهدایه ج ۳ ص ۵۳)

**مسئله ۱۰۳** ◀ تلقی الجلب مکروه است اگر به اهل آن دیار ضرر داشته باشد

تلقى الجلب: رفتن به استقبال کاروان قبل از ورود آن به شهر جهت خرید کالای آن‌ها.

دلیل:

رسول الله ﷺ از این کار نهی فرموده‌اند؛ زیرا در این کار به اهل شهر ضرر وارد می‌شود. (الهدایه ج ۳ ص ۵۳)

**مسئله ۱۰۴** ◀ اگر شهرنشین کالایش را برای بادیه‌نشین بفروشد و آن در زمانی قحطی باشد مکروه است.

دلیل:

رسول الله ﷺ از این کار نهی فرموده‌اند. (الهدایه ج ۳ ص ۵۴)

**مسئله ۱۰۵** ◀ بیع و معامله در وقت اذان جمعه مکروه است (در شهر).

قرآن کریم: وقتی برای نماز جمعه اعلان شده است پس بیع را ترک کنید. (سوره الجمعة ۹/)



**مسئله ۱۰۶** ◀ جدا کردن بین ذی رحم محرم صغیر و محرمش مکروه است.

دلیل:

رسول الله ﷺ هر کس بین بچه و مادرش جدایی بیندازد پس الله جلّ و علاه وی را در روز قیامت از دوستانش جدا خواهد نمود. (السنن الصغیر للبيهقي ج ۳ ص ۴۱۰ - الهدایه ج ۳ ص ۵۴)

**مسئله ۱۰۷** ◀ بیع مزایده مکروه نیست.

دلیل:

زیرا رسول الله ﷺ به مزایده فروخته‌اند. (الهدایه ج ۳ ص ۵۴)

## فصل اقاله:

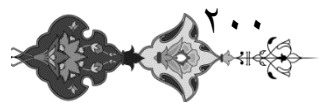
**مسئله ۱۰۸** ◀ اقاله: فسخ بیع است در حق طرفین معامله؛ پس اگر مبیع بچه بیاورد اقاله باطل می‌شود.

مثلاً گاوی را فروخته باشد و بعد از آن و قبل از فسخ بچه بیاورد، دیگر حق فسخ کردن بیع را ندارد.

**مسئله ۱۰۹** ◀ اقاله در حق شخص ثالث (غیر از طرفین معامله)، بیع محسوب می‌شود، پس اگر مبیع زمین باشد، حق شفعه ثابت است.

دلیل:

رسول الله ﷺ: هر کس معامله‌ی شخص پشیمان از معامله‌اش را برایش فسخ کند پس الله جلّ و علاه نیز از لغزش‌های او در قیامت گذشت



کند. (مسند البزار ج ۱۵ ص ۳۷۴ - شرح مشکل الاثار ج ۱۳ ص ۳۱۴ -  
الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۱)

و معنی اصلی اقاله در لغت نیز فسخ است، پس در حق طرفین معامله  
فسخ حساب می‌شود؛ و در حق دیگری معامله‌ای جدید است؛ زیرا  
برای فسخ نیز عقد لازم است. (الهدایه ج ۳ ص ۵۵)

اگر زیادتی در مبیع حاصل شود دیگر فسخ غیرممکن است؛ زیرا فسخ  
آن است که چیزی را که فروخته پس بگیرد. (الاختیار لتعلیل المختار  
ج ۲ ص ۱۱)

**مسئله ۱۱۰** ◀ اقاله به مثل ثمن اول درست است و اگر غیر جنس ثمن اول  
انجام شود یا به بیش از آن و یا کمتر از آن، باز به ثمن اول اقاله واقع  
می‌شود و شرط باطل است. اگر مبیع را نقصانی رسیده باشد در این  
صورت به کمتر از ثمن اول نیز درست است.  
دلیل:

زیرا اقاله فسخ است و فسخ یعنی پس دادن مبیع و پس گرفتن قیمتی  
که برای آن پرداخته است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۱)  
**مسئله ۱۱۱** ◀ اقاله با هلاک ثمن ممتنع نمی‌شود بلکه با هلاک مبیع  
ممتنع می‌گردد.

دلیل:

زیرا هلاک ثمن (قیمت توافق شده) بیع را باطل نمی‌کند پس اقاله را  
نیز باطل نمی‌کند؛ زیرا ثمن مقصود معامله نیست. (الاختیار لتعلیل  
المختار ج ۲ ص ۱۲)



**مسئله ۱۱۲** ◀ اگر مقداری از کالای معامله شده هلاک شده باشد پس اقاله در مورد باقی مانده ی آن کالا واقع می شود.  
دلیل:

زیرا بیع در باقی مانده مبیع موجود است، پس فسخ بر آن مقدار واقع می شود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۲)

## فصل التولیه:

**مسئله ۱۱۳** ◀ تولیه: فروش به قیمتی که آن را خریده است.  
**مسئله ۱۱۴** ◀ مرابحه: بیع حلال واری، بیان قیمت خرید و خواستن سود بر آن.  
دلیل:

رسول الله ﷺ به حضرت ابوبکر رضی الله عنه که دو شتر خریده بود فرمودند: یکی از آن ها را به تولیه به من بده؛ یعنی به قیمت خرید آن را به من به فروش و حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفتند: برای شما یا رسول الله ﷺ بدون هیچ چیز؛ و رسول الله ﷺ گفتند: بدون شیء نمی گیرم و به تولیه گرفتند. (المبسوط للسرخی ج ۱۳ ص ۸۳)

**مسئله ۱۱۵** ◀ برای تولیه و مرابحه شرط است که بائع آن را به مثلی خریده باشد.  
دلیل:



زیرا در این دو معامله قرار بر آن است که عین ثمن با سود یا بدون سود پرداخت شود و این کار وقتی ممکن است که ثمن مثلی باشد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۲۸)

**مسئله ۱۱۶** ◀ بائع می تواند به قیمت خرید، اجرت قصار و کرایه ی بار و مانند آن را اضافه کند و بگوید قیمت تمام شده ی این کالا این است. قصار: کسی که پارچه را سفید می کند. دلیل:

زیرا در عرف کرایه و مخارج را به قیمت مبیع اضافه می کنند و خیانت محسوب نمی کنند. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۷۴)

**مسئله ۱۱۷** ◀ اگر خیانت فروشنده اشکار شود (معلوم شود که قیمت تمام شده را نگفته بلکه بیشتر گفته است) پس در بیع مرابحه مشتری به قیمت توافق شده بخرد و یا مبیع را برگرداند.

**مسئله ۱۱۸** ◀ و در تولیه به مقدار خیانت از ثمن کم کرده می شود و نزد امام ابویوسف رحمته الله در هر دو (مرابحه و تولیه) کم کرده می شود و نزد امام محمد رحمته الله در هر دو مخیر است که به قیمت توافق شده بگیرد و یا رد کند و حق کم کردن ندارد. دلیل:

دلیل امام اعظم رحمته الله: مرابحه عقدی جدید است و بر عقد اول بنا نشده است، پس به هنگام خیانت در قیمت، مشتری را حق مسترد کردن بیع و یا گرفتن آن به قیمت توافق شده را دارد؛ زیرا خیانت در وصف مبیع بوده است.





**مسئله ۱۱۹** ◀ و در تولیه (فروش به قیمت خرید) کاملاً بر عقد اول بنا شده است؛ پس اگر خیانت در قیمت آشکار شود باید به مقدار آن از ثمن کم کرده شود.

و دلیل امام ابو یوسف رحمته الله: اصل در این معاملات سود به قیمت قبلی دادن و یا به قیمت قبلی فروختن است، پس هرگاه خیانت در قیمت آشکار شود، به همان اندازه از قیمت توافق شده با اعلام بائع کم کرده شود.

و دلیل امام محمد رحمته الله: در هر کدام از این نوع معامله‌ها عیب در اعلام قیمت است و آن رکن معامله نیست، پس عیب در وصف مبیع است و در هر معامله‌ای که ایراد در وصف مبیع باشد، مشتری را اختیار گرفتن یا پس دادن مبیع ثابت می‌شود. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۷۵)

## فصل ربا، ربوا، وام:

**مسئله ۱۲۰** ◀ ربا حرام است.

دلیل:

قرآن کریم: و (الله جلّ جلاله) ربا را حرام گردانید. (سوره البقره/۲۷۵)  
رسول الله صلی الله علیه و آله: گناه یک درهم از ربا خوردن بیشتر است از انجام سی و سه بار زنا و کسی که گوشتش با حرام پرورش یافته است پس بر وی آتش جهنم لایق تر است. (المبسوط للسرخی ج ۱۲ ص ۱۱۰)



ابن مسعود رضی اللہ عنہ: رباخوار و شاهد آن و موکل و وکیل بر آن، اگر دانسته این کار را انجام دهند، از زبان حضرت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم مورد لعنت قرار گرفته‌اند. (الجوهرۃ النیرۃ ج ۱ ص ۲۱۲)

**مسئله ۱۲۱** ◀ تعریف ربا: فضل و زیادتی در یکی از اشیاء معامله است که خالی از عوض باشد و این فضل برای یکی از طرفین معامله در معاوضه شرط شده است.

توضیح: خالی از عوض یعنی شما هیچ‌گاه نمی‌توانید بگویید این ده تومان جمهوری اسلامی از آن ده تومان جمهوری اسلامی ارزشش بیشتر است. پس هر یک تومان این ده تومان برابر است با یک تومان آن ده تومان، پس اگر این ده تومان را به یازده تومان فروخته شود، یک تومان از یازده تومان مقابلش خالی است و بدون هیچ‌چیز گرفته است ولی اگر شما یک کالا را به پول بخرید پس می‌توانید بگویید که ارزش این کالا ده تومان است و همین‌طور می‌توانید بگویید که ارزشش یازده تومان است؛ زیرا ارزش اشیاء در مقابل اشیائی دیگر پائین و بالا می‌شود نه در مقابل خودشان.

**مسئله ۱۲۲** ◀ علت ربا ۱- قدر: یعنی کیلی یا وزنی بودن و یکی بودن جنس ثمن و مبیع.

کیلی: اشیائی که به پیمانه و ظرف معامله می‌شوند مانند اینکه با لیتر و صاع معامله شود.

وزنی: اشیائی که به وزن معامله می‌شود مانند طلا و نقره.  
دلیل:



رسول الله ﷺ: معامله‌ی طلا با طلا باید مثل به مثل و دست به دست باشد و اضافه‌اش ربا است. معامله‌ی نقره با نقره باید مثل به مثل باشد و دست به دست باشد و اضافه‌اش ربا است. معامله‌ی گندم با گندم باید مثل به مثل باشد و دست به دست باشد و اضافه‌اش ربا است و معامله‌ی نمک با نمک باید مثل به مثل باشد و دست به دست باشد و اضافه‌اش ربا است. معامله‌ی جو با جو باید مثل به مثل باشد و دست به دست باشد و اضافه‌اش ربا است. معامله‌ی خرما با خرما باید مثل به مثل باشد و دست به دست باشد و اضافه‌اش ربا است.

و طلا در مقابل نقره وقتی دست به دست باشد، اگر زیادتی در نقره باشد نیز اشکالی ندارد و همچنین اشکالی ندارد جو مقابل گندم باشد و بیشتر هم باشد وقتی دست به دست باشد. (موطا مالک روایت امام محمد ج ۱ ص ۲۷۱ - المبسوط للسرخی ج ۱۲ ص ۱۱۰)

مثل به مثل یعنی مقدارشان باید مساوی باشد و اگر اضافه‌ای داشته باشد ربا است.

دست به دست: باید هر دو نقد باشند و اگر یکی نسیه باشد ربا است.

مسئله ۱۲۳ ◀ گندم و جو و خرما و نمک کیلی هستند.

دلیل:

زیرا این اشیاء را رسول الله ﷺ کیل به کیل گفته‌اند پس کیلی هستند.

مسئله ۱۲۴ ◀ و طبق نظر امام ابو یوسف رحمه الله کیلی یا وزنی بودنشان همه‌ی

اشیاء را عرف تعیین می‌کند و اینکه رسول الله ﷺ این اشیاء را کیلی

گفته‌اند به خاطر عرف زمان ایشان بوده است. (الهدایه ج ۳ ص ۶۲)



مسئله ۱۲۵ ◀ طلا و نقره وزنی هستند.

دلیل:

زیرا رسول الله ﷺ این اشیاء را در حدیث ربا «وزنی» گفته‌اند؛ یعنی گفته‌اند وزن به وزن و دست‌به‌دست، پس بر وزنی بودن این اشیاء دلالت دارند. (الهدایه ج ۳ ص ۶۲)

مسئله ۱۲۶ ◀ غیر از این اشیاء که در بالا ذکر شده است، کیلی یا وزنی بودنشان را عرف تعیین می‌کند.

دلیل:

در اشیاء دیگر نص (حدیثی) نیامده است، پس عرف تعیین می‌کند که وزنی یا کیلی هستند. (الهدایه ج ۳ ص ۶۲)

مسئله ۱۲۷ ◀ اگر هر دو وصف، یعنی قدر و هم‌جنس بودن یافت شود، زیادت و فضل حرام است و همچنین نسیه نیز بین آن‌ها حرام است.

مسئله ۱۲۸ ◀ اگر یکی از وصف‌ها یافت شود یعنی هم‌جنس بودن بدون قدر و یا قدر بدون هم‌جنس بودن، پس در این صورت فضل و زیادتی که در معامله برای یکی از اشیاء ذکر شود حلال است ولی معامله نسیه‌ی آن‌ها حرام است.

دلیل:

در حدیث ربا که در بالا مذکور شده است رسول الله ﷺ فرموده‌اند که اگر گندم به جو باشد، پس اگر نقد باشد، فضل حلال است. (موطا مالک روایت امام محمد ج ۱ ص ۲۷۱ - المبسوط للسرخی ج ۱۲ ص ۱۱۰)



**مسئله ۱۲۹** ◀ کالای کیلی جایز نیست مگر اینکه از لحاظ کیل باهم مساوی باشند و وزنی نیز درست نیست مگر اینکه از لحاظ وزن باهم برابر باشند.

دلیل:

زیرا اگر مقیاس را عوض کنیم، ممکن است که ربا جاری شود.  
(الهدایه ج ۳ ص ۶۲)

یعنی اگر گندم که کیلی است را به کیلو و وزن مساوی هم بگیریم، ممکن است که در کیل باهم تفاوت داشته باشند مثلاً یک تن گندم را با یک تن گندم معامله کنند در این حالت از لحاظ وزن باهم برابر هستند ولی ممکن است که اگر به پیمانه زده شود یکی پیمانه‌ی بیشتری را پر کند و دیگری کمتر از آن را پر کند یعنی ممکن است که یک تن گندم فروشنده صد صاع شود و یک تن گندم خریدار نود صاع شود.

**مسئله ۱۳۰** ◀ در حق ربا نوع خوب و بد آن جنس یکی هستند. گندم خوب و بد یکسان هستند و در معامله باید برابر باشند و اگر یکی کم و دیگری زیاد باشد ربا است و نوع مطرح نیست.

دلیل:

رسول الله ﷺ: جنس خوب و بد آن‌ها برابر هستند. (المبسوط للسرخی ج ۲ ص ۱۹۴ - البنایه ج ۸ ص ۲۶۸)



**مسئله ۱۳۱** ◀ یک مشت گندم به دو مشت گندم جایز است و اگر بیش از این باشند جایز نیست.

**مسئله ۱۳۲** ◀ یک پول سیاه در مقابل دو پول سیاه جایز است و در بیش از این جایز نیست.  
دلیل:

زیرا این مقدار در زیر معیاری قرار نمی گیرند؛ زیرا کم هستند. (الهدایه ج ۳ ص ۶۳)

**مسئله ۱۳۳** ◀ فروش گوشت در مقابل حیوان درست است.  
دلیل:

رسول الله ﷺ: وقتی نوع آن ها (کالا) متفاوت باشد، هر طور که خواستید بفروشید. (السنن الصغیر للبيهقي ج ۲ ص ۲۴۵ - المسند للشاشی ج ۳ ص ۱۶۸ - البنایه ج ۸ ص ۲۸۷)

**مسئله ۱۳۴** ◀ آرد به جنس خود باید به کیل و مساوی باشد.  
دلیل:

زیرا در این بیع تمام شرایط جواز فروش حاصل می باشد؛ یعنی شرط جواز فروش جنسی برابر هم جنسش همان مساوی بودن و کیلی یا وزنی بودن و نقد بودن است که در این بیع حاصل می باشد. (العنایه ج ۷ ص ۲۴)

**مسئله ۱۳۵** ◀ فروش خرماي رطب در مقابل رطب و یا در مقابل تمر باید مساوی باشند.  
دلیل:



زیرا به هر کدام از تمر و رطب تمر گفته می‌شود، پس باهم از یک جنس می‌باشند. (العنایه ج ۷ ص ۲۸)

مسئله ۱۳۶ ◀ انگور مقابل انگور و یا مقابل انگور خشک (کشمش) نیز باید مساوی باشند.

دلیل:

مانند دلیل مسئله فوق می‌باشد. (المبسوط للسرخی ج ۱۲ ص ۱۸۶)

مسئله ۱۳۷ ◀ گندم نارسیده یا تر اگر به هم جنسش فروخته شود باید مساوی و برابر باشند؛ و همچنین مقابل گندم خشک نیز باید مساوی باشد.

دلیل:

زیرا مساوات در هنگام عقد معتبر است. (المبسوط للسرخی ج ۱۲ ص ۱۸۶)

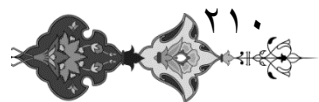
یعنی برای جلوگیری از ربا شدن بیع شرط این است که هر دو کالا در وقت عقد معامله که وزن می‌شود، مساوی باشند.

مسئله ۱۳۸ ◀ تمر و زبیب (کشمش) که در آب خوابانده شده است به مثل خودشان باید مساوی باشند.

دلیل:

زیرا معتبر در مساوی بودن در وقت عقد معامله می‌باشد. (الهدایه ج ۳ ص ۶۴)

مسئله ۱۳۹ ◀ گوشت حیوانی در مقابل گوشت حیوانی از نوع دیگر در آن به هر نحو جایز است؛ مانند گوشت گوسفند در مقابل گوشت گاو،



هرگونه معامله (هرکدام کم یا زیاد) جایز است. البته باید نقد باشند زیرا هر دو وزنی هستند پس نسبه‌اش ربا است.

مسئله ۱۴۰ ◀ بیع شیر حیوانی در مقابل شیر حیوانی دیگر بافضل نیز جایز است.

زیرا این حیوان با حیوان دیگر جنسشان متفاوت است، طوری که در زکات هم باهم جمع کرده نمی‌شوند، پس گوشتشان و شیرشان هم متفاوت است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۸۸)

جمع نشدن در زکات این است که اگر تعدادی گاو سائمه داشته باشیم و مقداری گوسفند سائمه، برای رسیدن به نصاب زکات آن‌ها را باهم جمع نمی‌بندیم.

سائمه: یعنی حیواناتی که بیشتر سال را از بیرون تغذیه کنند و از دست صاحبش نخورند؛ یعنی بیشتر سال را با چرا کردن در بیرون و بدون اینکه مخارج تغذیه بر صاحبش تحمیل کند، زندگی می‌کند.

مسئله ۱۴۱ ◀ سرکه‌ی خرما یا بد در مقابل سرکه‌ی انگور به فضل نیز جایز است.

دلیل:

زیرا این دو هرکدام جنسشان از دیگری متفاوت است و از یک جنس نیستند. (بدائع الصنائع ج ۵ ص ۱۸۹)

مسئله ۱۴۲ ◀ چربی شکم در مقابل دمه به کم و یا زیاد نیز جایز است و همچنین در مقابل گوشت نیز جایز است.

دلیل:





زیرا این اشیاء اجناس مختلف از هم هستند که اسمشان هم متفاوت است و موارد استفاده از آن‌ها نیز متفاوت است. (بدائع الصنائع ج ۵ ص ۱۸۹)

**مسئله ۱۴۳** ◀ نان در مقابل گندم و آرد به وزن کم یا زیاد نیز جایز است و همچنین به نسیه نیز جایز است.  
دلیل:

زیرا نان با پخته شدن جنسش از قبل فرق کرده است و جنسی غیر از آرد و گندم شده است و حتی از کیلی بودن نیز خارج شده است پس نان با گندم از یک جنس نیستند و طریقه‌ی شمارش آن‌ها نیز فرق کرده است یعنی آرد و گندم کیلی هستند و نان وزنی. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۹۵)

**مسئله ۱۴۴** ◀ گندم در مقابل آرد و سویق (آرد نرم شده) به فضل یا مساوی هیچ کدام جایز نیست و همچنین آرد در مقابل سویق نیز جایز نیست.  
دلیل:

زیرا هر دو از یک نظر هم جنس می‌باشند و اینکه امکان تساوی بین آن‌ها غیرممکن است؛ زیرا یکی خورد شده و اجزای آن متراکم است و دیگری غیر متراکم و دیگر اینکه هر دو کیلی هستند، پس شبهه‌ی ربا در آن وجود دارد. (درر الحکام ج ۲ ص ۱۸۸)

**مسئله ۱۴۵** ◀ کنجد در مقابل روغن کنجد وقتی جایز است که روغن کنجد خالص، از روغنی که در کنجد وجود دارد بیشتر باشد.



مثلاً اگر از ده کیلو کنجد یک کیلو روغن کنجد به دست بیاید، پس اگر بخواهیم کنجد را مقابل روغن کنجد بفروشیم، باید روغن کنجد خالص مقداری بیش از کنجد مقابل آن باشد مثلاً دو کیلو روغن کنجد را مقابل ده کیلو کنجد معامله شود.

دلیل:

تا مقداری از روغن خالص با مقدار روغن داخل کنجد برابری کند و مقداری دیگر از روغن کنجد خالص مقابل تفاله‌ی کنجد باشد؛ زیرا در غیر این صورت شبهه‌ی ربا می‌رود و شبهه در بحث ربا خود ربا محسوب می‌شود. (درر الحکام ج ۲ ص ۱۸۹)

مسئله ۱۴۶ ◀ نان را باید به وزن قرض گرفته شود نه عددی.

دلیل:

زیرا اندازه‌ی نان‌ها مختلف است. (درر الحکام ج ۲ ص ۱۸۹)

مسئله ۱۴۷ ◀ بین سید و برده‌اش ربا محسوب نمی‌شود همچنین بین مسلمان و حربی در دار حرب ربا محسوب نمی‌شود.

حربی: کافری که در کشور کافر زندگی می‌کند.

دلیل:

زیرا برده و آنچه در دست وی می‌باشد متعلق به سید و صاحبش می‌باشند.

رسول الله ﷺ: بین اهل حرب ربا نیست یعنی منظور حضرت رسول الله ﷺ این است که بین اهل حرب و اهل اسلام ربا نیست. (البنایه

ج ۸ ص ۲۹۹ - فتح القدير ج ۷ ص ۳۸ - معرفة السنن و الآثار  
ج ۱۳ ص ۲۷۶ - الاوسط لابن المنذر ج ۱۰ ص ۱۴۲

## فصل لايجوز بيع قبل قبضه:

مسئله ۱۴۸ ◀ فروش کالای منقول خریداری شده قبل از قبض آن، جایز نیست.

دلیل:

رسول الله ﷺ از فروش کالایی که قبض نکرده است نهی کرده‌اند.  
(مسند الشافعی ج ۳ ص ۱۷۶ - مسند ابی حنیفه کتاب البیوع حدیث ۱۸ -  
التلخیص الحبیر ج ۳ ص ۶۸ - المبسوط لامام محمد ج ۵ ص ۹۲)

مسئله ۱۴۹ ◀ قبل از قبض مبیع می‌توان در ثمن دخل و تصرف نمود و همچنین کم یا زیاد کردن در آن نیز جایز است؛ این در صورتی است که مبیع موجود باشد.

دلیل:

زیرا ملک برای هر کدام از طرفین پابرجا می‌باشد و در آن حيله‌ای نیز نیست و پول با تعیین کردن معین نمی‌گردد بلکه با پرداخت است که تعیین می‌شود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۸)  
تعیین پول یعنی مثلاً یک میلیون تومان یک میلیون تومان است، چه هزار تومانی باشد و چه ده هزار تومانی.



**مسئله ۱۵۰** ◀ همچنین می‌توان در مبيع نیز زیادت نمود ولی شفيع به کمترین قیمت از بین قیمت‌های ذکر شده بگیرد.  
دلیل:

زیرا با زیاد یا کم نمودن در مبيع فقط صفت مبيع تغییر می‌کند و اصل باقی است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۸)

**مسئله ۱۵۱** ◀ تعیین مهلت برای هر بدهی جایز است به غیر از قرض که در آن تعیین مهلت جایز نیست.  
دلیل:

زیرا بدهی حق طلبکار است پس وی می‌تواند آن را مدت‌دار نماید و قرض به عاریت سپردن است و صله‌ی رحم است، پس برای آن مدتی متعین نمی‌شود و هرگاه خواست می‌تواند پس بگیرد؛ و اگر مهلت تعیین شود به عقد نسیه تبدیل می‌شود و آن در هم‌جنس جایز نیست.  
(تبیین الحقائق ج ۴ ص ۸۴)

**مسئله ۱۵۲** ◀ در فروش دار (خانه)، بنا و کلید و بالاخانه و دستشویی در عقد داخل است و سابط (ظله) داخل عقد نمی‌شود مگر اینکه بگوید: «هر حقی که برای دار ثابت است در عقد داخل است» و یا بگوید: «با منافع همراهش» و یا با گفتن: «هر آنچه از کوچک و بزرگ در آن هست در عقد داخل است».

سابط: سایبان و دالان سرپوشیده. در مناطق گرمسیر در بیرون از خانه ساییانی درست می‌کردند که یک طرفش خانه بود و طرف دیگر گاهی به خانه‌ی دیگر وصل بود و یا بر ستون استوار می‌شد.



دلیل:

زیرا اسم دار این اشیاء را شامل می شود و اشیاء بعدی را شامل نمی شود پس با ذکر آن ها داخل عقد معامله خواهند شد. (المبسوط للسرخی ج ۱۴ ص ۱۳۶)

مسئله ۱۵۳ ◀ در فروش زمین، درخت نیز داخل می شود ولی زراعت داخل نمی شود.

دلیل:

درخت مانند بنا است که در فروش زمین تابع زمین است. (المبسوط للسرخی ج ۳۰ ص ۱۳۱) (کتاب اختلاف ابوحنیفه رحمته الله و ابن ابی لیلی رحمته الله)

مسئله ۱۵۴ ◀ در فروش درخت، خرماي آن داخل نمی شود.

دلیل:

رسول الله صلی الله علیه و آله: اگر کسی نخلی را بخرد که میوه دار است، پس میوه اش از برای فروشنده اش می باشد مگر اینکه مشتری آن را برای خودش شرط کند. (المبسوط للسرخی ج ۳۰ ص ۱۳۱) (کتاب اختلاف ابوحنیفه رحمته الله و ابن ابی لیلی رحمته الله)

مسئله ۱۵۵ ◀ در فروش بیت، علو (بالاخانه) داخل نمی شود مگر اینکه داخل بودنش در عقد شرط کرده شود.

دلیل:



زیرا بیت به جایی گفته می شود که شب را در آن گذرانده می شود و بالاخانه خودش به مانند خود بیت است، پس نمی تواند یک شیء مثل خودش را شامل شود. (الهدایه ج ۳ ص ۶۶)

مسئله ۱۵۶ ◀ همچنین در فروش منزل نیز علو داخل نمی شود مگر با ذکر اقوالی که در بیع دار گفته شد.  
دلیل:

زیرا منزل نیز از یک جهت مانند بیت است. (الهدایه ج ۳ ص ۶۶)  
مسئله ۱۵۷ ◀ همچنین در فروش بیت و منزل، راه و آبخوری و جای عبور سیل نیز داخل نمی شود.  
دلیل:

زیرا این اشیاء از حدود بیت و منزل خارج می باشند پس بدون ذکر داخل بودن آنها در بیع، داخل عقد نمی شوند. (الهدایه ج ۳ ص ۶۶)  
مسئله ۱۵۸ ◀ در اجاره ی منزل و بیت، اشیاء فوق داخل می شوند.  
دلیل:

زیرا عقد اجاره برای استفاده از بیت و منزل است و بدون این اشیاء استفاده ناقص است. (الهدایه ج ۳ ص ۶۶)  
مسئله ۱۵۹ ◀ اگر کسی امه (کنیزی) را با اقامه ی شاهد استحقاق نماید، پس فرزند آن کنیز نیز به مدعی تعلق می گیرد و از مشتری ستانده می شود و اگر با اقرار مشتری به کسی تعلق گیرد، فرزند به مقرله نمی رسد.  
دلیل:



زیرا حجت و شاهد، دلیلی کامل است که اصل مالک را بیان می‌کند پس خود شیء همراه با زوائدش به مدعی تعلق می‌گیرد ولی اقرار خبر دادن است به اینکه چیزی به کسی تعلق دارد، پس فقط در مورد آنچه خبر داده است تعلق می‌گیرد و چیز دیگری را مازاد بر آن ثابت نمی‌کند. (الجامع الصغير مع شرحه النافع الكبير ج ۱ ص ۳۵۷)

اقامه‌ی شاهد: شاهد آوردن. استحقاق: صاحب شدن و مالک شدن. مدعی: کسی که چیزی را ادعا می‌کند که برای خودش است. مقرُّله: کسی که برای وی شخصی دیگر اقرار کرده است که چیزی مال وی است.

**مسئله ۱۶۰** ◀ اگر کسی ملک کسی دیگر را بفروشد، پس مالک حق فسخ آن را دارد و همچنین اگر طرفین معامله موجود باشند و مبیع نیز حاضر و موجود باشد می‌تواند معامله را اجازه دهد و همچنین اگر ثمن کالا بود (پول نباشد) شرط است که آن هم باقی باشد؛ و ثمن متعلق به مالک (اجازه دهنده معامله) است و نزد فروشنده امانت است و فروشنده حق فسخ معامله را قبل از اجازه‌ی مالک دارد. دلیل:

شرط باقی بودن طرفین معامله برای این است که حق و حقوق بیع بر آنها می‌باشد و شرط بقاء مبیع به این خاطر است که تغییر و تحولی در آن حاصل نشده باشد تا معامله توافق شده اجرا شود.



و فروشنده قبل از اجازه مالک حق فسخ بیع را دارد تا بتواند حق و حقوقی که بر عهده‌ی وی بوده است را از خود بردارد. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۹۴ و ۹۵)

**مسئله ۱۶۱** ◀ اگر کسی بنده‌ای را از غاصب بخرد و آن را آزاد کند، در صورتی که مالک اجازه‌ی فروش به غاصب دهد، آن بنده آزاد است ولی فروش آن جایز نیست هرچند مالک به غاصب اجازه‌ی فروش دهد.

دلیل:

زیرا ثابت شدن مالکیت برای خریدار مغضوب (غصب شده) بسته به اجازه‌ی مالک اصلی آن است و وقتی اجازه دهد مالک می‌شود، پس آزاد کردن مشتری صحیح است ولی در فروش این مشتری مالکیت کامل برای خریدار دوم ثابت شده است و مالکیت کامل را نمی‌توان بر مالکیت موقوف بنا نمود. (الهدایه ج ۳ ص ۶۹)

## فصل سلم، سلف، گوگلک:

**مسئله ۱۶۲** ◀ سلم در هر چیزی که امکان دانستن مقدار و صفت آن باشد جایز است مانند اشیاء وزنی و کیلی، البته اگر کالا باشد نه طلا و نقره. اگر شیء مورد سلم چیزی مانند پارچه باشد، در این صورت اگر طول و عرض و ضخامتش بیان شود سلم جایز است و اشیاء عددی متقارب به اشیائی مانند تخم مرغ که تفاوت آن‌ها کم است بایان تعداد درست است.





مسئله ۱۶۳ ◀ سلم ماهی نمک سود، جایز است.

دلیل:

زیرا این نوع ماهی همیشه در بازار موجود است و امکان معلوم کردن مقدار آن بابتان وزن آن و نوع آن ممکن است. اگر ماهی تازه نیز طوری باشد که در مدت سلم در بازار یافت می شود، پس سلم در آن نیز جایز است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۹۹) مثلاً ماهی های پرورشی امروزی که در بازار در اکثر اوقات یافت می شود پس بابتان نوع و مقدار و وزن و مدت و سررسید، سلم جایز است.

مسئله ۱۶۴ ◀ سلم حیوان و اجزای آن جایز نیست و همچنین در پوست حیوان نیز جایز نیست.

دلیل:

زیرا اندازه های آن ها متفاوت است، پس نمی توان مقدار آن را معلوم کرد. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۹۹)

مسئله ۱۶۵ ◀ سلم در جواهر نیز جایز نیست.

جواهر مثل برلیان و مروارید و الماس و....

دلیل:

زیرا اندازه های آن ها مختلف است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۹۹)

مسئله ۱۶۶ ◀ سلم با صاع (پیمانه) و ذراع (گز) که اندازه های آن ها معلوم

نیست، نیز جایز نیست؛ یعنی پیمانه و ذراع غیراستاندارد.

دلیل:



زیرا امکان دارد که این اندازه از بین برود و باعث نزاع شود. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۹۹)

**مسئله ۱۶۷** ◀ شروط سلم: ۱- بیان جنس سلم. ۲- نوع؛ مانند اینکه بیان شود آبی است یا دیمی. ۳- بیان صفت مانند گندم خوب. ۴- مقدار آن. ۵- سررسید پرداخت آن معلوم کرده شود و کمترین مدت برای سلم یک ماه است. ۶- بیان مقدار پولی که مقابل سلم باید پرداخت شود در کالای کیلی و وزنی و عددی. ۷- اگر تحویل سلم خرج داشته باشد، مکان تحویل سلم معلوم کرده شود. دلیل:

رسول الله ﷺ: هر کس سلف کند پس به کیل معلوم و مهلت معلوم سلف نماید. (سنن ابن ماجه ج ۳ ص ۳۸۳ - البنایه ج ۸ ص ۳۲۹)  
زیرا اگر جهالتی در یکی از ثمن و مبیع باشد باعث نزاع خواهد شد و نزاع مانع تسلیم مبیع و ثمن می شود و مقصود حاصل نخواهد شد. (بدائع الصنائع ج ۵ ص ۱۵۶)

**مسئله ۱۶۸** ◀ قبض پول سلم در مجلس عقد، قبل از جدا شدن از طرفین، شرط بقای عقد است؛ پس اگر عقد بر مقدار پولی باشد که بعضی از آن نقد است و بعض دیگر آن بدهی قبلی، عقد سلم در حق نقد جایز است و در حق بدهی باطل. دلیل:

زیرا رسول الله ﷺ از بیع نسیه به نسیه نهی فرموده اند. (المعجم الکبیر ج ۴ ص ۲۶۷ - البنایه ج ۸ ص ۳۹۵)



**مسئله ۱۶۹** ◀ قبل از قبضِ پولِ سلم و جنسِ مورد سلم، استفاده از آن‌ها جایز نیست؛ یعنی قبل از گرفتن آن پول حق ندارد با آن پول معامله انجام دهد و کسی که آن جنس را به سلم خریده نمی‌تواند قبل از قبض، به وسیله‌ی آن جنس معامله کند و یا آن را به دیگری بفروشد.  
دلیل:

زیرا حق قبض برای شرع ثابت است؛ پس تصرف قبل از قبض ناحقی کردن در حق شرع است. (الهدایه ج ۳ ص ۸۲)

**مسئله ۱۷۰** ◀ اگر مدت تحویل کار معلوم کرده شود در حکم سلم است، پس طبق شرایط سلم باید عمل شود و در این نوع کار در متعارف بودن یا نبودن شرط نیست و در هر صورت صحیح است و اگر بدون ذکر زمان تحویل باشد در اشیائی که در عرف مردم باشد بیع محسوب می‌شود. پس صانع (سازنده: اوستاکار) بر عمل اجبار کرده می‌شود و آمر (ارباب رجوع: سفارش‌دهنده) نیز حق فسخ و رجوع ندارد و مبیع همان عین (کالا) است که باید تحویل دهد و عملش مبیع نیست. (استصناع: مواد را تحویل کسی دادن تا با آن چیزی درست کند مثلاً پارچه‌ای را به خیاط می‌دهد تا لباس بدوزد).  
دلیل:

حضرت رسول الله ﷺ خودشان برای خودشان سفارش ساخت انگشتر و منبر دادند و از زمان حضرت رسول الله ﷺ، سفارش کار معمول و رایج بوده است. (المبسوط للسرخی ج ۱۲ ص ۱۳۹)



استصناع: از کسی عملی را خواستن مانند اینکه از خیاط بخواهید کتی برایتان بدوزد، پس در این صورت اگر مدت معلوم باشد حکم سلم دارد و اگر بدون مدت باشد در متعارف الناس بیع است و همان کت مبیع محسوب می‌شود.

آمر: کسی که سفارش داده است. صانع: اوستاکار و کسی که این کار را انجام می‌دهد.

مسئله ۱۷۱ ◀ اگر صانع ساخت کسی دیگر را بیاورد و یا چیزی را که قبل از عقد قرارداد ساخته است بیاورد و آمر بپذیرد، این عقد صحیح است. دلیل:

زیرا عقد بر مبیع واقع است و مشتری قبلاً آن را ندیده است. پس در هنگام دیدن مبیع، حق قبول و رد آن برای مشتری ثابت است. (المبسوط للسرخی ج ۱۲ ص ۱۳۹)

مسئله ۱۷۲ ◀ کالایی که برای تولید سفارش داده شده است، قبل از قبض آن توسط آمر، در این کالا حقی برای وی ثابت نیست و تولیدکننده می‌تواند قبل از رؤیت آمر آن را به دیگری بفروشد. دلیل:

زیرا این کالا قبل از دیدن وی و آماده شدن آن برای مشتری تعیین نشده است و قبل از تعیین، مالک را در مبیع اختیار ثابت است که به هر کس بخواهد بفروشد. (المبسوط للسرخی ج ۱۲ ص ۱۳۹)

مسئله ۱۷۳ ◀ فروش سگ و حیوان درنده جایز است؛ چه تربیت شده باشد و چه تربیت نشده باشد.



دلیل:

رسول الله ﷺ گرفتن ثمن سگ شکاری را اجازه داده‌اند. (مسند ابی حنیفه کتاب البیوع حدیث ۱۷ - البنايه ج ۸ ص ۳۸۱)  
 رسول الله ﷺ در مورد کسی که سگ کسی دیگر را کشته بود به پرداخت چهل درهم حکم کرده‌اند. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۱۲۵ - البنايه ج ۸ ص ۳۸۰)

مسئله ۱۷۴ ◀ شخص ذمی در معاملات مانند مسلمان است به غیر از خمر و خوک؛ زیرا خمر و خوک در حق شخص ذمی مانند سرکه و گوسفند در حق ما مسلمانان می‌باشد.

مسئله ۱۷۵ ◀ در شاباش پراکندن (ثچگی ثچمک) اگر پول بر لباس کسی بیفتد، در این صورت اگر آن را برای گرفتن پول آماده کرده باشد برای اوست و همچنین اگر بعد از افتادن پول لباس خود را بکشد؛ و در غیر این صورت‌ها متعلق به کسی است که آن را می‌گیرد و همچنین است حکم سائر مباحات از قبیل شکار و هیزم و.....  
 مباحات: چیزهایی که به‌طور رایگان یافت می‌شوند.

## فصل صرف، صرافى:

مسئله ۱۷۶ ◀ فروش درهم و دینار به یکدیگر را صرف گویند. فروش پول مقابل پول چه هر دو از یک نوع باشند و چه از انواع مختلف.



**مسئله ۱۷۷** ◀ در صرف شرط است که هر دو طرف قبل از جدا شدن از هم کالا را قبض کنند.

دلیل:

ابن عمر رضی الله عنہ به رسول الله صلی الله علیہ وسلم گفتند: یا رسول الله صلی الله علیہ وسلم من از بقیع تا مکه شتر به کرایه می‌دهم و کرایه‌ی آن را بعضی اوقات به درهم صحبت می‌کنم و بعضی اوقات به دینار و در این وقت پیش می‌آید که وقتی درهم صحبت کردم بجایش دینار می‌گیرم و بعضی اوقات عکس این پیش می‌آید (آیا این کار درست است؟)؟ رسول الله صلی الله علیہ وسلم جواب دادند: اگر قبل از جدا شدن عقد نوبتم و بر هیچ کدامتان برای بعد چیزی باقی نماند اشکالی ندارد. (المبسوط للسرخی ج ۱۴ ص ۳ - البنایه ج ۸ ص ۴۰۹)

جنس درهم از نقره و جنس دینار از طلا است.

**مسئله ۱۷۸** ◀ اگر ظرفی نقره‌ای را در مقابل طلا یا نقره معامله کنند و مقداری از قیمت را قبض کند، در این مقدار قبض شده معامله‌ی صرف جایز است و ظرف بین طرفین معامله مشترک می‌شود.

**مسئله ۱۷۹** ◀ اگر شمشیری دارای زیوری طلائی باشد، در این صورت اگر آن زیور بدون ضرر به شمشیر از آن جدا می‌شود و مقداری از قیمت توافق شده قبض شود درست است و ثمن اخذ شده را به حساب قیمت زیور گذاشته می‌شود و اگر مقداری از ثمن قبض نشود، این معامله در حق زیور باطل است.



مسئله ۱۸۰ ◀ اگر زیور چسبیده باشد و جداشدنی نباشد، عقد کلاً باطل است.

دلیل:

از فضاله بن عبید رضی الله عنه: گردنبندی را در روز خیبر به قیمت دوازده دینار خریدم و آن گردنبند از طلا و مهره درست شده بود و من آن‌ها را از هم جدا کردم و دیدم که طلای آن بیش از دوازده دینار می‌باشد. پس آن قضیه را به اطلاع حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله رساندم و ایشان جواب دادند: قبل از جدا کردن آن نباید فروخته شود. (اللباب فی الجمع بین السنه و الكتاب ج ۲ ص ۴۹۶)

## کتاب الشفعه:

**مسئله ۱** ◀ تعریف شفعه: تملک اجباری زمینی است که مشتری آن را خریده با پرداخت قیمتی که وی آن را از مالک اصلی خریده است. دلیل:

رسول الله ﷺ: همسایه به شفعه اولی است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۴۲ - مسند الشافعی ج ۲ ص ۱۶۵)

**مسئله ۲** ◀ شفعه به مقدار شفیعان ثابت است و به زیاد یا کم بودن ملک بستگی ندارد. دلیل:

زیرا سبب شفعه متصل بودن به ملک فروشی است و متصل بودن چه کم و چه زیاد، اتصال محسوب می شود و میزان اتصال تأثیری ندارد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۴۴)

**مسئله ۳** ◀ حق شفعه ثابت است برای: ۱- اولاً: برای شریک در مبیع (زمین فروخته شده). بعد از وی، ۲- شریک در حقوق مبیع مانند شریک در شرب و راه که هر دو خصوصی می باشند؛ مانند نهری که در آن کشتی نمی تواند راه برود و مانند کوچه ی بن بست. بعد از وی، ۳- همسایه ای که به مبیع چسبیده است و دروازه ی آن به کوچه ای دیگر باز می شود. دلیل:





رسول الله ﷺ اول برای شریک به شفعه حکم می کرده اند. (البنایه ج ۱۱ ص ۲۷۶ - نصب الرايه ج ۴ ص ۱۷۲ - مسند احمد ج ۲۲ ص ۲۹۵)  
 رسول الله ﷺ: همسایه‌ی خانه احق است به آن خانه. (مسند ابی داود الطیالسی ج ۲ ص ۲۲۳ - البنایه ج ۱۱ ص ۲۷۶)

**مسئله ۴** ◀ برای طلب کردن شفعه لازم است که در چند مکان و مجلس درخواست خود را اعلام کند:

- ۱- در مجلسی که از فروش زمین خبردار شده شفعه طلب کند و به این طلب و خواستن طلب مواثبه (درخواست پرشی) گفته می شود.
- ۲- بعد از آن مبنی درخواست شفعه اش، کنار زمین و یا کسی که مبیع در دستش هست و یا نزد مشتری آن شاهد بیاورد و اگر یکی از این طلب‌ها و شاهد گرفتن را تأخیر کند، حق شفعه باطل می شود
- ۳- و بعد از آن نزد قاضی طلب شفعه نماید و نزد امام محمد رضی الله عنه با یک ماه تأخیر حقش باطل می شود و به این قول فتوی است.

دلیل:

رسول الله ﷺ: شفعه مانند باز کردن بند پای شتر است. (البنایه ج ۱۱ ص ۳۰۰ - سنن ابن ماجه ج ۳ ص ۵۴۸)

زیرا حق شفعه حقی ضعیف است که با رویگردانی از آن از بین می رود. پس نباید در آن درنگ کرد و شاهد گرفته می شود تا رغبت وی بر آن معلوم گردد و همچنین به این دلیل که وی باید ادعای خود



را نزد قاضی ثابت کند و برای این کار شاهد لازم است. (الهدایه ج ۴ ص ۳۱۰)

**مسئله ۵** ◀ وقتی نزد قاضی درخواست خود را اعلام کرد، قاضی ابتدا از خصم در مورد ملک شفیع بپرسد و در این صورت اگر اقرار به خرید کرد پس به وی قسم دهد که از ملک داشتن شفیع در کنار ملک فروشی خبر ندارد، بعد از این قاضی از خرید زمین بپرسد؛ پس اگر مشتری اقرار به خرید کرد و یا از قسم خوردن بر عدم خرید امتناع کند و یا شفیع شاهد بیاورد، قاضی حکم به شفعه برای مدعی شفعه نماید و بر مشتری لازم است که ثمن را حاضر نماید و دار را برای وی ضبط کند.

**مسئله ۶** ◀ اگر شفیع شاهد و یا مدرکی دال بر حق خود داشته باشد این بینه و شاهد را در حضور فروشنده خواسته نمی شود، بلکه در حضور مشتری باید اقامه شود و در حضور مشتری بیع را فسخ کند و به شفعه حکم کند و عهده ی فسخ و تحویل زمین بر گردن بایع (فروشنده) است؛ از قبیل فسخ قرارداد و تسلیم زمین.

دلیل:

زیرا ملک از آن مشتری است، پس حضور وی لازم است تا قاضی در حضور وی فسخ نماید؛ زیرا حکم بر غائب جایز نیست. (الهدایه ج ۴ ص ۳۱۳)

**مسئله ۷** ◀ برای شفیع خیار رؤیت و خیار عیب ثابت است، اگرچه بر مشتری برائت از عیب شرط شده باشد.



دلیل:

زیرا مالک شدن استفاده از حق شفعه عقد معامله و خرید محسوب می‌شود؛ پس اختیارات خرید برای وی ثابت است و مشتری نائب وی نیست تا بتواند به جای شفیع تصمیم بگیرد. (الهدایه ج ۴ ص ۳۱۳)

مسئله ۸ ◀ قول مشتری در قیمت مقبول است (با قسم) و بینهی (شاهد) شفیع از شاهد مشتری اولی است.

دلیل:

زیرا در این مسئله مشتری منکر است و شفیع مدعی و بر منکر قسم لازم است و بر مدعی شاهد لازم است. (الهدایه ج ۴ ص ۳۱۴)

مسئله ۹ ◀ اگر مشتری قیمتی را ادعا کند و بائع نیز قیمتی کمتر از آن ادعا کند، اگر بایع ثمن را قبض نکرده باشد، قول بائع اولی است و اگر بعد از قبض باشد، قول مشتری اولی است.

دلیل:

زیرا اگر گفته‌ی فروشنده درست باشد، شفیع به همان قیمت می‌گیرد و اگر گفته‌ی مشتری درست باشد، پس معلوم می‌شود که فروشنده تخفیف داده است، پس شفیع نیز شامل تخفیف می‌شود و از نگاهی دیگر مالکیت مشتری توسط فروشنده ثابت شده است پس قول فروشنده مورد قبول است تا وقتی که حق مطالبه‌ی ثمن برای فروشنده باشد. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۲۴۸)

مسئله ۱۰ ◀ اگر بائع از قیمت توافقی چیزی کم کند و یا اضافه کند، شفیع به کمترین قیمت بگیرد.



دلیل:

زیرا وقتی فروشنده به مشتری تخفیف داده است، پس مثل آن است که به همان قیمت آخر فروخته است. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۲۴۸)  
**مسئله ۱۱** ◀ اگر بائع کل قیمت را برای مشتری کم کند، بر شفیع لازم است که کل ثمن را بدهد.

دلیل:

زیرا در این صورت از یکی از دو حالت خارج نیست؛ بائع این زمین را به مشتری هبه کرده است و یا مجانی فروخته است و در هر دو صورت حق شفعه ثابت نیست. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۲۴۹)  
**مسئله ۱۲** ◀ اگر مشتری به ثمن مثلی خریده باشد، مثل آن بر شفیع واجب است.

**مسئله ۱۳** ◀ اگر مشتری به ثمن غیر مثلی خریده باشد، بر شفیع قیمت ثمن واجب می شود.

دلیل:

زیرا با پرداخت همان چیزی که مشتری به فروشنده پرداخته است، حق تملک آن زمین برای شفیع ثابت است و اشیاء بر دو نوع هستند:  
 ۱- مثلی و ۲- غیر مثلی که در اولی باید «مانند» آنچه مشتری پرداخته بدهد و در دومی «قیمت» آن چیزی را که مشتری پرداخته بدهد؛ زیرا مثل آن را نمی توان یافت. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۲۴۹)

**مسئله ۱۴** ◀ اگر زمین را با زمین خریده باشد، پس بر شفیع قیمت زمین مقابل واجب است.



دلیل:

زیرا زمین مقابل، بدل آن زمینی است که شفعه طلبیده است، پس قیمت زمین مقابل معتبر است. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۲۴۹)

مسئله ۱۵ ◀ اگر مشتری نسبه خریده باشد، بر شفیع لازم است که نقداً پرداخت کند و یا اینکه در حال، طلب شفعه کند و بعد از سررسید پرداخت کند.

دلیل:

زیرا تعیین مهلت در معامله با شرط کردن مهلت ثابت می‌شود و با اصل عقد مهلت ثابت نمی‌شود. پس شرط کردن آن برای مشتری در معنی شرط برای شفیع نیست و مردم در طلب عوض در بیع بین اشخاص فرق می‌گذارند طوری که برای بعضی راضی هستند که نسبه بدهند ولی برای بعض دیگر راضی نیستند. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۲۴۹)

مسئله ۱۶ ◀ اگر مشتری بنایی ساخته باشد و یا درختی کاشته باشد، ثمن زمین و قیمت آن بنا یا درخت در وقتی که از جا کنده شده باشد راپردازد و یا مشتری را مکلف به برداشتن آن کند.

دلیل:

زیرا مشتری بدون اجازه در ملک کسی دیگر بنا ایجاد کرده است و درخت کاشته است، پس وی مکلف است این تعرض به ملک دیگری را از بین ببرد؛ زیرا حق شفیع از حق مشتری قوی‌تر است. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۲۵۰)



**مسئله ۱۷** ◀ شفعه، در «بیع (فروش)» و یا «هبه به عوض (بخشیدن در مقابل مال)» ثابت است نه در چیزی دیگر.  
دلیل:

زیرا شفعه وقتی ثابت می شود که شفیع با سببی که مشتری از آن طریق صاحب شده است، قادر بر گرفتن آن باشد و در غیر از فروش و بخشش در مقابل مال، شفیع نمی تواند صاحب زمین شود. (المبسوط للسرخی ج ۱۴ ص ۱۴۰)

توضیح: شفیع که همان همسایه ی زمین فروخته شده است زمانی حق شفعه دارد که بتواند مثل آنچه که سبب تغییر صاحب زمین شده است را بپردازد و این کار وقتی قابل تصور است که تغییر مالک زمین، از طریق پرداخت مالی صورت گرفته باشد؛ مانند اینکه زمین فروخته شده باشد و یا آن را در مقابل گرفتن مالی بخشیده شده باشد. ولی اگر زمین به کسی به ارث برسد و یا صاحبش بدون گرفتن چیزی در مقابل آن به کسی ببخشد، شفیع دیگر نمی تواند چیزی پرداخت کند، پس از گرفتن زمین عاجز می شود؛ زیرا اگر مثلاً به کسی بخشیده باشد، پس اگر صاحب زمین می خواست به همسایه ببخشد، از اول این کار را می کرد.

**مسئله ۱۸** ◀ حق شفعه در فروش درخت و میوه ثابت نیست.  
دلیل:

رسول الله ﷺ: شفعه نیست مگر در زمین و حیاط. (البنایه ج ۱۱ ص ۳۴۹)



**مسئله ۱۹** ◀ در فروش با خيار شرط، شفعه بعد از اسقاط خيار ثابت می شود نه قبل از آن.

دلیل:

زیرا تا وقتی که خيار شرط ثابت باشد، از ملک فروشنده خارج نشده است و وقتی این اختیار ساقط شود، از ملک فروشنده خارج می شود. پس در این هنگام است که حق شفعه ثابت می شود. (الهدایه ج ۴ ص ۳۱۹)

**مسئله ۲۰** ◀ در بیع فاسد، بعد از ساقط شدن فسخ آن بیع، شفعه ثابت می شود.

دلیل:

زیرا قبل از قبض، مبیع از ملک فروشنده خارج نشده است و بعد از قبض این بیع باید فسخ شود؛ زیرا شرع چنین می خواهد و وقتی بیع فاسد لازم شد، شفعه ثابت می شود. (الهدایه ج ۴ ص ۳۶۳)

**مسئله ۲۱** ◀ در پس دادن زمین به خاطر خيار از قبیل خيار رؤیت و شرط، شفعه نیست.

**مسئله ۲۲** ◀ در پس دادن به خاطر خيار عیب (اگر بدون حکم قاضی باشد)، شفعه ثابت است.

دلیل:

زیرا پس دادن به خاطر خيار رؤیت و خيار شرط، فسخ بیع است و در معنی فروش ملک نیست؛ پس شفعه ای ثابت نیست ولی اگر به خاطر



عیب پس دهد و این پس دادن مبیع با حکم قاضی نباشد، پس در حق فروشنده و خریدار فسخ است ولی در حق شخصی دیگر بیع محسوب می‌شود؛ پس حق شفعه ثابت می‌شود. (البنایه ج ۱۱ ص ۳۶۸)

**مسئله ۲۳** ◀ اگر کسی از طرف دیگری ملکش را بفروشد، پس این فروشنده حق طلب شفعه ندارد.

**مسئله ۲۴** ◀ همچنین اگر کسی دیگری را وکیل کند تا ملکش را بفروشد، پس این وکیل نیز حق شفعه ندارد.

اولی مانند اینکه کسی همسایه‌اش را وکیل می‌کند تا برایش زمین را بفروشد؛ این وکیل حق شفعه ندارد.

دومی مانند اینکه کسی، دیگری را وکیل برای فروش زمین می‌کند و این موکل، خودش حق شفعه ندارد.

**مسئله ۲۵** ◀ و همچنین کسی که ضمانت پرداخت و یا ضمانت تسلیم را می‌کند، حق شفعه ندارد.

دلیل:

زیرا این اشخاص سعی در فسخ آنچه خود عقد کرده‌اند دارند ولی اینان را چنین حقی نیست؛ و زیرا معامله‌ی اول توسط خودشان تکمیل شده است. (الهدایه ج ۴ ص ۳۲۲)

**مسئله ۲۶** ◀ اگر کسی که حق شفعه دارد فروش زمینی را اجازه دهد، اگر این اجازه بعد از بیع باشد، دیگر حق شفعه ندارد و اگر قبل از بیع باشد، وی می‌تواند بعد از فروش درخواست شفعه نماید.

دلیل:





زیرا در صورت ابطال قبل از فروش، ابطال حق، قبل از تحقق آن لازم می‌آید و ابطال حق قبل از به وجود آمدن آن صحیح نمی‌باشد. (جامع الرموز ج ۲ ص ۴۲۲)

**مسئله ۲۷** ◀ اگر برای ابطال حق شفعه صلح نماید، حق شفعه باطل می‌شود و این صلح که به خاطر ابطال حق شفعه نموده‌اند نیز باطل است و اگر قرار بر پرداخت چیزی در مقابل صلح شده باشد، پرداخت آن لازم نمی‌شود.

دلیل:

زیرا با قبول صلح و دریافت عوض، از شفعه صرف‌نظر کرده است؛ پس حقش باطل می‌شود. (الجوهرة النيرة ج ۱ ص ۲۷۹)

و شفعه حقی نیست که در مقابل آن چیزی خواسته شود، بلکه حقی است برای تملک زمین به شرط پرداخت قیمت آن. (الهدایه ج ۴ ص ۳۲۱)

**مسئله ۲۸** ◀ با فوت شفیع، شفعه باطل می‌شود و با فوت مشتری باطل نمی‌شود.

دلیل:

زیرا با فوت شفیع، ملکی که به وسیله‌ی آن شفعه طلبیده بود از دست متوفی خارج شد و به وارثان وی رسید و شرط شفعه این است که ملک از ابتدای طلب شفعه تا آخر آن ثابت باشد و این شرط یافت نشد. (الهدایه ج ۴ ص ۳۲۱)



**مسئله ۲۹** ◀ اگر ملکی را که به وسیله‌ی آن شفعه طلب کرده، قبل از حکم به شفعه بفروشد، حق شفعه باطل می‌شود.  
دلیل:

زیرا سبب استحقاق شفعه قبل از تکمیل شدن از بین رفته است.  
(الهدایه ج ۴ ص ۳۲۱)

**مسئله ۳۰** ◀ شفعه طلب کردن برای سهم یکی از مشتریان جایز است ولی شفعه طلب کردن برای سهم یکی از فروشندگان جایز نیست.  
دلیل:

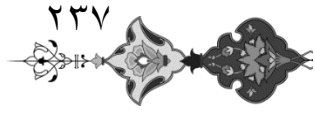
زیرا در سهم مشتری دفع شرّ همسایه بد است ولی در مورد سهم یکی از فروشندگان چنین فایده‌ای نیست. (درر الحکام ج ۲ ص ۲۱۶)

**مسئله ۳۱** ◀ اگر شفیع خرید شخصی معین را اجازه دهد، اگر بعداً معلوم شود شخصی دیگر خریده است، وی را حق شفعه ثابت است.

**مسئله ۳۲** ◀ اگر فروش به قیمت هزار را اجازه دهد و بعد معلوم شود که به قیمتی کمتر فروخته است، پس وی حق شفعه دارد.

**مسئله ۳۳** ◀ ولی اگر معلوم شود که به کالای قیمی فروخته است که قیمتش هزار یا بیشتر از آن است، حق شفعه ندارد.  
دلیل:

زیرا طلب شفعه به مقدار قیمت و اینکه چه کسی آن را می‌خرد متغیر است. با اجازه دادن به شخصی اجازه به کسی دیگر ثابت نمی‌شود و همچنین اجازه به مقداری معین از قیمت، دلیل اجازه به کمتر از آن نیست. (درر الحکام ج ۲ ص ۲۱۶)



## کتاب القسمة:

**مسئله ۱** ◀ تعریف: تقسیم (قسمت)، تعیین کردن حق هرکدام از شریکان در اموال مشترک است.  
دلیل:

قرآن کریم: به آنان خبرده که آب بین آنها و شتر صالح به قسمت است. (سوره القمر/۲۸)

یعنی مشترک نیست بلکه آب چشمه یک روز حق شتر صالح است و یک روز نیز قسمت و حق قوم صالح. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷۲)

گفته می شود رسول الله ﷺ غنائم جنگی را تقسیم کردند؛ یعنی با تعیین و جدا نمودن مال مشترک، حق هرکدام را تحویل داده است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷۲)

**مسئله ۲** ◀ و معنای جدا نمودن سهم مشترکان، در کالای مثلی غالب است و در کالای غیر مثلی مبادله ی مال به مال است. پس در مثلی هرکدام از شرکا می تواند سهم خود را در زمان غائب بودن شریکش بگیرد ولی در غیر مثلی چنین حقی ندارد.  
دلیل:

در تقسیم اشیاء مثلی از آنجاکه مقداری از آن شیء با مقداری دیگر از همان شیء هیچ تفاوتی ندارد، پس تقسیم کردن و جدا کردن سهم هرکدام از شرکا در این نوع تقسیم غالب است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷۲)



مثلی، مثل یک تن گندم که بین چند نفر مشترک باشد؛ پس با تعیین حق هر کدام و جدا کردن سهمشان هیچ ضرری به هیچ کدام نمی‌رسد. پس باید در این نوع اشیاء تقسیم کرده و تحویل داده شود.

**مسئله ۳** ◀ در اشیاء غیر مثلی مانند گوسفند و حیوان دیگر، یکی از شرکا نمی‌تواند بدون اطلاع شریک دیگر مال خود را بگیرد؛ زیرا در این اشیاء بعض و مقداری از آن با بعض و مقداری دیگر متفاوت است؛ پس تعیین حق و مبادله‌ی کالا به کالا محسوب می‌شود و یکی از شرکا بدون رضایت و بدون اطلاع نمی‌تواند حق خود را جدا کند؛ زیرا نمی‌توان گفت که آنچه برای شریکش می‌گذارد مثل آن چیزی است که گرفته است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷۳)

**مسئله ۴** ◀ بر دولت مستحب است که مأموری برای تقسیم اموال مردم تعیین کند که مزدش را از بیت‌المال بگیرد و بین مردم بدون اجرت تقسیم کند.

دلیل:

زیرا عمل تقسیم، کاری است که به‌وسیله‌ی آن منازعه بین مردم را اصلاح کرده می‌شود؛ پس مانند قاضی است که نصب آن بر دولت واجب است و از بیت‌المال حقوق می‌گیرد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷۳)

زیرا در تقسیم بدون اجرت برای مسلمانان رفاه و آسایش حاصل می‌شود. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۱۹)



**مسئله ۵** ◀ اگر قاسم (تقسیم کننده) در مقابل اجر انجام دهد نیز صحیح است.

دلیل:

زیرا نفع تقسیم به خود شرکا می رسد؛ پس آن ها هستند که باید اجرت بدهند. (الهدایه ج ۴ ص ۳۲۵)

**مسئله ۶** ◀ قاسم باید عادل و عالم به احکام تقسیم باشد.

دلیل:

۱- زیرا بدون علم چگونه تقسیم کند؛ پس باید بداند تا تقسیم درست انجام دهد.

۲- و اگر عادل نباشد، چگونه می توان به قول وی اعتماد کرد.

۳- و اگر امانت دار نباشد، چگونه می توان به حکم وی اطمینان کرد.

۴- این شخص باید بین مردم حکم کند؛ پس عمل وی شبیه به عمل قاضی است، پس این صفات باید در وی باشند. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷۳)

**مسئله ۷** ◀ نباید یک شخص معین را برای تقسیم تعیین کرد.

**مسئله ۸** ◀ قاسم ها نباید باهم شریک شوند (نبايد اتحادیه و صنف داشته باشند).

دلیل:

زیرا در صورت اتحادیه داشتن بر بالا بردن مزدشان دست به یکی خواهند کرد و به مردم ضرر خواهند زد ولی اگر اتحادیه نداشته باشند



و اجازه‌ی شریک شدن داده نشود، پس هرکدام برای جلب مشتری، اجرت را پائین خواهند آورد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷۴)

**مسئله ۹** ◀ اگر یکی از شرکا یک کالا درخواست تقسیم آن را نماید، در این صورت اگر مال طوری باشد که هرکدام از شرکا می‌تواند بعد از تقسیم از آن استفاده کند، پس مال تقسیم کرده می‌شود و اگر چنین نباشد، پس با درخواست شریکی که سهمش بیشتر است تقسیم کرده می‌شود؛ هرچند طرف دیگر به خاطر کم بودن سهمش نتواند از آن انتفاع کند.

**مسئله ۱۰** ◀ اگر سهم هرکدام طوری باشد که اگر تقسیم شود، به خاطر کم بودن سهم، هیچ‌کدام نتوانند استفاده کنند، در این صورت با درخواست همه‌ی آن‌ها تقسیم کرده می‌شود.

دلیل:

قسمت بر دو نوع است: ۱- همه‌ی شرکا باهم درخواست تقسیم مال مشترک کنند؛ در این صورت از آنجا که برای هر انسانی حق گرفتن حق خودش ثابت است، اگر حق کسی دیگر را باطل نکند، پس تقسیم کرده می‌شود. ۲- اگر یکی از آن‌ها طلب تقسیم مال مشترک کند، در این صورت با درخواست کسی که از تقسیم نفع می‌برد تقسیم انجام می‌شود؛ زیرا برای وی در این کار منفعت است، پس اجازه داده می‌شود. ولی به درخواست کسی که از تقسیم ضرر می‌بیند موافقت نمی‌شود؛ زیرا با این کار به خودش ضرر وارد می‌کند پس تا حد امکان از آن جلوگیری می‌شود.



و به قولی دیگر هر وقت هر کدام از شرکا بخواهد تقسیم کرده می شود؛ زیرا خود وی به ضرر خودش راضی شده است پس ضرر با رضایت مجاز است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷۵)

**مسئله ۱۱** ◀ دو جنس متفاوت را تقسیم کرده نشود مگر با رضایت شرکا؛ یعنی دو کالای مختلف باشد و یکی را به یک شخص و جنس دیگر را به شخص دیگر داده نشود مگر اینکه با رضایت طرفین انجام شود. دلیل:

زیرا در تقسیم عدالت شرط است و کالا با کالایی دیگر متفاوت است؛ پس نمی توان بین آنها تعدیل کرد مگر این که با رضایت همه ی شرکا انجام شود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷۵)

**مسئله ۱۲** ◀ جواهرات و حمام را نیز نباید بین شرکا تقسیم نمود مگر اینکه با رضایت طرفین انجام شود. دلیل:

زیرا اجزاء آنان مختلف است و نوع استفاده از آنها نیز متفاوت است؛ پس هر کدام را باید جدا تقسیم شود مگر اینکه شرکا به تقسیم آنها رضایت دهند. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷۶)

**مسئله ۱۳** ◀ اگر چند دار مشترک باشد و یا دار و حیاطی باشد و یا دار و دکانی مشترک باشد، در صورت تقسیم باید هر کدام را جداگانه تقسیم نمود و اگر همه راضی شوند که هر کدام یکی از آنها را بگیرد، صحیح است مگر اینکه در بین شرکا صغیر باشد که در این صورت درست نیست.





دلیل:

زیرا در صورت بالغ بودن همه‌ی شرکا، می‌توان تقسیم نمود؛ زیرا آنان بر اموال خود ولایت دارند و مختار هستند ولی اگر بین آن‌ها کودک نابالغ باشد، پس آنان را بر اموال صغیر ولایتی نیست، پس نمی‌توانند تقسیم کنند مگر اینکه قاضی به آن حکم نماید که در این صورت جایز است. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۲۱)

**مسئله ۱۴** ◀ اگر چند شخص، کالای نقل شدنی را ادعا کنند که آن را ارث برده‌اند، بین آن‌ها تقسیم کرده شود.  
دلیل:

زیرا در اشیاء منقول، با تقسیم برای هر کدام از مدعیان، هر یک از آن‌ها به آنچه از این تقسیم گرفته است ضامن هستند. پس احیاناً اگر صاحبی برای آن کالای منقول پیدا شود، آن مدعیان ضامن هستند. پس در این کار ضرری بر احدی نیست. (المبسوط للسرخی ج ۱۵ ص ۱۰)

**مسئله ۱۵** ◀ اگر ادعا کنند که زمینی را خریده‌اند و یا مالک شده‌اند، بین آن‌ها تقسیم کرده شود؛ و اگر ادعای ارث نمودند، پس در صورتی قابل تقسیم است که بر فوت شخص مورث شاهد بیاورند و همچنین بر تعداد وارثان نیز باید شاهد بیاورند.  
دلیل:



زیرا این حکم کردن برعلیه یک شخص میّت است؛ پس باید اول فوت وی اثبات شود تا قاضی بتواند در اموال وی تصرف کرده و حکم کند. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۲۲)

زیرا هر کدام از وارثان مدعی دعوا از طرف میّت می باشند؛ پس باید تعداد آنان مشخص گردد. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۲۶۸)

**مسئله ۱۶** ◀ اگر ادعا کنند که این کالا دست آنان می باشد، تقسیم کرده نشود تا وقتی که شاهد بیاورند که این کالا ملک خودشان است. دلیل:

زیرا ممکن است که این کالا یا زمین ملک کسی دیگر باشد؛ پس برای تقسیم باید اثبات کنند که این شیء ملک آنان می باشد. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۲۲)

**مسئله ۱۷** ◀ اگر در مال و زمین، صغیر و یا غائب سهمی داشته باشد، تقسیم کرده نشود. دلیل:

زیرا این عمل حکم علیه غایب و یا صغیر و خارج نمودن چیزی از دست آنان است و این کار جایز نیست. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۲۲)

**مسئله ۱۸** ◀ در تقسیم اموال، پول و قیمت داخل کرده نشود مگر با رضایت همه ی شرکا؛ یعنی با قیمت گذاری تقسیم کرده نشود.

توضیح: برای تقسیم اموال مشترک، نباید پولی خارج از اموال مشترک وارد تقسیم شود مگر اینکه همه بر آن رضایت داشته باشند.

دلیل:



زیرا تقسیم یعنی تقسیم نمودن اموال مشترک و در دراهم (پول) شرکته نیست تا آن را تقسیم کرده شود مگر اینکه همه به وارد کردن دراهم اتفاق نظر داشته باشند. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۷۷)

**مسئله ۱۹** ◀ اگر در تقسیم، «سیلگاه» و یا «راه» کسی در سهم دیگری واقع شود، در این صورت اگر امکان صرف نظر کردن از آن مسیل و راه باشد، صرف نظر کرده شود و الا تقسیم فسخ کرده می شود. دلیل:

زیرا منظور از تقسیم این است که هر کدام از شرکا بتواند از سهم خود استفاده کند، پس وقتی این امکان نباشد به ضرر یکی از آنها خواهد بود. پس از این تقسیم صرف نظر کرده می شود. (المبسوط للسرخی ج ۱۵ ص ۱۵)

**مسئله ۲۰** ◀ اگر کسی اقرار کند که تمام حق خود را گرفته است و بعداً ادعا کند که بعضی از سهمش در دست شریکش مانده است، در این صورت اگر شاهد بر ادعای خود اقامه کند قبول کرده می شود و شهادت خود تقسیم کنندگان حجت است. دلیل:

زیرا تقسیم عقدی لازم الاجرا است؛ پس بدون شاهد کسی حق فسخ آن را ندارد. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۲۷۳)

**مسئله ۲۱** ◀ اگر بعضی از مال مشترک را صاحب پیدا شود، تقسیم این مال مشترک فسخ کرده می شود و اگر بعضی از سهم یکی از شرکا را صاحب پیدا شود، تقسیم باقی است و نقصان سهم را از شرکا بگیرد.



دلیل:

زیرا تقسیم یعنی افراز و تمیز حق مشترک؛ پس با پیدا شدن صاحب برای بعضی از سهم یک مشترک، این معنی هنوز برجا می‌باشد و معنی تقسیم از بین نرفته است و حق خود را از دیگر شرکا می‌گیرد ولی اگر یک مقدار از کل اموال تقسیم شده را صاحب پیدا شود، پس به این معنی است که تقسیم درست صورت نگرفته است. پس این تقسیم فسخ کرده می‌شود. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۲۷۴)

مسئله ۲۲ ◀ اگر داری (خانه‌ای) مشترک را قرار شود که یکی در قسمتی از آن ساکن شود و دیگری در قسمتی دیگر از آن خانه، این نوع تقسیم جایز است.

دلیل:

زیرا منفعت یک دار مختلف نمی‌باشد و بیان مکان هر کدام از نزاع جلوگیری می‌کند و این کار جدا نمودن سهم هر کدام از شرکا می‌باشد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۸۰)

مسئله ۲۳ ◀ اگر قرار بر خدمت بنده به‌طور نوبتی بگذارند نیز صحیح است.

مسئله ۲۴ ◀ اگر نوبتی در خانه ساکن شوند نیز صحیح است.

دلیل:

زیرا نوبتی استفاده کردن از یک چیز به دو طریق انجام می‌شود؛ یکی از لحاظ زمان و دیگری از لحاظ مکان و در این شیء مکان متعذر



است، پس برای استیفاء و گرفتن حق، زمان تعیین کرده می‌شود.  
(الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۸۰)

**مسئله ۲۵** ◀ اگر دو بنده‌ی مشترک را قرار بر این بگذارند که هر کدام را یکی خدمت نماید، این نیز صحیح است.  
دلیل:

زیرا تفاوت چندانی در نوع خدمت از دو شخص نیست. (الاختیار  
لتعلیل المختار ج ۲ ص ۸۰)

## کتاب الهبة:

رسول الله ﷺ: به یکدیگر هدیه دهید تا باهم دوست باشید. (البنایه ج ۱۰ ص ۱۵۹)

مسئله ۱ ◀ تعریف: بخشیدن کالایی به کسی، بدون اینکه مقابل آن چیزی گرفته شود.

مسئله ۲ ◀ هبه (بخشش) با لفظ «وَهَبْتَ» و «نَحَلْتَ» (بخشیدم و عطا کردم) و الفاظی مانند آن صحیح است. دلیل:

زیرا هبه نیز نوعی عقد معامله است؛ پس در آن ایجاب و قبول شرط است. (الهدایه ج ۳ ص ۲۲۲)

مسئله ۳ ◀ هبه با قبض موهوب (شیء هبه شده) در مجلس هبه، حتی بدون رضایت واهب (هبه دهنده) تکمیل می شود و بعد از مجلس هبه با اجازه ی واهب تکمیل می شود و بدون اجازه نمی شود. دلیل:

حضرت ابوبکر رضی الله عنه در بستر مرگ به حضرت عایشه رضی الله عنها گفتند: دخترم من دوست دارم بعد از مرگم تو بی نیاز باشی و بر من گران می آید که تو محتاج باشی و من در گذشته به تو بیست بار شتر از اموال غابۀ هبه کرده بودم و تو آن را برای خودت جدا نکردی و قبض نکردی. پس الآن آن را بین خود طبق دستور کتاب الله تقسیم کنید. (البنایه ج ۱۰ ص ۱۶۲ - السنن الصغیر للبيهقي ج ۲ ص ۳۳۷ - موطا مالک ج ۲ ص ۷۵۴)



یعنی حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ در گذشته به حضرت عایشه رضی اللہ عنہا کالایی به مقدار بیست بار شتر بخشیده و هبه کرده بود و حضرت عایشه رضی اللہ عنہا آن را قبض نکرده بود. پس از آنجا که شرط هبه قبض است، پس این هبه لازم نشده بود و حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ گفتند پس الآن بین برادران و خواهرانت تقسیمشان کن. (البنایه ج ۱۰ ص ۱۶۲)

غابه: نام مکانی در مدینه است.

**مسئله ۴** ◀ قبض شیء هبه شده به منزله ی قبول هبه است؛ پس وقتی از طرف کسی هبه ایجاب شود، گرفتن و قبض کردن موهوب به اجازه ی هبه دهنده بستگی ندارد ولی اگر بعد از مجلس باشد، گرفتن بدون اجازه درست نیست؛ زیرا قبول باید در مجلس ایجاب می بود. (الهدایه ج ۳ ص ۲۲۲)

**مسئله ۵** ◀ هبه ی مشاع (به طور مشترک هبه دادن) درست نیست مگر اینکه تقسیم کرده و تسلیم شود.

هبه ی مشاع مثلاً کسی یک تن گندم را به ده نفر ببخشد، اگر بدون جدا کردن سهم هر کدام باشد درست نیست و اگر سهم هر کدام را جدا و تحویل دهد، درست است.

دلیل:

زیرا قبض هبه از ارکان آن است، پس در مال مشترک امکان قبض حق خود نیست؛ زیرا در آن حق دیگری نیز ثابت است و در صورت قبض، تحمیل مشقت تقسیم بر موهوب له است. (الهدایه ج ۳ ص ۲۲۳)

موهوب له: کسی که به وی هبه داده شده است.



مسئله ۶ ◀ هبه دادن شیر در پستان درست نیست و فاسد است.

مثلاً می‌گوید: «آنچه در پستان گاو هست برای توست»، این هبه درست نیست.

مسئله ۷ ◀ هبه‌ی آردی که هنوز گندم است و به آرد تبدیل نشده است درست نیست هرچند آسیا کرده و تسلیم شود.  
دلیل:

زیرا شیء هبه داده‌شده در حال حاضر معدوم است یعنی وجود ندارد. پس چیزی که نیست را نمی‌توان هبه داد. (فتح القدیر ج ۹ ص ۳۱)  
مسئله ۸ ◀ اگر کسی مال خود را که دست کسی بوده به خود آن شخص هبه دهد، هبه تکمیل است و به قبض جداگانه نیازی نیست.  
دلیل:

زیرا شیء هبه داده‌شده در قبض وی می‌باشد، پس نیازی به قبض دوباره نیست. (الهدایه ج ۳ ص ۲۲۴)  
مسئله ۹ ◀ اگر پدر به طفلش هبه دهد، هبه بدون قبض تکمیل است.  
دلیل:

زیرا موهوب (شیء هبه داده‌شده) در قبض پدر است، پس قبض هبه حاصل است. (الهدایه ج ۳ ص ۲۲۴)  
مسئله ۱۰ ◀ اگر طفل عاقل باشد (معنی هبه را بداند)، قبض وی در هبه دادن اجنبی معتبر است و همچنین قبض مربی طفل اگر طفل نزد وی باشد معتبر است و همچنین قبض زوج طفل نیز معتبر است.  
دلیل:





زیرا قبول هبه برای طفل سودمند است و طفل در مواردی که به سود وی باشد و ریسکی نداشته باشد، اختیار دارد که قبول نماید. (الهدایه ج ۳ ص ۲۲۴)

مسئله ۱۱ ◀ اگر دو شخص یک «خانه» را به یک نفر هبه دهند صحیح است ولی اگر یک شخص به دو نفر خانه‌ای را هبه دهد درست نیست.  
دلیل:

درست بودن هبه‌ی دو نفر به یک نفر برای این است که آنان هر دو شیء موهوب را تحویل وی دادند و وی نیز قبض کرد و در این هبه هیچ مشاعیتی (اشتراکی) نیست، پس صحیح است. ولی درست نبودن هبه‌ی یک شخص به دو نفر برای این است که این هبه مشاع است؛ زیرا به هر کدام نصف خانه می‌رسد و این معنی مشاع بودن و مشترک بودن است. (الهدایه ج ۳ ص ۲۲۴)

مسئله ۱۲ ◀ صدقه دادن ده درهم و مانند آن به دو شخص غنی درست نیست ولی اگر به دو فقیر باشد صحیح است.  
دلیل:

زیرا در صدقه مقصود کسب رضای الله جلّ و الله جلّ یکی است و در هبه، مقصود خوشنود کردن فرد غنی است و آنان چند نفر هستند، پس هبه مشاع می‌شود و این درست نیست. (الهدایه ج ۳ ص ۲۲۵)



صدقه دادن به غنی درست نیست؛ پس با گفتن صدقه باز به هبه تبدیل می‌شود.

**مسئله ۱۳** ◀ رجوع از هبه با رضایت موهوب و یا حکم قاضی صحیح است؛ یعنی برگشت از هبه و پس گرفتن آن از موهوب. دلیل:

شخص هبه دهنده احق و اولی است برای موهوب خودش تا وقتی که عوض آن را نگرفته باشد. (البنایه ج ۱۰ ص ۱۸۷ - سنن ابن ماجه ج ۳ ص ۴۶۷)

**مسئله ۱۴** ◀ موانع پس گرفتن هبه: ۱- اگر چیزی متصل به هبه اضافه شود مثلاً لباس باشد و آن را رنگ کنند. ۲- یکی از طرفین فوت شود. ۳- عوضی به هبه مضاف شود هرچند این عوض از طرف کسی غیر از موهوب باشد. ۴- هبه از ملک موهوب<sup>۱</sup> له خارج شود. ۵- اگر بین طرفین در وقت هبه نسبت زوجیت باشد. ۶- بین طرفین خویشاوندی محرمیت باشد. ۷- هبه (موهوب) هلاک شود. دلیل:

۱- در زیادت متصله برای این حق برگشت نیست زیرا حق برگشت از هبه در آنچه هبه داده است ثابت است ولی در این مسئله به آن چیزی اضافه شده، پس گرفتن موهوب به تنهایی متعذر گشت، پس اصل رجوع از هبه نیز ممنوع گردید.

۲- با فوت یکی از طرفین هبه، رجوع ممنوع می‌گردد؛ زیرا در صورت فوت موهوب<sup>۲</sup> له (کسی که به وی هبه شده است)، مال هبه به وارثان



وی می‌رسد. پس دیگر شخص موهوب<sup>۱</sup> له نیست تا بتواند هبه را از وی بگیرد، پس حق رجوع ممنوع می‌گردد؛ و اینکه با فوت واهب (هبه دهنده) ممنوع می‌گردد؛ زیرا حق رجوع برای واهب ثابت بود و وی فوت کرد، پس دیگر کسی را حق رجوع نیست.

۳- در هبه به عوض، به این خاطر است که در حدیثی که در اول فصل گفته شد، آمده است که اگر در «عوض آن چیزی نگیرد» و در اینجا عوض آن را گرفته است؛ پس دیگر حق رجوع ندارد.

۴- خارج شدن هبه از دست موهوب<sup>۱</sup> له نیز مانع است؛ زیرا موهوب<sup>۱</sup> له با اجازه‌ی واهب آن را به دیگری انتقال داده است، پس دیگر حق رجوع ندارد.

۵- در زوجیت برای این رجوع ممنوع است که هبه بین زوجین برای کسب محبت همدیگر و صله‌ی رحم است و آن مقصود حاصل شده است و مانند خویشاوندی محرمیت می‌شود، پس حق رجوع از این هبه را ندارد.

۶- در خویشاوندی محرمیت نیز حق رجوع ندارد و برای این است که رسول الله ﷺ فرموده‌اند: اگر هبه به ذی رحم محرم باشد، دیگر در آن رجوع نیست. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۱۰۱ - المستدرک علی الصحیحین ج ۲ ص ۶۰)

۷- در صورت هلاک موهوب (مال هبه داده شده) نیز رجوع غیرممکن است؛ زیرا اموال هبه جزو اموال ضامن شدنی نیست، پس وقتی



هلاک شود دیگر حق رجوعی در آن نیست. (تبيين الحقائق ج ۵ ص ۹۸ تا ۱۰۱)

برای حفظ این موانع این حروف را می‌توان به یاد داشت: دمع خزقه:  
۱- زیاده متصله. ۲- موت. ۳- عوض. ۴- خروج از ملک موهوب<sup>۱</sup> له.  
۵- زوجیت. ۶- محرمیت. ۷- هلاک موهوب.

**مسئله ۱۵** ◀ پس گرفتن هبه و استرداد آن، فسخ اصل هبه است و هبه به صاحب قبلی محسوب نمی‌شود.

دلیل:

زیرا به هنگام هبه حق رجوع برای واهب ثابت بوده است؛ پس این رجوع استفاده از حق خود است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۳۶۴)

**مسئله ۱۶** ◀ هبه اگر به عوض باشد؛ یعنی هبه می‌دهد و شرط می‌کند که عوض آن چیزی بدهد، پس این نوع هبه در ابتدای عقد، هبه است. پس قبض هر دو شرط است و در هبه مشاع (مشترک) باطل است و در انتهای عقد وقتی که عقد آن تکمیل شد، حکم بیع را دارد، پس خیار عیب و خیار رؤیت و همچنین شفعه ثابت است.

دلیل:

شرط بودن قبض و بطلان آن با شیوع (مشترک بودن): زیرا هر دو طرف کالایی را به طرف مقابل به هبه داده است و در هبه قبض شرط است و هبه‌ی مشترک نیز باطل است؛ پس این عقد نیز اگر هبه‌ی مشترک باشد باطل است.



و دلیل اینکه در هنگام تکمیل شدن عقد به بیع تبدیل می‌شود این است که این عقد در لفظ و کلام هبه است ولی در معنا هبه نیست؛ زیرا در مقابل آن چیزی درخواست نموده است. پس در ابتدا به لفظ عمل کرده می‌شود و هبه محسوب می‌شود و در انتها که منجر به مبادله‌ی مال در مقابل مال گشت، به بیع تبدیل می‌شود، پس شرایط بیع را به خود می‌گیرد. (المبسوط للسرخی ج ۱۲ ص ۷۹)

**مسئله ۱۷** ◀ اگر حیوانی را هبه دهد و آنچه در شکمش هست را استثناء کند، این استثناء باطل است و هبه جایز است؛ مثلاً بگوید: «این گاو را در عوض فلان چیز به تو بخشیدم ولی آنچه در شکمش از جنین هست مال من است».

دلیل:

زیرا استثناء در اشیائی درست است که قابلیت معامله داشته باشد و حمل (آنچه در شکم مادر است) این قابلیت را ندارد پس استثنای آن نیز باطل است و این شرط فاسد کننده‌ی عقد معامله است ولی هبه با شرط فاسد، فاسد نمی‌شود بلکه آن شرط باطل می‌شود و به حساب آورده نمی‌شود. (الهدایه ج ۳ ص ۲۲۷)

**مسئله ۱۸** ◀ شروطی که بیع را فاسد می‌کند در هبه باطل هستند و هبه درست است؛ یعنی این شرط غیر موجود محسوب می‌شود.

دلیل:



زیرا رسول الله ﷺ در هبه‌ی عمری، هبه را صحیح دانسته و شرطش را باطل نمودند؛ پس نتیجه این می‌شود که در هبه شرط فاسد باطل است و اصل هبه درست است. (الهدایه ج ۳ ص ۲۲۸)

هبه‌ی عمری: هبه‌ی دار (خانه) است به مدت عمر موهوب<sup>۱</sup> له.

**مسئله ۱۹** ◀ اگر حمل کنیز (که هنوز به دنیا نیامده) را آزاد کند و بعد کنیز را هبه دهد، جایز است.

دلیل:

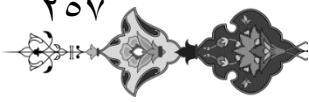
زیرا حمل از ملک واهب (هبه دهنده) خارج شده است و شرط نیز هبه را باطل نمی‌کند، پس هبه جایز است. (شرح الوقایه ج ۹ ص ۵۰)

**مسئله ۲۰** ◀ اگر حمل را مدبر خود گرداند و کنیز را هبه دهد، جایز نیست. دلیل:

زیرا در این صورت حمل از ملک واهب خارج نشده است، پس مانند استثناء نمی‌شود و همچنین این هبه‌ی مشاع می‌شود و آن باطل است. (شرح الوقایه ج ۹ ص ۵۱)

**مسئله ۲۱** ◀ هبه‌ی عمری جایز است و آن هبه‌ی دار (خانه) است به مدت عمر موهوب<sup>۱</sup> له؛ یعنی می‌گوید: «تا وقتی که زنده هستی این دار از آن تو است»، این هبه درست است و شرطش باطل است و دیگر حق استرداد در زمان مرگ ثابت نیست. دلیل:

رسول الله ﷺ: در هبه‌ی عمری، موهوب برای موهوب<sup>۱</sup> له است. (مسند ابی داود الطیالسی ج ۳ ص ۲۶۵ - مستخرج ابی عوانه ج ۳ ص ۴۶۶ -



البنایه ج ۱۰ ص ۲۱۱) و در این مسئله حضرت رسول الله ﷺ هبه را جایز دانستند و شرط آن را باطل دانسته‌اند.

**مسئله ۲۲** ◀ هبه‌ی رقبی جایز نیست و آن این است که بگوید: «اگر من قبل از تو مردم این فلان چیز برای تو است». دلیل:

رسول الله ﷺ: هبه‌ی عمری را اجازه دادند و هبه‌ی رقبی را رد کردند. (فتح القدیر ج ۹ ص ۵۵ - شرح سنن ابن ماجه للسيوطی - غیره ج ۱ ص ۱۷۲ - نصب الرايه ج ۴ ص ۱۲۸)

**مسئله ۲۳** ◀ در صدقه نیز قبض شرط است؛ یعنی صدقه با گرفتن تکمیل می‌شود.

دلیل:

رسول الله ﷺ: پسر آدم می‌گوید: اموال من اموال من و آیا می‌توانی بگویی که اموال تو است مگر آن مالی که خورده‌ای و تمام کرده‌ای؟ و یا آن مالی که پوشیده و مندرس کرده‌ای؟ و یا آن مالی که صدقه داده و آن را اجرا نموده‌ای؟ زیرا غیر این‌ها وقتی بمیری به وارثانت می‌رسد. (المبسوط للسرخی ج ۱۲ ص ۴۸)

در حدیث شریف «صدقه دادی و آن را اجرا نموده و امضا کرده‌ای» پس معلوم می‌شود که با تحویل دادن و قبض کردن تکمیل می‌شود. (المبسوط للسرخی ج ۱۲ ص ۴۸)

از ابن عباس رضی الله عنه و معاذ رضی الله عنه: صدقه درست نیست مگر با قبض آن. (المبسوط للسرخی ج ۱۲ ص ۴۸)



مسئله ۲۴ ◀ صدقه‌ی مشاع (به صورت مشترک) کالای تقسیم‌شدنی، درست نیست.

دلیل:

زیرا در این کار الزام شخصی دیگر بر امر تقسیم می‌باشد مانند هبه، پس درست نیست. (البنایه ج ۱۰ ص ۲۱۷)

مسئله ۲۵ ◀ در صدقه حق رد نیست و مُصَدَّق (صدقه دهنده) بعد از صدقه دادن حق ندارد پس بگیرد.

دلیل:

رسول الله ﷺ: کسی که صدقه دهد بعد آن را پس بگیرد مانند سگی است که استفراغ کند و بعد آن را بخورد. (الاموال لابن زنجویه ج ۳ ص ۸۹۵ - السنن المأثوره للشافعی ج ۱ ص ۳۳۲ - صحیح ابن حبان ج ۱۱ ص ۵۲۶)





## منابع و مأخذ

❖ قرآن كريم

- ١- مصنف ابن ابى شيبه المسمى بالكتاب المصنف فى الأحاديث والآثار المؤلف: أبو بكر بن أبى شيبه، عبد الله بن محمد بن إبراهيم بن عثمان بن خواستى العيسى (المتوفى: ٢٣٥هـ) المحقق: كمال يوسف الحوت الناشر: مكتبة الرشد - الرياض الطبعة: الأولى، ١٤٠٩ عدد الأجزاء: ٧
- ٢- معرفة السنن والآثار المؤلف: أحمد بن الحسين بن على بن موسى الخسروجردي الخراساني، أبو بكر البيهقي (المتوفى: ٤٥٨هـ) المحقق: عبد المعطى أمين قلجى الناشرون: جامعة الدراسات الإسلامية (كراتشى - باكستان)، دار قتيبة (دمشق - بيروت)، دار الوعى (حلب - دمشق)، دار الوفاء (المنصورة - القاهرة) الطبعة: الأولى، ١٤١٢هـ - ١٩٩١م عدد الأجزاء: ١٥
- ٣- الكتاب: فيض القدير شرح الجامع الصغير، المؤلف: زين الدين محمد المدعو بعبد الرؤوف بن تاج العارفين بن على بن زين العابدين الحدادى ثم المناوى القاهرى (المتوفى: ١٠٣١هـ)، الناشر: المكتبة التجارية الكبرى - مصر، الطبعة: الأولى، ١٣٥٦، عدد الأجزاء: ٦، مع الكتاب: تعليقات يسيرة لماجد الحموى، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٤- شرح التلويح على التوضيح: سعد الدين مسعود بن عمر التفتازانى (المتوفى: ٧٩٣هـ). الناشر: مكتبة صبيح بمصر. الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ. عدد الأجزاء: ٢
- ٥- المحيط البرهانى فى الفقه النعمانى فقه الإمام أبى حنيفة رضى الله عنه المؤلف: أبو المعالى برهان الدين محمود بن أحمد بن عبد العزيز بن عمر بن مازة البخارى الحنفى (المتوفى: ٦١٦هـ) المحقق: عبد الكريم سامى الجندى الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٤ م عدد الأجزاء: ٩
- ٦- المطالب العالىة للحافظ ابن حجر العسقلانى مصدر الكتاب : موقع جامع الحديث <http://www.alsunnah.com>
- ٧- مسند أبى يعلى المؤلف: أبو يعلى أحمد بن على بن المثنى بن يحيى بن عيسى بن هلال التميمى، الموصلى (المتوفى: ٣٠٧هـ) المحقق: حسين سليم أسد الناشر: دار المأمون للتراث - دمشق الطبعة: الأولى، ١٤٠٤ - ١٩٨٤ عدد الأجزاء: ١٣
- ٨- شرح مسند أبى حنيفة، المؤلف: على بن (سلطان) محمد، أبو الحسن نور الدين الملا الهروى القارى (المتوفى: ١٠١٤هـ)، المحقق: الشيخ خليل محيى الدين الميس، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م، عدد الأجزاء: ١
- ٩- الجامع الصغير وشرحه النافع الكبير، أبو عبد الله محمد بن الحسن الشيبانى، سنة الولادة ١٣٢ / سنة الوفاة ١٨٩، تحقيق، الناشر عالم الكتب، سنة النشر ١٤٠٦، مكان النشر بيروت، عدد الأجزاء ١
- ١٠- القسم : أصول الفقه والقواعد الفقهية، الكتاب: الأشباه والنظائر، المؤلف: عبد الرحمن بن أبى بكر، جلال الدين السيوطى (المتوفى: ٩١١هـ)، الناشر: دار الكتب العلمية، الطبعة: الأولى، ١٤١١هـ - ١٩٩٠م، عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ١١- معجم الطبرانى الأوسط: سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمى الشامى، أبو القاسم الطبرانى (المتوفى: ٣٦٠هـ). المحقق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبد المحسن بن إبراهيم الحسينى. الناشر: دار الحرمين - القاهرة. عدد الأجزاء: ١٠
- ١٢- مستخرج أبى عوانة المؤلف: أبو عوانة يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم النيسابورى الإسفرايينى (المتوفى: ٣١٦هـ) تحقيق: أيمن بن عارف الدمشقى الناشر: دار المعرفة - بيروت الطبعة: الأولى، ١٤١٩هـ - ١٩٩٨م. عدد الأجزاء: ٥



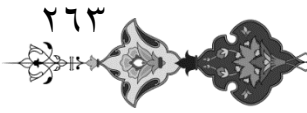
- ١٣- مسند الحميدى المؤلف: أبو بكر عبد الله بن الزبير بن عيسى بن عبيد الله القرشى الأسدى الحميدى المكى (المتوفى: ٢١٩هـ) حقق نصوصه وخرج أحاديثه: حسن سليم أسد الداراني الناشر: دار السقا، دمشق - سوريا الطبعة: الأولى، ١٩٩٦ م عدد الأجزاء: ٢
- ١٤- المسند الشافعى المؤلف: الشافعى أبو عبد الله محمد بن إدريس بن العباس بن عثمان بن شافع بن عبد المطلب بن عبد مناف المطلبى القرشى المكى (المتوفى: ٢٠٤هـ) الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان صحت هذه النسخة: على النسخة المطبوعة فى مطبعة بولاق الأميرية والنسخة المطبوعة فى بلاد الهند عام النشر: ١٤٠٠ هـ
- ١٥- المسند للشاشى: اسم الكاتب هيثم الشاشى و الناشر مؤسسه الرسالة.
- ١٦- الاوسط ابن المنذر: الكتاب: الاوسط لابن المنذر، المؤلف: أبو بكر محمد بن إبراهيم بن المنذر النيسابورى (المتوفى: ٣١٩هـ)
- ١٧- مسند الامام ابوحنيفه: أبو حنيفة النعمان بن ثابت بن زوطى بن ماه (المتوفى: ١٥٠هـ). تحقيق: عبد الرحمن حسن محمود. الناشر: الآداب - مصر
- ١٨- المستدرک على الصحيحين المؤلف: أبو عبد الله الحاكم محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدويه بن نعيم بن الحكم الضبى الطهمانى النيسابورى المعروف بابن البيع (المتوفى: ٤٠٥هـ) تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى، ١٤١١ - ١٩٩٠ عدد الأجزاء: ٤
- ١٩- الكتاب: شرح سنن ابن ماجه، مجموع من ٣ شروح، ١- «مصباح الزجاجة» للسيوطى (ت ٩١١ هـ)، ٢- «إنجاح الحاجة» لمحمد عبد الغنى المجددى الحنفى (ت ١٢٩٦ هـ)، ٣- «ما يليق من حل اللغات وشرح المشكلات» لفخر الحسن بن عبد الرحمن الحنفى الكنكوهى (١٣١٥ هـ)، الناشر: قديمى كتب خائنه - كراتشى، عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٢٠- الكتاب: السنن المأثورة للشافعى، مصدر الكتاب: موقع جامع الحديث، <http://www.alsunnah.com> [الكتاب مرقم آليا غير موافق للمطبوع]، متفرقه
- ٢١- البحر الرائق شرح كنز الدقائق المؤلف: زين الدين بن إبراهيم بن محمد، المعروف بابن نجيم المصرى (المتوفى: ٩٧٠هـ) وفى آخره: تكملة البحر الرائق لمحمد بن حسين بن على الطورى الحنفى القادرى (ت بعد ١١٣٨ هـ) وبالحاشية: منحه الخالق لابن عابدينالناشر: دار الكتاب الإسلامىالطبعة: الثانية - بدون تاريخ عدد الأجزاء: ٨
- ٢٢- در المختار مع حاشيه رد المختار
- ٢٣- شرح السنة للبغوى، المؤلف: محيى السنه، أبو محمد الحسين بن مسعود بن محمد بن الفراء البغوى الشافعى (المتوفى: ٥١٦هـ)، تحقيق: شبيب الأرنبوط - محمد زهير الشاويش، الناشر: المكتب الإسلامى - دمشق، بيروت، الطبعة: الثانية، ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م، عدد الأجزاء: ١٥
- ٢٤- تبين الحقائق شرح كنز الدقائق، عبد الله بن يوسف بن محمد الزيلعى عثمان بن على بن محجن البارعى، فخر الدين الزيلعى الحنفى (المتوفى: ٧٤٣هـ) الحاشية: شهاب الدين أحمد بن محمد بن أحمد بن يونس بن إسماعيل بن يونس الشلبى (المتوفى: ١٠٢١هـ) الناشر: المطبعة الكبرى الأميرية - بولاق، القاهرة الطبعة: الأولى، ١٣١٣ هـ
- ٢٥- الكتاب: تبين الحقائق شرح كنز الدقائق وحاشية الشلبى، المؤلف: عثمان بن على بن محجن البارعى، فخر الدين الزيلعى الحنفى (المتوفى: ٧٤٣هـ)، الحاشية: شهاب الدين أحمد بن محمد بن أحمد بن يونس بن إسماعيل بن يونس الشلبى (المتوفى: ١٠٢١هـ)، الناشر: المطبعة الكبرى الأميرية - بولاق، القاهرة، الطبعة: الأولى، ١٣١٣ هـ (ثم صورتها دار الكتاب الإسلامى ط ٢)، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، تبين الحقائق بأعلى الصفحة وحاشية الشلبى بأسفلها مفصولا بينهما بفصل ومميزا باختلاف فى اللون]



- ٢٦- صحيح البخارى: الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه = صحيح البخارى المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخارى الجعفى المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر الناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي) الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ عدد الأجزاء: ٩
- ٢٧- جامع الرموز
- ٢٨- صحيح مسلم: المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤلف: أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري المتوفى: ٢٦١هـ المحقق: مجموعة من المحققين الناشر: دار الجيل - بيروت الطبعة: مصورة من الطبعة التركية المطبوعة في استانبول سنة ١٣٣٤هـ عدد الأجزاء: ٨
- ٢٩- تلخيص الحبير في احاديث الراعى الكبير: أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: ٨٥٢هـ). الناشر: دار الكتب العلمية. الطبعة: الأولى ١٤١٩هـ ١٩٨٩م. عدد الأجزاء: ٤
- ٣٠- شمنى حاشيه شرح الياس
- ٣١- تكملة البحر الرائق لمحمد بن حسين بن على الطورى الحنفى القادري (ت بعد ١١٣٨هـ)، وبالحاشية: منحة الخالق لابن عابدين، الناشر: دار الكتاب الإسلامى، الطبعة: الثانية - بدون تاريخ، عدد الأجزاء: ٨، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، ومعه حاشية منحة الخالق]
- ٣٢- الكتاب: السنن الكبرى، المؤلف: أحمد بن الحسين بن على بن موسى الخسروجردي الخراساني، أبو بكر البيهقي (المتوفى: ٤٥٨هـ)، المحقق: محمد عبد القادر عطا، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، الطبعة: الثالثة، ١٤٢٤هـ - ٢٠٠٣م، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخريج]
- ٣٣- الباب فى شرح الكتاب المؤلف: عبد الغنى بن طالب بن حمادة بن إبراهيم الغنيمى الدمشقى الميدانى الحنفى (المتوفى: ١٢٩٨هـ) حققه، وفصله، وضبطه، وعلق حواشيه: محمد محبى الدين عبد الحميد الناشر: المكتبة العلمية، بيروت - لبنان عدد الأجزاء: ٤
- ٣٤- الكتاب: الدر المختار شرح تنوير الأبصار وجامع البحار، المؤلف: محمد بن على بن محمد الحصنى المعروف بعلاء الدين الحصكفى الحنفى (المتوفى: ١٠٨٨هـ)، المحقق: عبد المنعم خليل إبراهيم، الناشر: دار الكتب العلمية، الطبعة: الأولى، ١٤٢٣هـ - ٢٠٠٢م، عدد الأجزاء: ١، أعدده للشاملة/ فريق رابطته النساخ برعاية (مركز النخب العلمية)، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٣٥- الكتاب: تركة النبى صلى الله عليه وسلم والسبل التى وجهها فيها، المؤلف: أبو إسماعيل حماد بن إسحاق بن إسماعيل بن حماد بن زيد بن درهم الأزدي البغدادي المالكي (المتوفى: ٢٦٧هـ)، المحقق: د. أكرم ضياء العمرى، الطبعة: الأولى، ١٤٠٤هـ عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة تخريج الأحاديث]
- ٣٦- الكتاب: تاريخ المدينة لابن شبة، المؤلف: عمر بن شبة (واسمه زيد) بن عبيدة بن ربيعة النميري البصرى، أبو زيد (المتوفى: ٢٦٢هـ)، حققه: فهميم محمد شلتوت، طبع على نفقة: السيد حبيب محمود أحمد - جدة، عام النشر: ١٣٩٩هـ [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخريج]
- ٣٧- الكتاب: الكسب، المؤلف: أبو عبد الله محمد بن الحسن بن فرقد الشيباني (المتوفى: ١٨٩هـ)، المحقق: د. سهيل زكار، الناشر: عبد الهادي حرصوني - دمشق، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠، عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٣٨- مسند البزار: أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق بن خالد بن عبيد الله العتكي المعروف بالبزار (المتوفى: ٢٩٢هـ). المحقق: محفوظ الرحمن زين الله، (حقق الأجزاء من ١ إلى ٩). وعادل بن سعد (حقق الأجزاء من ١٠ إلى ١٧). وصبرى عبد الخالق الشافعى (حقق الجزء ١٨). الناشر: مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة. الطبعة: الأولى، بدأت ١٩٨٨م، وانتهت ٢٠٠٩م. عدد الأجزاء: ١٨



- ٣٩- الكتاب: عيون الأثر في فنون المغازي والشمال والسير، المؤلف: محمد بن محمد بن محمد بن أحمد، ابن سيد الناس، اليعمرى الربعى، أبو الفتح، فتح الدين (المتوفى: ٧٣٤هـ)، تعليق: إبراهيم محمد رمضان، الناشر: دار القلم - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٩٩٣/١٤١٤، عدد الأجزاء: ٢، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٤٠- الكتاب: سنن سعيد بن منصور، المؤلف: أبو عثمان سعيد بن منصور بن شعبة الخراساني الجوزجاني (المتوفى: ٢٢٧هـ)، المحقق: حبيب الرحمن الأعظمي، الناشر: دار السلفية - الهند، الطبعة: الأولى، ١٤٠٣هـ - ١٩٨٢م، عدد الأجزاء: ٢\*١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخريج]
- ٤١- مشكاة المصابيح: محمد بن عبد الله الخطيب العمري، أبو عبد الله، ولي الدين، التبريزي (المتوفى: ٧٤١هـ). المحقق: محمد ناصر الدين الألباني. الناشر: المكتب الإسلامي - بيروت. الطبعة: الثالثة، ١٩٨٥. عدد الأجزاء: ٣
- ٤٢- الكتاب: الجامع الصحيح للسنن والمسائيد، المؤلف: صهيب عبد الجبار، عدد الأجزاء: ٣٨، تاريخ النشر: ١٥ - ٨ - ٢٠١٤، [الكتاب غير مطبوع]
- ٤٣- الكتاب: مسند ابن الجعد، المؤلف: علي بن الجعد بن عبيد الجوهري البغدادي (المتوفى: ٢٣٠هـ)، تحقيق: عامر أحمد حيدر، الناشر: مؤسسة نادر - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٠ - ١٩٩٠، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخريج]
- ٤٤- كتاب الفوائد والغيلانيات
- ٤٥- الكتاب: مسند إسحاق بن راهويه - مسند ابن عباس، المؤلف: أبو يعقوب إسحاق بن إبراهيم بن مخلد بن إبراهيم الحنظلي المروزي المعروف بـ ابن راهويه (المتوفى: ٢٣٨هـ)، المحقق: محمد مختار ضرار المفتي، الناشر: دار الكتاب العربي، الطبعة: الأولى، ١٤٢٣ هـ - ٢٠٠٢، عدد الأجزاء: ١ (وهذا الكتاب الإلكتروني يحتوي على مسند ابن عباس فقط، وليس كل الكتاب الورقي)، [الكتاب مرقم آليا، وترقيم الأحاديث موافق للمطبوع]، (كل ما جاء بين قوسين في مسند ابن عباس فهو من زيادات طبعه دار الأثرية / عمان - الأردن، بتخريج وتعليق أبي عبد الله عمر بن بسام بن الصادق)، أعده للشاملة: أحمد الخضري
- ٤٦- الكتاب: كتاب الأربعون حديثا، المؤلف: أبو بكر محمد بن الحسين بن عبد الله الأجرى البغدادي (المتوفى: ٣٦٠هـ)، حققه وخرج أحاديثه: بدر بن عبد الله البدر، الناشر: أضواء السلف، الرياض، الطبعة: الثانية، ١٤٢٠ هـ - ٢٠٠٠ م، عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخريج]
- ٤٧- سنن ابن ماجه: المؤلف: ابن ماجه أبو عبد الله محمد بن يزيد القزويني، وماجه اسم أبيه يزيد (المتوفى: ٢٧٣هـ) تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي الناشر: دار إحياء الكتب العربية - فيصل عيسى البابي الحلبي عدد الأجزاء: ٢
- ٤٨- صحيح ابن حبان لإحسان في تقريب صحيح ابن حبان المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن معبد، التميمي، أبو حاتم، الدارمي، البستي (المتوفى: ٣٥٤هـ) ترتيب: الأمير علاء الدين علي بن بلبان الفارسي (المتوفى: ٧٣٩هـ) حققه وخرج أحاديثه وعلق عليه: شعيب الأرناؤوط الناشر: مؤسسة الرسالة، بيروت الطبعة: الأولى، ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م
- ٤٩- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع علاء الدين، أبو بكر بن مسعود بن أحمد الكاساني الحنفي (المتوفى: ٥٨٧هـ) الناشر: دار الكتب العلمية الطبعة: الثانية، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م عدد الأجزاء: ٧
- ٥٠- مسند الإمام أحمد بن حنبل المؤلف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (المتوفى: ٢٤١هـ) المحقق: أحمد محمد شاكر الناشر: دار الحديث - القاهرة الطبعة: الأولى، ١٤١٦ هـ - ١٩٩٥ م
- ٥١- الاختيار لتعليل المختار: عبد الله بن محمود بن مودود الموصلي البلدحي، مجد الدين أبو الفضل الحنفي (المتوفى: ٦٨٣هـ) عليها تعليقات: الشيخ محمود أبو دقيقه (من علماء الحنفية ومدرس بكلية أصول الدين سابقا) الناشر:



مطبعة الحلبي - القاهرة (وصورتها دار الكتب العلمية - بيروت، وغيرها) تاريخ النشر: ١٣٥٦ هـ - ١٩٣٧ معدد الأجزاء: ٥

- ٥٢- الهداية في شرح بداية المبتدى المؤلف: علي بن أبي بكر بن عبد الجليل الفرغاني المرغيناني، أبو الحسن برهان الدين (المتوفى: ٥٩٣هـ) المحقق: طلال يوسف الناشر: دار احياء التراث العربي - بيروت - لبنان عدد الأجزاء: ٤
- ٥٣- درر الحكام شرح غرر الأحكام المؤلف: محمد بن فرامرز بن علي الشهير بملا - أو منلا أو المولى - خسرو (المتوفى: ٨٨٥هـ) الناشر: دار إحياء الكتب العربية الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ عدد الأجزاء: ٢
- ٥٤- العناية شرح الهداية المؤلف: محمد بن محمد بن محمود، أكمل الدين أبو عبد الله ابن الشيخ شمس الدين ابن الشيخ جمال الدين الرومي البابر تي (المتوفى: ٧٨٦هـ) الناشر: دار الفكر
- ٥٥- الكتاب: فتح القدير، المؤلف: كمال الدين محمد بن عبد الواحد السيواسي المعروف بابن الهمام (المتوفى: ٨٦١هـ)، الناشر: دار الفكر، الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ، عدد الأجزاء: ١٠، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]، بأعلى الصفحة كتاب الهداية للمرغيناني يليه - مفصلاً بفاصل - «فتح القدير» للكمال بن الهمام وتكملته «نتائج الأفكار» لقاضي زاده.

٥٦- الكتاب : جامع الفصولين

- ٥٧- سنن أبي داود: أبو داود سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير بن شداد بن عمرو الأزدي السجستاني (المتوفى: ٢٧٥هـ) المحقق: محمد محيي الدين عبد الحميد الناشر: المكتبة العصرية، صيدا - بيروت عدد الأجزاء: ٤
- ٥٨- الكتاب: السنن الصغير للبيهقي، المؤلف: أحمد بن الحسين بن علي بن موسى الخسرو جردى الخراساني، أبو بكر البيهقي (المتوفى: ٤٥٨هـ)، المحقق: عبد المعطى أمين قلعجي، دار النشر: جامعة الدراسات الإسلامية، كراتشي - باكستان، الطبعة: الأولى، ١٤١٠هـ - ١٩٨٩م، عدد الأجزاء: ٤، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخريج]

- ٥٩- نصب الرأية لأحاديث الهداية مع حاشيته بغية الأملعي في تخريج الزيلعي المؤلف: جمال الدين أبو محمد عبد الله بن يوسف بن محمد الزيلعي (المتوفى: ٧٦٢هـ) قدم للكتاب: محمد يوسف البنوري صححه ووضع الحاشية: عبد العزيز الديوبندي الفنجانى، إلى كتاب الحج، ثم أكملها محمد يوسف الكاملفوري المحقق: محمد عوامه الناشر: مؤسسة الريان للطباعة والنشر - بيروت - لبنان / دار القبلة للثقافة الإسلامية - جدة - السعودية الطبعة: الأولى، ١٤١٨هـ/١٩٩٧م عدد الأجزاء: ٤

- ٦٠- الكتاب: البناية شرح الهداية، المؤلف: أبو محمد محمود بن أحمد بن موسى بن حسين الغيتابى الحنفى بدر الدين العيني (المتوفى: ٨٥٥هـ)، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤٢٠ هـ - ٢٠٠٠ م، عدد الأجزاء: ١٣، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]، «الهداية للمرغيناني» بأعلى الصفحة يليه - مفصلاً بفاصل - «البناية شرح الهداية» للعيني

- ٦١- الجوهره النيره: أبو بكر بن علي بن محمد الحدادى العبادى الزبيديّ اليمنى الحنفى (المتوفى: ٨٠٠هـ) الناشر: المطبعة الخيرية الطبعة: الأولى، ١٣٢٢هـ عدد الأجزاء: ٢

- ٦٢- شرح الوقايه ملا على القارى. فتح باب العناية بشرح النقاية المؤلف: ملا على القارى (ت ١٠١٤هـ)

- ٦٣- الكتاب: فيض البارى على صحيح البخارى، المؤلف: (أمالى) محمد أنور شاه بن معظم شاه الكشميرى الهندى ثم الديوبندى (المتوفى: ١٣٥٣هـ)، المحقق: محمد بدر عالم الميرتهى، أستاذ الحديث بالجامعة الإسلامية بداهيل (جمع الأمالى وحررها ووضع حاشية البدر السارى إلى فيض البارى)، الناشر: دار الكتب العلمية بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤٢٦ هـ - ٢٠٠٥ م، عدد الأجزاء: ٦، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]



- ٦٤- الكتاب : التنف في الفتاوى، المؤلف: أبو الحسن علي بن الحسين السغدّي، المحقق: صلاح الدين الناهي، الطبعة: مؤسسة الرسالة- بيروت، تاريخ الطبع: ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م، ترقيم الصفحات موافق للمطبوعة، من إعداد دار الإمام الطحاوي، dar.tahawi@gmail.com
- ٦٥- المصنف عبدالرزاق المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع الحميري اليماني الصنعاني (المتوفى: ٢١١هـ) المحقق: حبيب الرحمن الأعظمي الناشر: المجلس العلمي - الهند يطلب من: المكتب الإسلامي - بيروت الطبعة: الثانية، ١٤٠٣ عدد الأجزاء: ١١
- ٦٦- مجمع الأنهر في شرح ملتقى الأبحر المؤلف: عبد الرحمن بن محمد بن سليمان المدعو بشيخي زاده، يعرف بداماد أفندي (المتوفى: ١٠٧٨هـ) الناشر: دار إحياء التراث العربي الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ عدد الأجزاء: ٢
- ٦٧- الادب المفرد
- ٦٨- شعب الإيمان للبيهقي: أحمد بن الحسين بن علي بن موسى الخُسرَوِجَردي الخراساني، أبو بكر البيهقي (المتوفى: ٤٥٨هـ). حققه وراجع نصوصه وخرج أحاديثه: الدكتور عبد العلي عبد الحميد حامد. أشرف على تحقيقه وتخرّيج أحاديثه: مختار أحمد الندوي، صاحب الدار السلفية ببومباي - الهند. الناشر: مكتبة الرشد للنشر والتوزيع بالرياض بالتعاون مع الدار السلفية ببومباي بالهند. الطبعة: الأولى، ١٤٢٣ هـ - ٢٠٠٣ م. عدد الأجزاء: ١٤ (١٣)، ومجلد للفهارس)
- ٦٩- المبسوط السرخسي المؤلف: محمد بن أحمد بن أبي سهل شمس الأئمة السرخسي (المتوفى: ٤٨٣هـ) الناشر: دار المعرفة - بيروت الطبعة: بدون طبعة تاريخ النشر: ١٤١٤هـ - ١٩٩٣م عدد الأجزاء: ٣٠
- ٧٠- شرح مشكل الآثار المؤلف: أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامة بن عبد الملك بن سلمة الأزدي الحجري المصري المعروف بالطحاوي (المتوفى: ٣٢١هـ) تحقيق: شعيب الأرنؤوط الناشر: مؤسسة الرسالة الطبعة: الأولى - ١٤١٥ هـ ١٤٩٤ م عدد الأجزاء: ١٦ (١٥ وجزء للفهارس)
- ٧١- الكتاب: لسان الحكام في معرفة الأحكام، المؤلف: أحمد بن محمد بن محمد، أبو الوليد، لسان الدين ابن الشُّنَّة الثَّقفي الحلبي الحلبي (المتوفى: ٨٨٢هـ)، الناشر: البابي الحلبي - القاهرة، الطبعة: الثانية، ١٣٩٣ - ١٩٧٣، عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٧٢- الكتاب: النهر الفائق شرح كنز الدقائق، المؤلف: سراج الدين عمر بن إبراهيم بن نجيم الحنفى (ت ١٠٠٥هـ)، المحقق: أحمد عزو غناية، الناشر: دار الكتب العلمية، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ - ٢٠٠٢م، عدد الأجزاء: ٣، أعده للشاملة/ فريق رابطة النساخ برعاية (مركز النخب العلمية)، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٧٣- شرح معاني الآثار، المؤلف: أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامة بن عبد الملك بن سلمة الأزدي الحجري المصري المعروف بالطحاوي (المتوفى: ٣٢١هـ)، حققه وقدم له: (محمد زهري النجار - محمد سيد جاد الحق) من علماء الأزهر الشريف، راجعه ورقم كتبه وأبوابه وأحاديثه: د يوسف عبد الرحمن المرعشلي - الباحث بمركز خدمة السنة بالمدينة النبوية، الناشر: عالم الكتب، الطبعة: الأولى - ١٤١٤ هـ ١٩٩٤ م، عدد الأجزاء: ٥ (٤ وجزء للفهارس)
- ٧٤- الكتاب: الباب في الجمع بين السنة والكتاب، المؤلف: جمال الدين أبو محمد علي بن أبي يحيى زكريا بن مسعود الأنصاري الخزرجي المنبجي (المتوفى: ٦٨٦هـ)، المحقق: د. محمد فضل عبد العزيز المراد، الناشر: دار القلم - الدار الشامية - سوريا / دمشق - لبنان / بيروت، الطبعة: الثانية، ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م، عدد الأجزاء: ٢، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٧٥- سنن الترمذی: محمد بن عيسى بن سَوْرَة بن موسى بن الضحاك، الترمذی، أبو عيسى (المتوفى: ٢٧٩هـ) المحقق: بشار عواد معروف الناشر: دار الغرب الإسلامي - بيروت سنة النشر: ١٩٩٨ م عدد الأجزاء: ٦



- ٧٦- الكتاب: كشف المشكل من حديث الصحيحين، المؤلف: جمال الدين أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد الجوزي (المتوفى: ٥٩٧هـ)، المحقق: علي حسين البواب، الناشر: دار الوطن - الرياض، سنة النشر: عدد الأجزاء: ٤، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٧٧- مسند أبي حنيفة مصدر الكتاب : موقع جامع الحديث <http://www.alsunnah.com>
- ٧٨- الكتاب: منحة السلوك في شرح تحفة الملوك، المؤلف: أبو محمد محمود بن أحمد بن موسى بن أحمد بن حسين الغيتابي الحنفي بدر الدين العيني (المتوفى: ٨٥٥هـ)، المحقق: د. أحمد عبد الرزاق الكبيسي، الناشر: وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية - قطر، الطبعة: الأولى، ١٤٢٨هـ - ٢٠٠٧م، عدد الأجزاء: ١، أعده للشاملة/ فريق رابطته النساخ برعاية (مركز النخب العلمية)، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٧٩- مسند الطيالسي: أبو داود سليمان بن داود بن الجارود الطيالسي البصري (المتوفى: ٢٠٤هـ). المحقق: الدكتور محمد بن عبد المحسن التركي. الناشر: دار هجر - مصر. الطبعة: الأولى، ١٤١٩ هـ - ١٩٩٩ م. عدد الأجزاء: ٤
- ٨٠- شرح الطيبي على مشكاة المصابيح المسمى بـ الكاشف عن حقائق السنن
- ٨١- الكتاب: الغرة المنيفة في تحقيق بعض مسائل الإمام أبي حنيفة، المؤلف: عمر بن إسحق بن أحمد الهندي الغزنوي، سراج الدين، أبو حفص الحنفي (المتوفى: ٧٧٣هـ)، الناشر: مؤسسة الكتب الثقافية، الطبعة: الأولى ١٤٠٦ - ١٩٨٦ هـ عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع وهو مذيّل بالحواشي]
- ٨٢- تحفة الفقهاء المؤلف: محمد بن أحمد بن أبي أحمد، أبو بكر علاء الدين السمرقندي (المتوفى: نحو ٥٤٠هـ) الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان الطبعة: الثانية، ١٤١٤ هـ - ١٩٩٤ م
- ٨٣- عمدة القاري: أبو محمد محمود بن أحمد بن موسى بن أحمد بن حسين الغيتابي الحنفي بدر الدين العيني (المتوفى: ٨٥٥هـ). الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت. عدد الأجزاء: ٢٥ × ١٢
- ٨٤- مسند الحارث: عبدالعزيز بن عبدالسلام بن أبي القاسم بن الحسن السلمي الدمشقي، عز الدين الملقب بسلطان العلماء. فقيه أصولي شافعي كان يلقب بسلطان العلماء و بائع الملوك. عدد المجلدات: ١
- ٨٥- الكتاب: الأصل المعروف بالمبسوط، المؤلف: أبو عبد الله محمد بن الحسن بن فرقد الشيباني (المتوفى: ١٨٩هـ)، المحقق: أبو الوفا الأفغاني، الناشر: إدارة القرآن والعلوم الإسلامية - كراتشي، عدد الأجزاء: ٥، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٨٦- مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح المؤلف: علي بن (سلطان) محمد، أبو الحسن نور الدين الملا الهروي القاري (المتوفى: ١٠١٤هـ) الناشر: دار الفكر، بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ - ٢٠٠٢م عدد الأجزاء: ٩
- ٨٧- الأموال لابن زنجويه، المؤلف: أبو أحمد حميد بن مخلد بن قتيبة بن عبد الله الخرساني المعروف بابن زنجويه (المتوفى: ٢٥١هـ)، تحقيق الدكتور: شاكر ذيب فياض الأستاذ المساعد - بجامعة الملك سعود، الناشر: مركز الملك فيصل للبحوث والدراسات الإسلامية، السعودية، الطبعة: الأولى، ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م، عدد الأجزاء: ١
- ٨٨- سنن الدارقطني: أبو الحسن علي بن عمر بن أحمد بن مهدي بن مسعود بن النعمان بن دينار البغدادي الدارقطني (المتوفى: ٣٨٥هـ) حققه وضبط نصه وعلق عليه: شعيب الارنؤوط، حسن عبد المنعم شلبي، عبد اللطيف حرز الله، أحمد برهوم الناشر: مؤسسة الرسالة، بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٤ م عدد الأجزاء: ٥
- ٨٩- موطأ مالك برواية محمد بن الحسن الشيباني، المؤلف: مالك بن أنس بن مالك بن عامر الأصبحي المدني (المتوفى: ١٧٩هـ)، تعليق وتحقيق: عبد الوهاب عبد اللطيف، الناشر: المكتبة العلمية، الطبعة: الثانية، مريدة منقحة، عدد الأجزاء: ١



- ٩٠- الكتاب: الحجة على أهل المدينة، المؤلف: أبو عبد الله محمد بن الحسن بن فرقد الشيباني (المتوفى: ١٨٩هـ)، المحقق: مهدي حسن الكيلاني القادري، الناشر: عالم الكتب - بيروت، الطبعة: الثالثة، ١٤٠٣، عدد الأجزاء: ٤، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٩١- الآثار لابن يوسف: أبو يوسف يعقوب بن إبراهيم بن حبيب بن سعد بن حبة الأنصاري (المتوفى: ١٨٢هـ) المحقق: أبو الوفا الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت عدد الأجزاء: ١
- ٩٢- الكتاب: المراسيل، المؤلف: أبو داود سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير بن شداد بن عمرو الأزدي السجستاني (المتوفى: ٢٧٥هـ)، المحقق: شعيب الأرنؤوط، الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٨، عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخريج]
- ٩٣- الكتاب: الجامع لابن وهب، مصدر الكتاب: موقع جامع الحديث، <http://www.alsunnah.com>، الكتاب مرقم آليا غير موافق للمطبوع]، متفرقه
- ٩٤- الكتاب: الاستذكار، المؤلف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمرى القرطبي (المتوفى: ٤٦٣هـ)، تحقيق: سالم محمد عطا، محمد على معوض، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٢١ - ٢٠٠٠، عدد الأجزاء: ٩، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٩٥- الكتاب: شرح سنن النسائي المسمى «ذخيرة العقبى في شرح المجتبى»، المؤلف: محمد بن علي بن آدم بن موسى الإتيوبي الوائلي، الناشر: دار المعراج الدولية للنشر [ج ١ - ٥]، - دار آل بروم للنشر والتوزيع [ج ٦ - ٤٠]، الطبعة: الأولى، ج (١ - ٥) / ١٤١٦ هـ - ١٩٩٦ م؛ ج (٦ - ٧) / ١٤١٩ هـ - ١٩٩٩ م؛ ج (٨ - ٩) / ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م؛ ج (١٠ - ١٢) / ١٤١٩ هـ - ٢٠٠٠ م؛ ج (١٣ - ٤٠) / ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٣ م، عدد الأجزاء: ٤٢ (٤٠ ومجلدان للفهارس)، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٩٦- معجم الكبير الطبراني: سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي، أبو القاسم الطبراني (المتوفى: ٣٦٠هـ). المحقق: حمدي بن عبد المجيد السلفي. دار النشر: مكتبة ابن تيمية - القاهرة. الطبعة: الثانية. عدد الأجزاء: ٢٥ مختصر اختلاف العلماء
- ٩٧- الكتاب: مجمع الضمانات، المؤلف: أبو محمد غانم بن محمد البغدادي الحنفي (المتوفى: ١٠٣٠هـ)، الناشر: دار الكتاب الإسلامي، الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ، عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]